

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

۱۰۹۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه در علوم غریبه، جنود و اهل اربعه واروس

مؤلف: .....

مترجم: .....

شماره قفسه: ۱۴۳۷۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۸۹۸۷۰

**بازدید شد**

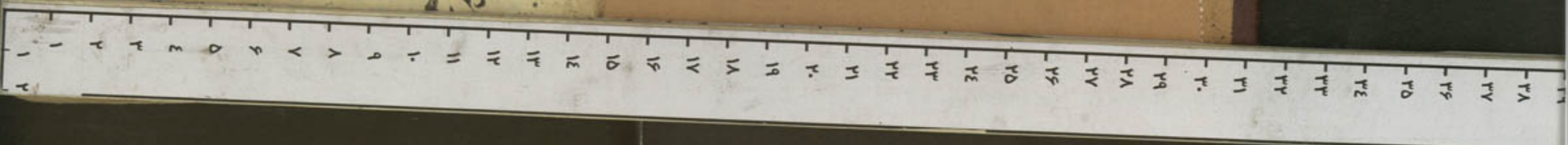
**۱۳۸۷**

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۴۳۷۳	



۱۲۲۷۲  
۱۹۸۷

عاجا

































اول جشم را قوت دهد و در مدد سود دارد باب دیگر سقایق گرم است در دوم  
و فرا است اناره وی از برای بیاض و آثار فریج و ظلمت چشم را نافع است و چون باد  
شباب برای آرام صلب گردد و نواحی چشم را نرم سازد نماید دفع کند باب دیگر  
شراب انگور که گرم و خشک تا معیم چشم را قوت دهد و خلط غلیظ را غلیظ  
دهد باب دیگر صحرای بهرین صحرایست و بنکوی بیوی است که شفاف و  
فوسفید باشد و استیای غریب مخالط آن نباشد و چون در آب نموده شود  
شود و طبیعت وی معتدل است و قیضت دارد و جوینی که در آب در شیشی که در  
چشم نافع شود سود دارد فریج آنرا نافع بود و منع نزول مواد بکند باب دیگر  
صبر بهرین انواع اسقوطی است که بلون جگر باشد و در آب که حل کنند آن را  
شود و ایضا صبر خوب است که در آن هم بیاشد و بوی مرکت گرم و خشک است  
در دوم از برای فریج چشم و اجاع آن و سوزش و جرب را مفید است و تخفیف  
رطوبت چشم بکند و ابتدای نزول آب را نافع بود باب دیگر سقر گرم است و  
حلل و لطیف بود و در منفعت نافع بود و در آب که حل کنند باب دیگر  
صغیر است که در حلقه کیمیا گرم و نرم است و چون در چشم کشند تقویت آن  
بکند باب دیگر صدف بهرین آن سفید است که در آب بشیرین باند شود  
سرد و خشک است

سرد و خشک است و چون بپوشانند و بشویند از برای غلظ اجفان و فرج و بیاض  
و خشک است و مفید است موی را باد و موی را باد و موی را باد و موی را باد  
اگر در دودی در دانه های چشم کشند و در چشم را بشویند و نکند و در آب که در آب که  
تا محل مایه نافع بود باب دیگر در دانه های چشم است که جلیب از آب که جلیب از آب که  
است طبیعت آن سرد و جرب گرم و خشک است در دوم صحرای بهرین صحرایست و بنکوی بیوی است که شفاف و  
فوسفید باشد و استیای غریب مخالط آن نباشد و چون در آب نموده شود  
شود و طبیعت وی معتدل است و قیضت دارد و جوینی که در آب در شیشی که در  
چشم نافع شود سود دارد فریج آنرا نافع بود و منع نزول مواد بکند باب دیگر  
صبر بهرین انواع اسقوطی است که بلون جگر باشد و در آب که حل کنند آن را  
شود و ایضا صبر خوب است که در آن هم بیاشد و بوی مرکت گرم و خشک است  
در دوم از برای فریج چشم و اجاع آن و سوزش و جرب را مفید است و تخفیف  
رطوبت چشم بکند و ابتدای نزول آب را نافع بود باب دیگر سقر گرم است و  
حلل و لطیف بود و در منفعت نافع بود و در آب که حل کنند باب دیگر  
صغیر است که در حلقه کیمیا گرم و نرم است و چون در چشم کشند تقویت آن  
بکند باب دیگر صدف بهرین آن سفید است که در آب بشیرین باند شود  
سرد و خشک است



گفته اند و بر آب بکوبند و آب آنرا صاف نمایند و در روی سنگ بسیار انداخته و شستند  
 و صبح و شب با آب حل کنند و من و صبح کرد و شست و شاف سازند و جهت دردهای چشم  
 و در مواضع آن نافع بود باب دیگر بنفشه هر چند سفید تر است و سست تر و  
 شبیه تر بهتر بود باید که جرب بود کرم در معده و خشنک است در اول در استخسار  
 دار داخل است و منفعتی در تقویت بصر مخصوصه اگر چه در کتب هم بنظر رسید  
 جوف تقویت جمع خواص می کنند و جوهر هر دو حیوان که در اعطال است قوت می  
 خالص بصر را نیز آنرا جلد است و باید که رفع در آن نیز داشتند و شاف  
 می نمایند که در فرما با دینیات من کو می است دلالت بر این معنی میکند باب دیگر  
 کرم خشنک است در آخر سیم ملقل سفید چشم را جلد و محل و آلات چشم را  
 دهد و استرخاء چشم را سود دارد باب فرغون نیز فرمود و طعم آن شد با  
 بصر است کرم و خشنک است در جلد و چون با عسل در چشم کشند جلد و  
 لاکن سوزن شود آن را به روغن بنفشه و بنفشه و آب نافع بود باب قند بار بشت  
 نیز شاف ترکیب داده جهت جلد و چشم و دفع بیاض مجرب است باب دیگر  
 بیاض سر کین موش کوشست خشنک کف در یا هر سرد مسامی در اکثر کفا  
 رند تا بسجود انگاه نرم سائید و در چشم کشند مجرب است و نهاده است

باب دیگر

چشم را بر آب بکوبند و آب آنرا صاف نمایند و در روی سنگ بسیار انداخته و شستند  
 باب دیگر فراسیون کرم و خشنک است در سیم عصاره وی با عسل در  
 انار قرص و بیاض نافع است و غشایه و ظلمت چشم را مفید است جلد و  
 قریب کرم و نیز است و کوین خشنک است آب آن و آب برسان چشم را جلد و  
 اگر در چشم بچکانند باب دیگر فقره سن و خشنک است و کوین معتدل بود  
 فعل وی حکم فعل با قوت دارد باب دیگر فقره و نه بهن یون آن شفا یوی که بود  
 که رنگ او نکشته باشد طبع آن فقره و خشنک بود چون در درها  
 کنند شب کوری و تا ریکی چشم را نافع بود باب دیگر پیچ مریم است عصاره آن  
 با عسل نیز و آب را مفید بود بصر را جلد و محل باب قوفل سر و خشنک  
 از برای التهاب چشم فایده ده باب دیگر اقلیم اجند نفع است ذهبی و فنی  
 و کاسنی و معدنی و علی بنکوی نیز وی آکنست که از جنس قیر سوزانند و آنرا  
 در آب بپزند و بعد از آن معدنی و باید که لا حصری در زرد بود و آنچه علی است  
 رز و فقره و نقل آن است در حرارت و برودت معتدل بود و خشنک است در  
 و فقره وی سرد و تر است چشم را قوت دهد و فقره و چشم و بیاض و ابتداء نزول  
 آب را نافع بود و اولی آنست که از آب سوسانند و بشویند و بعد از آن استعمال



باب دیگر نواج نر د است گرم و خشک در سیم بهرین و بی مصری بر اق بود که نواج  
 از هم بیاشد و گه نر بنوده باشد از برای صلاحت اجفان و خشونت آن نافع بود  
 چشم را جلاد دهد باب دیگر نواج سبز است گرم و خشک بود نواج چهارم از برای ظفر  
 نافع بود و بقیض طوبیت بکند و عجاایب دیگر نیز دار و ههای چشم فایده قطعا  
 دارد لیکن اختلاف فی خالجه در غلف و لطافت دارند نواج سفید لطیف است  
 نواج سبز افوی و لطیف از برای ظفر و امتثال آن نافع است و نواج سرخ غلفا  
 و غلفا و وسط است میان اینها باب دیگر قرقر نواج گرم و خشک است در سیم  
 بصر را قوت و خشک و چشم را نافع بود باب دیگر قصبه نواج گرم و خشک است  
 در دوم بصر را جلاد دهد باب خطر آن گرم و خشک است در چهارم بصر را قوت  
 دهد و آثار فرج آنرا بیل کند باب دیگر کثیر ابهرین و بی آن است که سفید  
 و پاکیزه باشد طبیعتی معتدل بود منع نر و مل مواساخر چشم بکند و فرج و  
 ایشهای که در آن بهرم رسد با صلاح آورده باب دیگر کندی بهرین و بی آن  
 که سفید و مدقش باشد و قشری بیضی را نفع کند گرم است در دوم و خشک  
 در اولی بجهت فرج چشم نافع است و نر و مدقش مل سنان و کوشش بر بیانی  
 تقیه درم من بد دهد و مدقش کند هم در فرج نفع کند و قطع رطوبات چشم کند

در آن چشم را

و سر طان چشم را و درم خاص که در آن بهرم رسد فایده دهد باب دیگر کافوری  
 قنطاری سفید که مانند بر فبا شد بهرین بود سرد خشک است در سیم و در  
 او قید گرم رسد داخل بود باب نر سیه که مانند افوی است لیس فارسی گرم است  
 در دوم خشک است در سیم چون بجا آیند و آب آنرا در چشم بچکانند ظفر و طریقه  
 نافع بود چون باغ و آب آنرا در چشم بچکانند جرب و سبیل و ظفر را که بریده با  
 نکر آن که چسبید و عصاره بری و بصر را جلاد دهد و آشد او را چون بر روی  
 رخ موی جفت که آنرا بجا کند با شند طلاء نماید منع روییدن موی بکند باب دیگر  
 کبد جگر نر از برای شب کوری نافع بود باب کباب آنرا در چشم کشند و سر را به  
 مجاز آن بدانند و جگر را بخورند بسیار مفید است باب لاجورد گرم است  
 در دوم و خشک است در سیم مزه را بر میانند و بسیار که مانند و جگر کسب چشم را  
 نیلوا کند باب دیگر بشرها شیرین است بعد از آن شیرین سرد است و جلاد  
 آن برای مر و خشونت چشم را نافع بود و با دهای گرم که در چشم ریخته باشد  
 مرغ ضرر آن بکند اگر در چشم بدوشند طر فدر اسود دارد باب بانه نواج  
 و نواج است بزرگ و کوچک بنی را که آن بهرین است سرد و خشک است  
 چشم گرم را مفید است شافات چشم را باب آن حل کنند فایده دهد باب دیگر



مشك كه آهوی آن سنگل و بهمن چر کند بهتر بر این اقسام است و در نگش نر د<sup>ست</sup>  
 و پیوی سبب شبا هست دارد گرم و خشك است در دم چشم نر قوت دهد و  
 تشف و طوبات آن بکند و بیا فو رقیق را جاك دهد و وقت دارد و هار را چشم نر سا<sup>نکند</sup>  
 باب دیگر مر دای سنگل بهتر بر این اصفهانی نر نر بر این است که بصر نر نر طبع<sup>ست</sup>  
 آن بصر دی مایل باشد و خشك است و بعضی گویند که مایل مجر است هست و  
 برودت مغسول آن شك نیست مغسول آن چشم را جاك دهد باب دیگر مر دای  
 ریل سر و خشك است در سیم و خرد را جاك دهد و بصر نر قوی کند و بیا فو را نر  
 ها که بر طبقه فرنیه افند رقیق کر داند و نر ایل سنانند باب دیگر نر هار را نر چو<sup>ن</sup>  
 رخ است اقوی آن هر نر هارهای دیگر است نر هره کا و کفنا من سابر چو کا  
 بایان دیگر اقوی است و اسلم نر هارهای مرغان برنده نر هره مرغ و در این  
 کبک است و این نر هارها انچه با طبع نر نگش نر نر با شد خوب است و انچه نر نکا  
 ری و لا جوهری و نر د مایل بصر نر خوب نیست طبع نر هارها گرم خشك است  
 در چو ارم انفع مر ارات آن برای چشم نر هره ابو است و آن بر نر نر هره کبک و آن  
 ماهیان نر هره شیو و جمیع نر هارها از برای نر یکی چشم مفید است نر هارهای مرغ<sup>ن</sup>  
 شکاری خصوصاً خشك که ده آن از برای نر دل اب و آن برای انشتان نافع

است و اما می یابند که بعد از آن تقیه بدن و دماغ استعمال کنند و نر هره بزر افر بر<sup>ای</sup>  
 شبکو ری نافع است باب مر مکی نیکو تر بر این او آن باشد که بصر نر مایل<sup>ست</sup>  
 و خوش بنوی و صاف بود و بغایت تلخ باشد و بعضی دیگر اغشوش نر سار نر شیخ<sup>نکند</sup>  
 گویند که در جاز و هار چشم این قسم اقوی است گرم است در دم و خشك<sup>ست</sup>  
 در سیم آنرا که در فرج چشم مانده باشد و بیا فو را جاك دهد و در فرج<sup>ست</sup>  
 بر و یاند و خشونت اجفان مر نافع بود و تحلیل مولد آن چشم بکند و در ابتدای<sup>ن</sup>  
 ل آب فایده دهد و طبقه فرنیه را لطیف کند باب دیگر مر دای اقسام دایر و نر<sup>نی</sup>  
 که بر این مانند بلور بهتر است و غلظت هندی نر دایر و بر عینی مستعمل است  
 کل نر مکی گرم و خشك است در دم که شست نر ایل را در اجفان نانی سنان نر<sup>نظر</sup>  
 و سبل و غشا و قوی بیا فو را نافع بود اگر با غسل و معین بر چشم خا در نما بند خون<sup>ن</sup>  
 مر انحل سنانند باب دیگر ما میران بهتر بر این وی حبیبی است گرم و خشك<sup>ست</sup>  
 در آخر و دم بیا فو را ناخن را نر ایل کند و بصر را قوت دهد و در طوبت غلیظ<sup>د</sup>  
 چشم باشد جاك دهد خصوصاً عصاره آن باب دیگر مر جان در قوت و کیفیت  
 و منفعت مثل کبک است چو اگر کبک پنخ مر جان است و مر جان شاف و ی  
 باب دیگر مر سس سوخته است گرم و خشك است در سیم مر فیشها و ناخن و کو<sup>د</sup>



شست ز یاد حق ما سود دارد باب کشنا ستر سر و خشت است در اول از برای  
میشو چشم سود دارد و منع سبیل کردن مواد آنرا بکنند باب دیگر کشنا در  
بود و علی نیکوترین و خراشانی بود و صاف مانند بلور کرم و خشت است  
در آخر سیم از برای بیاض چشم نافع بود بایک سیکر فقط سفید کرم است و  
خشت تاجها هم بیاض و نازل آب را نافع بود است و خراش کرم و خشت است  
چون کبوترانند یا بشتویند در کمال قایم مقام نوبت است و بامبل بر مرز  
بکشند خنده را بر میانند و نیکو کنند و فرج چشم را نافع بود بایک سیکر هلیله  
انچه اندکی بشیر میزند و صلب باشد و پس کوفت بعد بهتر است سر است در اول  
خشت است در دوم است و خراش سستی که در چشم نافع شود منع کند و آب را نافع  
از چشم باز دارد و منع مواد سبیل کند بایک سیکر که است و نازده سر و ناز است در  
از برای رم کرم نفع کند و بشیر کاسنی بر برای این برای بیاض مفید است باب دیگر  
سماق از برای رم کرم و سوزش چشم و خارش و معده سبیل که اجزا است باشد و  
مخول و حر و کجکهای چشم و چسبیدن احقان را مفید است سماق پاکیزه را در  
بالجوشنا شده و صاف کنند باز بپوشانند تا غلیظ شود بعد از آن سفید است  
بسیار از کافور و جرج و کین است و سر و نازده سماق و باب سماق و کین

سازند باب طریق شفاف سماق دیگر سفید است شستنی جز و کین انبوه  
از هر کدام یک جز و در بعضی شستنی سفید است ستر جز و طاق شده و باب سماق  
مذکور شفاف سازند و بعضی در آب سماق مذکور کوبن باین سماق را بسیار نرم  
شد و در کرم و بخت و داخل کنند و شفاف سازند باب دیگر شفاف از برای رم  
صعب که در چشم باشد و در چشمی که سفید و چشم بر این در کرم باشد  
که از بسیار میگذرد شده باشد و از برای جمیع انواع رم بکریا قلیای ذهی مفسول  
افاقینا سورمه سوخته مفسول از هر کدام هشت درم نوبتای کند و بر صبر سفید  
صع عربی از هر کدام چهار درم نوبتای و در رم بدستور شفاف سازند و طریقی  
ساختن شوخ و سر مد آن است که سر مد را با پد خیس سازند و بر روی  
آتش بگذارند و با بشیر نرم که بکسر بشیر و در بر و در که صاف نمایند و طریقی  
آن است که همچونین بی الیله و غلیظ سازند بر روی اخگر آتش بگذارند و بدست  
افروخته شود بعد بر سازند و بسیار بکنند اگر بپشتن محرق شود و خا  
ان تغییر کرد و باب دیگر شفاف از برای رم چشم سیم مر شستنی انبوه  
شستنی از هر کدام چهار درم و نیم و ستر شفاف سازند و باب دیگر شفاف  
از برای فرج و از روت بشیر و خراش و در رم سفید است از هر یک یک درم



عربی و کثیر از هر یک سه درهم نشاء است و در هر اقلیم ای قریه افیون از هر یک یک  
درم بق سنی شاف سمانند باب دیگر کنیز از برای فرجه نافع است و در فاصله  
افیه و کسی که کتب بسیار دارد و کشید و چشم او مضرت رسانند و باشد رفع  
از بیت بکن و فایده رساند فایده برای دیر چشم که سر دی بد و سر سینه باشد  
سود دارد و صفت آن اشق از روی آن هر کلام پنج مثقال کنیز سفید و شفا  
نزع غم از و مثقال اجز از آن نرم و پیچند بلعاب حلیم شاف سمانند و دیگر  
شاف آب در فرج کوشش بر باند و منع موی بیخ بکنند و این فرجه را تنگ کند  
صفت آن اقلیمای ذهب مغسول و بنای مغسول سفید آب مغسول  
اصفهان سرب سوخته کنیز سفید از هر کدام یک مثقال از مکی یک مثقال  
نزع غم از یک مثقال از روی یک مثقال نیم دم الاخوان صبر از برای افیون از هر یک  
یک مثقال و بنای اقلیمای از نرم سده بر بنوده بد ستوری که سفید آب را می شود  
بستنی بند و بقیه اجز از چنانچه بد کوشش شد نرم بگویند و در پیچ شاف سمانند  
باب طریق یکی در شستنی و تیا آگشت که نو تیار را بگویند و در پیچ و شاف  
سمانند و به آب بیا میرند و در خرقه بندند که بسیار تنگ باشد و در ظرفی  
آب سار آن بر سر آن کنند و در آب بچینانند تا آنچه در فیه بود آب بر بندد و آنچه

در خرقه

در شست و چراک و در آب باشند در خرقه نماید پس آن طوطیا را با آب که در ظرف است  
بر هم زنند و آنچه غبار آگشت با آب در ظرف بکنند و در شستنی که در ظرف باشد  
باشد بر خوبت بر سر آن و آنچه در ظرف است حاصل شده باشد بکنند از آنکه خوب  
در دقت شستنی پس آب را از آن و کما آن بر سر آن و بقیه را خشک کنند و این طریق  
بهر است و در هر جا که نو تیار داغ شود باین طریق بکنند که با آب دیگر شستنی  
دیگر سرب سوخته سر مد اصفهان مس سوخته نو تیار هندوی جمع شرب  
از هر یک هشت درم مس مکی افیون از هر کدام نیم درم بد ستوری شاف سمانند  
و طریق سوخته سرب چنان است که سرب را طپانند از آن بکنند از آن و افق  
در تان چنان کنند که سرب بکنند و بر روی آن مثل خاکستر چیزی بپاشند  
آن خاکستر را بکفی که چوب بر لب ظرف کنند و هم چنین آنچه در روی سرب کما  
آن کرده اند بجمع میرساند و در می کنند و بکجا جمع کنند تا آنکه سرب تمام خاکستر  
شود پس این خاکستر را در طپانند که بکفی را بکفی را بکفی را بکفی را بکفی را بکفی را  
تا آمد شود و مثل غبار که در دقت بکنند سفید مایل بر روی شود پس بر دقت  
و بکار بر بند آب دیگر شاف از برای سوز سرخ و در دقت و در ظرفی  
نافع است اقلیمای سیم محرق مغسول چاه هشت درم سفید آب شستنی



هفت درم سر ب عرفا مغسول چهار درم سر مشرق مغسول شش درم سر کتر  
 و بنام مکی کل کوکب ان هر یک چهار درم انیون سکه درم سر بر این شش درم  
 که مذکور شد بسوزانند و بطریقی که در شش درم سفید یک شست بشویند  
 و انیون را بدستور فاعله کلید کرد و در فصل دوم مذکور شد احراق و غسل نمایند  
 سر در این چنانچه پیش از این ذکر یافت بسوزانند و بقاعه فصل دوم بشویند  
 و عجیبی از این هم اینست شاف سازند و کل کوکب را کل شاموس بن کوبند کلی است  
 سفید و سبیل بر زبان محسب و در آب رفته حل شود و در بلدیونان از جبرین  
 قیر سرخیز و نیز یک باشد بکل غنوم باب دیگر شاف اصغر در دهای چشم و حرک  
 از نافع است افیمای ذهی شسته سوخته مس سوخته ان هر یک درم  
 بسوزانند و درم الاخویع ان هر یک چهار درم و یک کتر او مکی نشا است و  
 عفران افاقه از درم جویدان هر یک درم و یک سرخ و نبات کن هر یک  
 نیم درم باب شاف سازند باب دیگر شاف اسود که از بر می حرارت چشم  
 نافعست و تشفد و معده کند و در دوسوی شش چشم و سبیل که بحر است باشد  
 نفع کند ضح عربی یک درم کتر یک درم سفید اب قلعی شسته چهار درم و افیمای  
 پنج درم مر صاف یک درم سبیل چهار درم انیون چهار درم و انیون یک شاف سازند

باب دیگر شاف جهه جله می چشم نافع است بیست هلیله درم و نیم درم  
 عفران یک درم نو نیای هند می قفل صغ عربی ان هر یک دو درم و هر باب با ان  
 شاف سازند و اینست دیگر ان برای بقایای رمد و غلط ابقان و خشنونت ان  
 جرب و سبیل رقیق نافع است و شرفاق و غده و بی رده و کند و درم و نیم و جلا  
 صله به که در دس ملخی و غار من شود و سکه و این جلا را مقید است صفت ان شاف  
 و پنج درم سی مغسول مس سوخته بسوزانند هر یک درم سوخته شسته  
 سافج هند درم ان هر یک چهار درم شقال صغ عربی و کتر ان هر یک پنج درم شقال مر صاف  
 شقال دم الاخویع ان عفران ان هر یک یک شقال اجز ان فیسیان درم صدف بنایند  
 ان و الاوی با بر یک بکن انند مر جان و بسوزانند و بسوزانند و بعد از ان بشویند  
 و پنج درم مس سوخته و ان بشویند و این هر چهار را بسبب شقال اول درم بسایند  
 و بعد از ان بشویند و مجموع را باب با دیان خیر کرده شاف سازند و صفت سوختی  
 مر جان و بسوزانند و انست که بلغعه غوده در کوزه سفالی نو کنند و سر ان  
 بکل حرکت بگردانند و شب در تنوری که نان فخته باشد بگذارند و صاف بگردانند و ان  
 طریق غسل چنانچه پیش از این ذکر شد است که فیسیان درم بسایند و اب در ان  
 حل کنند و در هاوند بر هم زنند و انچه درم و بنام ان است که بایک مخلوط است و در



ظرفی دیگر کنند و در پشت آنرا با بن نرم بسایند و بهمان دستقوی باز آب داخل  
نموده در آن ظرف هر بنی که بسوی طرف راست یا چپ می افتد داخل شود و بکلی از بند  
ناقصی صواب می شود و در نهایت ششید بعد از آن آب را از روی آن بریزند و خشک  
گردانند و در آن ظرف در آن موضع ساقی هندوی آن فسیخ مذکور سرخ و آن  
سفته و آنرا هر باید ششید استعمال کرده و طریق شستن وی مثل شستن  
سفید است باید دیگر شافا جر شادنج مغسول و لفظا محرق آن هر کدام  
سه مثقال را سحمت مغسول و دو مثقال مرکی و زعفران آن هر کدام یک مثقال  
دارد و نقل نیم مثقال بدستقوی یا آب یا دیان شافا سائرند باید دیگر شافا جر هم  
آن برای منافع مذکوره خوب است و دفع وی جهت سلق و جسد و غلظت اجفان  
اختصاص بیشتر دارد شادنج عسلی مغسول و دو درم را سحمت هشت درم  
بسر و وارید ساقی هندوی آن هر کدام چهار درم صغ عربی و یک درم مرکی آن هر کدام  
دو درم دم الاخوان زعفران آن هر کدام یک درم بدستقوی شافا سائرند عادت  
کمال آن چنان است که این شافا را در آن کنند و اگر جادول کرد تا میان هر دو ظرف  
توان کرد باید دیگر شافا جر جادول سبیل و سلق و کند اسود دارد شاد  
دنج عسلی شش درم صغ عربی پنج درم را سحمت و دو درم لفظا محرق و دو درم

افیون نیم درم

۱۶  
افیون نیم درم صبر نرم نیم درم زنگار و دو درم مرکی بسایند و بسوی شافا  
سائرند باید شافا دیگر آن برای جرب کهند و سبیل کهند و غلظت اجفان نرم  
آن برای ظفره و سلق و حلقه و اسهال خاکی حیف مفید است شادنج عسلی  
دوازده درم مرکی زعفران آن هر یک چهار درم و سنج هشت درم دار نقل  
دو درم بدستقوی شافا سائرند باید شافا جر شادنج مغسول و لفظا محرق  
جرب و بیاض فاقا آن است زنگار سبک درم لفظا محرق شش درم زعفران نیم درم  
بسر و وارید و کف دریا آن هر یک یک درم شادنج نیم درم اشق یک درم  
نیم اجزای آن چنانچه باید صلیب نماید و اشق را با آب سرد حل کرده اگر آب  
خمر کرده شافا سائرند باید شافا جر شادنج عسلی مفید است شافا  
ما یبنا هشت مثقال زعفران آن نیم درم بیشتر خمر بر ورده کثیر اسفید آن هر کدام  
دوازده مثقال افیون شش درم آن هر کدام هفت مثقال جبن بدستقوی  
مثقال نرم صلب بدستقوی یا آب یا دیان شافا سائرند باید شافا اسود جهت سلق  
نافع بود افاقا صغ عربی آن هر کدام هشت مثقال مس سحمت پنج مثقال مرکی  
افیون آن هر کدام یک مثقال نیم یا بیایان شافا سائرند باید شافا جر شادنج  
نافع است آن برای ظفره و جرب و سبیل و بیاض زنگار و دو درم مرکی بسایند و بسوی شافا



صغ عرب سفید ابقلجی از هر یک دردم باب سد ابقلجی فلدیسم است شاف  
 سازند باب شاف از برای سلق و جرب که کند و با فو نافع بود و سوسو خنجر  
 را با آن دار و دفع وی بقلیت شجر اختصاص بیشتر دارد و صغ عرب کثیرا اقلیما  
 مغسول سفید ابقلجی مکی صبر از زرد رنگار از پنج سرخ فقط از حرف است  
 دار فلفل سفید سیاه فلفل سفید زرد و جوبه شفا است و ببال مس سوسو خنجر  
 لب فلفل درم الا حون بکدرم نیم اقا قیایک درم نیم از زرد و سدر درم نو  
 قیای حضرت سبیل مازوی سوسو خنجر از هر یک درم بکدرم نیم از زرد و ابقلجی  
 و جاف از زرد حل کرده او وید را بدان کسر کنند و سوسو خنجر مازوی با فو  
 با بر و غن ویت اولی آن بود که بر روی استو برشته کنند و در شکر بیاورند  
 که در پند از آن و پیر و آن ده خشک کنند بکار سازند باب شاف و دیگر رنگار  
 شش درم صغ عرب چهار درم استو چهار درم اقلیما از زرد مغسول ده  
 با زرد بکدرم باب سد ابقلجی حل کرده شاف سازند باب شاف زرد رنگار از برای  
 جرب و سبیل نافع است سفید ابقلجی چهار درم زرد رنگار یک درم استو  
 عربی از هر یک چهار درم شفا است و درم او وید را کوفته و درم نیم بخت و  
 شق را باب سفید ابقلجی حل کنند و او وید کسر کنند و شاف سازند باب دیگر

شاف

شاف قیصر از برای ففوه و کوشش از این نافع است شاف عدس دوازده دان  
 محاسو عرق صغ عربی از هر یک شش درم زرد رنگار فقط از حرف از هر یک درم  
 انیسون بکدرم نیم زعفران نیم درم بد سوسو شاف سازند باب شاف زرد رنگار  
 زرد رنگار بکدرم پوست هلیله زرد نیم درم نو ببال مس سوسو خنجر چهار درم  
 مکی نیم درم زعفران و مالکی شفا است و صغ عربی از هر یک بکدرم کثیرا اقلیما  
 دار فلفل و درم اینها را شاف سازند باب شاف اسود که درم هفاج درم  
 با دهانی که از آن بلل جرب و طبقه ملو را بسته بر کنند و کوفته و دفع کنند و دفع از برای  
 زرد و جرب بکشتن با از زرد و جرب طرد کنند مس سوسو خنجر نیم زعفران نیم درم  
 زرد و جرب از هر یک بکدرم انیسون بکدرم نیم اقا قیایک درم شاف مازوی نیم درم  
 باب از آن شاف سازند باب دیگر شاف از جهت انتفاخ نافع است مادها  
 دفعی را بر کنند سازند مس سوسو خنجر سدر نیم اقا قیایک درم کثیرا اقلیما  
 زعفران و سبیل الطیب از هر یک بکدرم باب دیگر شاف سازند باب دیگر  
 شاف زعفران بواسطه جرب مفید است اقلیما فلفل از هر یک درم  
 زعفران بکدرم فلفل دو درم زرد نیم درم نیم شفا است و درم نیم صغ عربی  
 ده درم اینها را شاف سازند باب شاف دیگر جرب و ففوه مس سوسو







سائر مذخالت چیه شنب میاف ازین پنج مویین سرخ از هر یک یک مثقال صغ عربی بک  
 دلف پنم بد سنور ساف سائرند در وقت احتیاج باب حل کر ده پنج اسفند  
 اچقان بمالند ایضا شفاف غریب از برای ناصور بکده در گوشه چشم بهر رسد  
 تر کیم بنور اند صبر زهر و فکند و از تر وقت دم اکا خون کلکلس فارسی سرخ  
 شنب عاقل از هر کدام یک مثقال از مکار یک مثقال پنم شفاف کنند و باین طریق  
 در چشم بچکانند کمالی انجام روند باروی را به عاقل است کرم بدل اند و بعل از  
 انگشت بر گوچر چشم بکند از ناز تا هر چرکی که در آنجا باشد خوب پاک شود و پس  
 این شفاف در آب حل کرده یکدو قطره در گوشه چشم بچکانند و ساعتی بکند از  
 و پاک کنند چند روز با پی چنین کنند انقدر که چرک پاک شود انگشت بر گوشه  
 چشم گذارند اگر چرک بدوخت نیاید ناموخت چشم پاکست و چرکی از آن جا نشود  
 عمل کند بچکانند و بعد از آن که سرخ و کندی که دیگر چرک نیاید باز بدستور  
 عمل نمایند همچنین و این جمیع فاعله بعمل آورده باشند تا همیشه چشم پاک بود و جدا  
 بشرط آنکه در چشم دردی یا سرخی یا اشفتگی دیگر نبوده باشد اگر احیاناً در آن اشیا  
 این عمل سرخی در چشم بهر رسد چکانند بر طرف کنند و چرک عاقل مویین  
 باب دیگر شفاف عین از برای تاریکی چشم و ضعفان مفید است و بنیاید  
 زنگار

۱۹  
 زنگار سه مثقال صغ عربی یک مثقال مشفای قمری و عین خام و دودان از اجزا از برای  
 صلابه عوده یک مثقال حوض مکی را باب حل کرده دواها را با آب خیمه کرده شفاف  
 سائرند باب شفاف عین دیگر را سخت سه مثقال سنبیل زعفران اقا قیانه هر کدام  
 پنم مثقال صغ عربی و کینر اسفند از هر کدام یک مثقال عین خام خوشبو بکند از این  
 صلابه کرده باب خیمه زعفران و شفاف سائرند باب شفاف از برای کندی از اقلیم  
 فقره عرق مغسول هر اسفند از هر یک هفت مثقال سرب سوخته چکانند  
 ل سر و بدست مثقال شفاف است و صغ عربی کینر از هر یک هفت مثقال انیسون  
 گذار از هر کدام پنج مثقال سفید مهره سوخته و شنبیل پنم مثقال اجزا را از برای  
 بدعا بند و باب شفاف سائرند و طریق سوختن و شستن اقلیم و سرب و سفت  
 و سر مد من گویند و طریق سوختن سفید مهره چنان است که در فصل سنبیل  
 در و در مذکور گشت باب شفاف زعفران از برای صیق که عبارت از تنگی  
 تقید است نافع بود از ناکش اشق از هر کدام یکدوم داخل در زعفران چکانند در شفاف  
 سائرند و در شستن دیگر جای پیشه بکند و دافع شود باب شفاف داخل در زعفران  
 بکینر از زعفران شفاف و امینا کل سرخ صبر زهر مکی شفاف است و صغ عربی را  
 بکینر گویند و پنجه بکینر باب دیگر شفاف که بنیاید از برای عود و جادو شریف است



اندر این ترنگار و فضل سفید اجزا را مساوی گویند و پنجاه شاف سازند تا  
شاف سفید خواه در چشم کشند و خواه در جای خایج طایفه نماید که دفع میکند  
انبرای بقایای مردم و این برای جرب خفیف و خارش و سوزش را نفع  
و خلط اجفان را مفید است و شش طوبت و اجفان بکند و چشم را قوت دهد  
اذا قبا صغ سرپ را سخت و ببال مس این هر که ایم یا نه ده متقال سفید  
سده متقال زعفران یک متقال بنج باب با بران شاف سازند باب شاف در  
این برای صرد و چشم نافعست و منع انصباب مواد را چشم بکند و مویرج را  
مفید است بر شکل سرخ ناره چهار متقال زعفران ده متقال سفید الطیب  
دانه افیون یک دانه صغ عربی سده متقال باب با بران شاف سازند و در  
احتیاج کب سفید و تخم مرغ سائیده در چشم کشند باب شاف این برای بنور  
که در طبقه قرینید واقع شده باشد و این برای مویسه نافع است و منع انصباب مواد  
این چشم بکند اقلیمای سوخته و شسته سازند ده متقال سفید اب قلعی شسته  
شقال زعفران چهار متقال کثیرا ده متقال باب با بران شاف سازند و با سفید  
تخم مرغ در چشم کشند باب شافی که برای انقسام مردم در اشک نافع است  
و فساد و خارش و عاقل که در گوشه چشم واقع شود و در مویرج را نافع

دهد سه سه سوخته و شسته و در سفید اب قلعی شسته ستر در حوض  
موی و در مردم مکی بکند و بنج سفید و زعفران و جرب ستر افیون این هر که ایم  
صغ عربی چهار در مردم بنج سفید شاف سازند استعمال کند باب یک طرفه  
بول دهنده فرات عقاب مصعق با نمک را که در طرف چپ ببول کاف  
در سده ساعت با شش مله نیم طایفه دارد هر چه بول کم شود باز بول بر سر آن  
هر چه بیشتر بول بخورد بهتر و فواید تر خواهد بود بعد و متقال این عقاب  
بهر چهار متقال را سخت با هم سخی بلای نماید در طرف چپ نموده ستر  
بپوشد چهار سویم تمام در مکان غدا بکند این را بنجاری سبز طایفه شقی  
بعد ده متقال مروج توپا در طرف چپ دین فایده و یک متقال نثار مکی بر آن  
که نطعم نماید بر هم رفتن ناری سوخته و شسته بعد از اسحق بلای نموده آنرا  
بپوشد کند بعد هرگاه میسر شود چهل روز در آب لیمو بر سر آن را که مکرر شود  
بقدر که ناکشست آب لیمو بر روی آن بپاشند با شش مله نیم طایفه بدو جوی آن  
تمام بشود باز آب بر رزق مثل مرغه اول و هم چنین تا چهل نوبت و طایفه در  
چپ بادی بوده باشد چوب چهل نوبت طبخش تمام شد بعد از خفتن شش اجزا  
بنج متقال این رزق مزبونه و بنج متقال این بنجاری مکی و یک متقال صغ سترای



با هم سق بلخ غوده بعد از سق قری ایلیو ابرام بیانش تا هم گیر شود  
 شاف سازد بزرگب دهنه فرزند چون خواهی بکاس برسد با آب لیمو یا آب انار  
 ترش یا آب غوره یا آب سماق شکم صاف نماید سنا بیده در چشمی که میاه  
 غبار و لکه داشته باشد با میل بکشد تا سق آن بشوید و این بدل دهنه فرزند  
 است در خواهر مثل دهنه است و این اسرار مکتوبه است و از نا اهل  
 محضی برای و باب دیگر ساقان برای جنون و تنگی حد فدا شق و درم نرنگار  
 چهارم درم زعفران یک درم قفل یک درم صغ عربی یک درم نیم روغن بلسا نیم درم  
 اجزا انبسیای نرم صلیب غوده و نرم پنجه شاف سازند باب فقیل جبهه بوا  
 سیر صبر زرد در روغن نفث سفید نر در جویید بید کوهان شتر بید نر مقل  
 اینها را شاف کرده عمل نمایند باب فقیل بوا سیر نیم روغن تخم مرغ کرات مجید  
 نریاک تخم هلید نر در مرجم غوده استعمال نمایند باب شافان برای و  
 های صعب و از برای بقول و جرب و از برای کسی که از انبسیای کشید و در چشم  
 او منادی شده باشد انبسیای ذهبی مغسول شش درم زعفران چهار درم  
 نوبال مسو مر یکی از هر یک یک درم شاد رخ دو درم سنبل انبوس از هر کدام یک درم نیم  
 قفل دو دانده و اندر صغ عربی شش درم اجزا انبوس و نرم پنجه بدستور شاف سازد

نرند شافان برای در صعب و قرحه که چرت بسیار داشته باشد در طبقه  
 و از برای منع و رفع موادی که متوجعتر حد مذکور باشد کلی سرخ تا زرد پاک  
 پانزده درم انبلیای ذهبی غرقا مغسول شش درم زعفران یک درم نیم مرکی  
 سرمد احضاف انبوس از هر یک یک درم نیم صغ عربی شش درم زعفران یک درم  
 مسو سنبل از هر یک نیم درم بدستور شاف سازند باب شافان برای  
 قروح کف و دست و پیرامه که که شمشیر با انگور باشد سفید اب شسته  
 درم شش درم سیرمد مغسول این هر یک یک درم نخاس و حریم چهار درم <sup>حفظ</sup>  
 ملکی هشت درم سنبل سه درم جعد و مر یکی از هر یک یک درم انبلیای ذهبی  
 حرقا مغسول هشت درم اقا قیا نیم درم چند بید سینه دو درم صبر سفید  
 سه درم صغ عربی هشت درم بدستور شاف سازند باب دیگر که از انبوس  
 غلیظه را بر بر انبلیای ذهبی سوخته و شسته مسو سوخته و شسته  
 اقا قیا از هر کدام هشت درم صغ عربی سرمد سوخته و شسته از هر کدام  
 دو درم صبر نر دو دانده زعفران چند بید سینه حوض ملکی سنبل از هر یک  
 انبوس مر یکی قفل سفید اب شش درم انبوس از هر کدام یک درم نیم قفا  
 مقرر شاف سازند باب شاف و دیگر از برای جرب و حکر و ظفر ناه است



اقلیمای ذهبی نفعند از هر کدام سه درم زعفران و درم کل سرخ و درم  
 صغ عربی و درم شاد و پنج معقول سه درم نخاس و حرف و درم نشاد و یک  
 درم بد ستور شاف سازند ایضا شاف که در درم چم را ساکن کند و خواب  
 او را در شاف ما بینا هستند درم زعفران صغ عربی و درم مکی افیون از هر یک  
 دو درم کیش و از آن روغ از هر کدام چهار درم چند بد ستور سه درم بد ستور  
 شاف نمایند ایضا شاف کنند از برای بنور و فروغ نافع است از روغ را  
 بیشتر خرب و دره کنیز و کند از افیون از هر کدام دو درم سفید اب قلج هشت  
 درم صغ عربی چهار درم بقاعده مفره شاف سازند باب شاف دیگر از  
 برای سبیل و فطره پیش از سریدن و بعد از آن توان بکار داشت از برای سبیل  
 و کوفت نافع بود از برای سه درم سفید اب اقلیمای فضی صغ عربی و شوق  
 باب سواب شاف سازند باب شاف دیگر از برای غشاده و سرخ شاف  
 اشعار و سلق و غره را بر روی اند و بر سر او غش کند اقلیمای ذهبی اقا قیما  
 هر کدام پنج درم از برای چهار درم دو و شیش درم سر ماس از هر کدام یک درم باین  
 بد ستور شاف سازند ایضا از برای مرارت و نزول اب و خیالات و نایمی  
 خنجر نافع بود زهره کلنگ زهره باین زهره بر کوهی زهره کلنگ زهره خود زهره

رویاه زهره خرمک شاف زهره آهوه از هر کدام دو درم زعفران و درم خنجر  
 هر کدام دو درم زعفران و درم خنجر از یک و یک و درم زهره ها را صابون کنند  
 باب زهره زهره خنجر کنند بد ستور شاف سازند ایضا شاف دیگر از برای  
 ل آب و ضعف بصر من من حب الغار مقشیر پنج درم صغ عربی سه درم  
 زهره کلنگ زهره باین شاف از هر کدام یک درم فلفل سفید یک درم تسبی  
 نیم درم بد ستور شاف سازند شاف دیگر از برای ابتدای نزول اب و ضعف  
 بصر اقلیمای ذهبی ده درم فلفل سه درم زهره کس یک درم نشاد  
 دو درم جعد و درم نیم صغ عربی ده درم شاف سازند باب شاف از  
 ی بیاض خنجر کوف در یا کف شیش و بویه از برای زهره بلب سه درم از برای  
 مر مکی از هر یک یک درم نیم سکینج دو درم نیم اشق و درم نیم زنگار پنج درم  
 اگر ترکی ما میران از هر یک ده درم اگر ما میران از هر یک ده درم طل اب فلیس  
 عجوشانند تا غلیظ شود و صاف کنند و بویه و سکینج و اشق را در آن حل کنند  
 و باقی او را در دانه و پنجه باین خنجر کنند و شاف سازند باب دیگر شاف از  
 برای بیاض نافع است مر مکی شش درم سکنج سه درم او و دیگر را بد ستور  
 باب حل کرده او و دیگر را باین بسر شدند و شاف سازند ایضا از برای بیاض نافع است



کف در یا شش نبات چهلای درم سرطان مجری بصره اهر من سرکین مال مالی  
 و نیا اقبای ذهی ششده از هر یک ستر درم افز مردت و درم بشیر زرق که  
 شبیره باشد و درم نشا ستر یکدرم نیم بدستوی شاف سازند باب  
 ان برای بیاض کهند و نیا ذهی کف در یا کف ششده از هر یک درم نیم  
 عفرا ساج عمل اندرای نشا در سرکین مال مالی از هر کدام یکدرم  
 فرارین ستر درم مشک کافور از هر یک یکدانه بقاعده که فکر من  
 کور شتر شاف سازند باب شاف از برای نزل اب نافع بود و زنجبیل و  
 رچینی در د بصر که سوخته از هر یک چهار درم مشک دانگی کافور نیم  
 دانه بدستوی شاف سازند باب شاف دیگر بجهت انشائ و نزل  
 ب نافع است زهره کلنگ و منتقال اشق چهلای دانه باب بادیان  
 و اندکی غسل بشیر شست و شاف سازند شاف دیگر زهره بز سر کلنگ  
 یک منتقال زهره کلنگ و منتقال سرکین مال مالی یک منتقال نیم نظر  
 نیم منتقال فلفل و منتقال زعفران یک منتقال اشق نیم منتقال خربق سفید  
 یک منتقال آب بادیان و غسل بشیر شست و شاف سازند ایضا شاف دیگر  
 زهره کلنگ زهره کس از هر یک یکدرم سرکین سفید و درم نیم

نظر

نظر فیت نیم درم باب بادیان بسایند و با غسل بشیر شست و شاف سازند  
 باب شاف دیگر فلفل سفید زهره کلنگ خربق زعفران خربق سفید از هر  
 یک نیم درم باب سرب بسایند و خشت کنند و بادیان بسایند و خشت کنند  
 بربند یا شاف سازند بکار بربند باب شافی که در ابتدای آب سودا  
 خربق سفید هشتاد منتقال فلفل چهل منتقال اشق یکدرم باب سرب  
 بشیر شست و شاف سازند باب شاف دیگر بجهت ابتدای نزل  
 آب و ابتدای انشائ و بیاض سودا زهره کلنگ و بقدر یکدرم مال  
 رو را در حر فکند و اندرین زهره کلنگ مالند تا حل شود پس یکدرم  
 عن بادیان با وی بیا میزند و خشت کنند و شاف سازند باب شاف  
 مررات هم بجهت امراض مذکور نافع است زهره بز سر کلنگ زهره  
 زهره کلنگ زهره بازا از این زهره ها سه درم فرنیون یکدرم نیم  
 یکدرم سیکین باب بادیان بسایند و شاف سازند باب دیگر از برای  
 نزل و فرقتینتا را در کوزه یا شیشه کنند و بکل حرکت بگیرند و در  
 انش بکند تا آنکه خاکستر شوند و از این خاکستر با چیز دلی فلفل  
 نیا ذهی و درم مس در جای که مس میگردانند به هم می رسند



از هر کدام یک جزو باب با میان شفاف سازند باب شفاف دیگر کون این برای مرد  
 باید نافع است سفیداب شسته را علیما شسته از هر کدام ده درم افیون  
 نشاسته از هر کدام ده درم کثیر الیکرم نیم شفاف سازند ایضا شفاف دیگر از برای  
 بند ای اب و قرح جفن و نام یکی چشم و ابتدای نزول اب نافع است اقلیمای دپی  
 از عفرون نفل افیون پوست هلیلج در صبر سفوفی مرکی بود و این از هر کدام  
 چهار دانگ مرغ عربی شفاف مایفا از زردت از هر کدام یک مثقال و دودانک غل  
 فیکدان نیم زردی زرد دودانک باب با میان شفاف سازند باب شفاف دینا  
 کون دیگر از برای ظفره نافع بود شجر ف را سخت کنند و زردی سرخ با آب  
 از هر یک یک درم مرکی از عفرون زردی و جوید از هر کدام ربع درم بدستور  
 باب شفاف سازند و این شفاف را بواسطه آن دینا کون گویند که بدون شفاف  
 دینا است یعنی طارک باب دیگر شفاف الورد از خارج چشم طارک نمایند بجهت  
 مرد گرم و غامش و سوزش چشم و سلقی را نافع بود و درم را ساکن کند  
 و چشم را قوت دهد و کک از هر کدام ده درم بریزد و آنچه زنجیره باشد به تحلیل  
 صندل سفید کل سرخ از هر کدام پنج درم زردی و آن تخمهای ریزه زردی  
 که در میان کل باشد و از ده درم مرغ عربی کثیرا سفید حوض هندی صفت

طاهر

۲۴  
 طری شفاف مایفا از هر کدام سه درم از عفرون افیون از هر کدام یک درم نیم  
 بکله بخیل کرده ساختهای زردی بسازند و خشک کنند و آب کشین تازه با امنا  
 ل از سائیده طارک نمایند باب شفاف الفاقیا بصر را جلالت و جرب را نافع  
 بود و مواد غلیظ که در طبقات چشم بود و بقایای مرد های که در مایفا  
 برد و حوض را قوت دهد اقلیمای دپی نوبال مس مرغ عربی نخاس حرق  
 از عفرون از هر کدام ده درم مثقال افیون مرصاف شفاف پنج مغسول سنبلی  
 نه درم از هر کدام چهار مثقال نفل سفید نسبت چهار دانگ اقلیمای دپی  
 و با غسل معجون سازند و بسوزانند و در سر که اندازند در هر گرمی که از  
 شش بیرون می آورند بعد از آن با قاعه که من کوس شود بکشیند و وضو بکشند  
 و نوبال و شادانج را بدستور بکشیند و افیون را بر روی آتش بریان کنند  
 و مجموع را از صردید باب با میان شفاف سازند باب شفاف خدر ای از برای  
 جرب و سبل و غلظ اجقان و خارش و بقایای مرد نافع بود و زردی و بیدریا بر  
 طرف کند و در مایفا از هر کدام سه درم حوض هندی نوبال از هر یک هفت درم  
 میران جینی از زردت از هر یک ده درم نشاسته و مرغ عربی از یک از هر کدام  
 م یک مثقال باب شفاف سازند باب دیگر شفاف کل سرخ از برای بکشین



کهن و بنور و نور سرخ نافع بود و تنقیح خنجر بکند و بقایای آن در آب غلیظ  
 برود و چشم را قوت دهد و جگرها را کوه ها اگر در سطح فریند ما از قروح بهر که  
 باشد برساند بر کمال سرخ نازده هفتاد و دو مثقال اقلیمای محرق مغسول  
 سرمد اصفهانی توپال سس سوخته شسته شاد رخ مغسول سفید آب شسته  
 آن هر کدام شش درم جمع عمری بلیست چهار درم کل را هر یک درم بگویند تا مرهم  
 شود و آن مریم های بزرگ کل چیزی نماید و خوب حل شود و سایر ادویه را در آن  
 نموده بآن خیر که ده شاف سازند باب دیگر در باب الکحل چشم که حجت  
 روشنائی و ضعف بصر نافع است حریم و سبل و ظفر و پیاغی کفندی و غشاده یعنی  
 مرهم و سبب در شاد رخ عدسی مغسول نخا سرخ اقلیمای قرضی ملک هنر عدسی  
 مرهم این یکی از نکات این هر یک چهار درم نفل سفید و سیاه کف در این درم و ده  
 نفل صبر سفوطری سفید قرقر آن هر یک چهار درم و نیم زنجبیل پوست جلیله  
 آن هر یک دو درم زعفران ششاد آن هر یک یک درم انجلی می بایست سوخته و شسته  
 بطریق سابق مذکور شد عمل کنند و در و های دیگر کتب بسیار نیز بگویند  
 بهرینند و همه را با هم مخلوط سازند و بآن طلا بد کنند تا مثل غبار شود و  
 جائی نگاه دارند که آن صرف هوا محفوظ باشد و آن که مراد غم و غبار سالم باشد

در وقت احتیاج

و در وقت احتیاج الکحل نمایند و مبالغه در صلا بدان و دواها یعنی الکحل بیشتر  
 از شافات می بایند که در هر که شاف بکمر بند نخیز در سر شستن می بایند و بکمر بند  
 دیگر در سنت سنا پیده می شود و در اینجا این مراتب مفقود است باب جواهر  
 دار و لعل ابدار و فیروزه و دهنه فربک آن هر کدام پنج مثقال شاف مامینا بک مثقال  
 ل زعفران چهار دانگ مر و ایدل ناسفته ما سیران حضور مکی قرقر نفل ساندخ هفت  
 سنبل سرمد اصفهانی آن هر کدام یک مثقال جواهر راجا لک بیشتر از این می گویند  
 شد رضویل نمایند و سایر ادویه را کوفته بپای ده تا فند سفید در کنند در وقت  
 احتیاج با میل در چشم کشند باب جواهر دار و دیگر یا قوت سرخ یا قوت سرخ سیاه  
 کبود لعل ابدار آن هر کدام سه مثقال زعفران فیروزه پنج مثقال  
 دو مثقال لاجورد مغسول پنج مثقال و در قرقر و نقره عسرا شهاب از هر کدام  
 یک مثقال مثقال بک مثقال سرمد اصفهانی بلیست قنقل توپال کرمائی شسته  
 ده مثقال سرکیس مال مالی شنبه را سخت مر و ایدل ناسفته آن هر کدام  
 مثقال بدستوری که سابق مذکور شد نیز بپایند باب کحل الجواهر سرمد  
 سرمد اصفهانی ده درم توپال ده درم کد نقیای کرمائی باشد و آنکه بعضی کحل  
 الجواهر از این توپال کنند انواع طریقی می سازند و قشیشا چهار درم عقیق



پنج درم سرطان طحری سفید درم بافتن درم مرغان چهار درم ده هند غریب  
 چهار درم لاجورد مغشول چهار درم مرغان بد درم زرد سرخ درم نقره چاک  
 درم ما میران حلیم چهار درم نخل سفید چهار درم داس فلفل درم قند  
 دهم چهار درم زعفران سدر درم نوبال مسو چهار درم شاد رخ سی سفید  
 درم طریقی داخل کر دق زرد نقره یکی نکلایس است بدستور معجون نما بند و یکی  
 انشت و رقی آنرا آب سر بشند تا خمر شود و بر روی سنگ بهماق حیفان لبنا بند  
 که مثل عیار شود و این طریق معمول این حقیر است و سایر ادویه و جواهر را  
 حینا می در سینی را اول من گوهر شد زرد بیدهند شمشیر جواهر نقره از خط غفران  
 عما دمج و اول حقیر نقل شده و نمیشد و تینای هند با و حل کردن زرد نقره از برای سینی  
 افتنا است و کل الجواهر از برای تقویت چشم و جگر و نظیر است و آنرا قروح و  
 ضرر فایده دهد و حفظ صحت چشم بکند و در معده و سلاق و کثرت امراض عینی را  
 سود دهد و باید دیگر داس و کافور را از برای حرارت چشم و برطرف کردن نافع است  
 و تینای بر و دره نرم ساینده در هر پنج مثقال بقیس لاکا کافور اضافند و بکافور  
 باید عصاره و بقیس دیگر نشا سینه پنج درم نبات درم مرغ عربی بکند و چنانچه در  
 سم است زرد بیدهند و آب کاس اصر کبی از برای مرده و اوجاع عینی که چندی در

لایق

۲۹  
 کوشنده باشد و بر طوبی بایان باشد نافع است از برای وقت پرورده پنج درم شاف  
 ما مبتدا درم حبس سفوف طریقی زرد نقره غفران از هر یک نیم درم انیون و دو انیون  
 بد هر یک را عسل درم یکسانند از نافع باریک خوب بکند و بکند و بکند و بکند  
 و با هم مخلوط ساختند لبنا امین و یکا را بر بند و آب کاس اصر و صغیر همان فایده دهد  
 بد از برای روت و لبش خرد در ده درم حبس سفوف طریقی شاف ما مبتدا از هر یک  
 دو درم بدستور سنانند و آب ضرر و اصر دیگر در انتهای روت بکند و در انتهای  
 بر ده نیز سود دارد از برای روت پرورده هشت درم شاف ما مبتدا درم حبس زرد  
 انیون نشا سینه تخم کل از هر کدام نیم درم زعفران سدر درم مرکی بکند و بکند  
 و سفوف مار و سارند و آب دیگر و در و کافور مصر در سملهای اطفال استعفا  
 ل دیگر ده اند از برای روت و ساعت ظاهر میشود و کتبیا بر بحر بخت از برای روت  
 ده درم چشمه سدر درم چنانچه در سم است زرد بیدهند و آب کاس اصر کبی از برای  
 سابق بود کف در با کف در با یکدیگر نیم درم و سارند و آب کاس اصر و صغیر  
 بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند  
 کرم و جگر بر اسود دارد و تینای کرم مانی معسول شیشی مرغ معسول از هر کدام  
 ده درم نبات سفید پنج درم زرد بیدهند و آب کاس اصر کبی از برای روت و کف

منصف



است که طهای عراق و شام استعمال می نمایند در اوجاع عینی در هر ملک با  
 در و آصف صغیر مساوی با هم مخلوط سازند بر و در حصرم که از برای سوزن  
 و معد و بقای سر و غلظ اجفان و جرب و سبیل و رقیق نافع بود و خاصش که چشم  
 را سوزد در نو بنای شسته زرد و جوید زعفران از هر یک ده درم در بعضی  
 زعفران را نیاید ده اند در بعضی زرد و جوید من که نیست از پنجه و پوست هلیله  
 از دانه هر کدام پنج درم مایه فلفل مایه بران چینی از هر کدام ده درم در بنفشه  
 دو درم بایله درم ملک هندو اجرا را لبسیا از سرم پنجه باب لبسیا و اکمال  
 نماید و آب عیگر برود اگر که چشم را خشنک کرد اند و سوزن شوق را باز دانی و نافع  
 صفت آن شاد رخ مغسول ده درم روی سوجند پنج درم مر و در بنفشه  
 متقال و دودانک نبات بکدرم صلابه که در استعمال نماید باب عیگر  
 اسود که در معد را باز دانی و لکه را ببرد صفت آن سر و نو بنای مغسول  
 از هر یک ده درم مر و در بنفشه دو درم ساجه هندو یک درم زعفران  
 بر درم مشک و کافور از هر یک دانه صلابه که در استعمال نماید باب دیگر  
 برود در روی فرج و مور سرخ را نافع بود صفت آن سفید آن که  
 سفید باشد از زیر پنجه درم اقلیم ده درم صغیر عربی هفت درم نیم شاد رخ مغسول

اول روز

رادی سوخته فشتا استند از هر یک درم صلابه که در استعمال نماید باب دیگر  
 برود حصرم دیگر از برای سرخی چشم و صاحب مزاج گرم و سلاق را سوزد و در  
 نو بنای از سرم سالیله و شسته هفت درم در اب غوره صاف از بقیه دهند و خشنک  
 درم حبسا بند و بدان اکمال نماید صفت آن نو بنای پرور و مچان است که نو بنای  
 گرمائی را بکوبند و بشویند و در هاون باب خوشن هم مالند و می ساینند و در  
 هر روز بشویند و مضروب کنند و نگاه دارند و باید که این را بعد از آنکه استغفر  
 ماده کرده باشند بکار برسانند و در مدت شش روز هر روز ده درم در آن  
 از سر و رو باشد بکار برسانند و شست بایست خرد و روی که پس از شاف آب بر بکار  
 در اند و بپا خور تا آنکه سرخ را ببرد و فایده دهد پوست تخم مرغ باب ملک در شست  
 بند و پوستهای تنک از روی بابر کنند پس باب خوشن بشویند تا شوق بر آید  
 می برود و به پا بر چیداند و بکشند و بمالند تا اگر پوستی اند روی مانده باشد  
 چل شود پس در سالیله خشنک کنند و کبسا بند تا چون غبار شود و بکار در  
 باب دیگر برود و معد استخوان هلیله کابلی سوخته درم ملح اند و این  
 ما را در هر یک بکدرم نیم کوفته و بچند استعمال نماید باب دیگر برود  
 حصرم این بر و در آب بچند از آنها است و جمیع بهارهای چشم را نافع بود و در



بجزیره بر سینه است صفتهای نو بنیای که ما فی پنج درم از چهل هشت درم و پنج درم  
 مفلک سکه درم و نیم از درجه اوله و هشت از هر یک درم و مایه از جلق و درم و  
 قدر و پنجاه هفت نوبت در آب غوره بر سرش دهند و استعمال نمایند یا برود  
 الالاس از برای غلظت اجفان و در طوبت علقی را سود دارد و نو بنیای شسته درم و  
 اقلیمای ذهبی سوخته و شسته اقلیمای میران از هر یک درم و شنبلیله سکه  
 درم پوست هلیله نر در شش درم شادنج مغسول پنج درم کوفته و پنجاه باب  
 مود و آب سماق تا هفت روز در آفتاب در ظرفی که آب را نمزد نکند تر بنید دهند  
 درم و طرف بر پیاز چوب پیوستند تا غبار بر روی نه نشیند و هرگاه آبش خشک شود  
 آب دیگر داخل کنند پس از هفت روز خشک کنند و سالی درم بسایند و نگاه دارند  
 باب کحل که در دل آب سماق باشد نر هر بهر کوهی درم تخم حنظل یک مثقال از  
 شش درم از هر کدام نیم مثقال سنگ بنیم درم کوفته و پنجاه باب از بنای آب سسل آب  
 لبس شسته و الکمال نمایند باب شاف و شنای می اس حرقی شادنج از هر یک  
 درم نیم نفل دار نفل نر عفران تخم حنظل ربع درم از هر یک اقلیمای درم و بنیاه صله  
 کرده بکاه بر در کحل و شنای دیگر از برای جرب و طفره و انتشار در نر آب سسل  
 دارد و نو بنیای ذهبی اقلیمای نقره اقلیمای طلا مر قستینا ذهبی از هر کدام یک مثقال

باب دیگر

باب دیگر با سلیقه از برای کندی و جرب و بنیای نر و دل آب و خیال است و نافع  
 بود پس سوخته شش درم سرمد اصفهانی اقلیمای ذهبی از هر کدام یک مثقال  
 تر نفل و سنبل از هر کدام یک درم شاف و مایه صبر مسقوی طری نشاد در اسنا  
 رورن شادنج عدسی از هر کدام یک درم کف دریا شسته نمل اندری از هر یک  
 سکه درم نفل و نمل هندی از هر یک درم و درم مشک چهار حبه کافور و درم و  
 بدستوری که مذکور شد ترتیب نمایند باب با سلیقه دیگر جهت جرب و  
 و طفره و کند و دعوای خیره کی چشم را سود دارد و نفل دار و نفل نر چهل درم  
 هلیله نر و دهلبله سیاه از هر یک چهار درم نشاد در یک درم باب دیگر با سلیقه  
 اکبر کف دریا اقلیمای نقره حرقی مغسول از هر کدام ده درم نمل اندری از جلق  
 ستر سنبل سرمد اصفهانی از هر کدام ده درم تر نفل یک درم سر سوخته  
 مغسول یا نر ده درم شسته یک درم مر صاف مایه صبر از جلق نشاد در نیم درم  
 از هر کدام سکه درم پوست هلیله نر و چهار درم در لنعنی و دیگر درم  
 پنج درم واقع شسته نمل طعام هشت مثقال شاف و مایه صبر پنج درم نمل هندی  
 یک درم دفاها را کوفته و نیم پیچند و بوی نر مذکور کشیده با هم بسایند و  
 بند و بکاه بر نر باب با سلیقه از برای خاص و ناس که خنجر نافع بود و جرب



انقباضی و هشی مغسول کف دریا از هر کدام ده درم مخاس محرق شش درم فلفل  
 انقباضی سفید اب قلج شسته نشانی اساج فلفل سفید سنبیل سرمه ان  
 هر یک دوسه درم جو بز بواقر نقل اشند از هر یک نیم درم کافور یک صم دان یک  
 تر تیب دهند باب با سلیقون دیگر که عن نه نیز گویند از دل اب و د معطر  
 بود و بهر را حل در ده و از برای پیران سود دارد و شادنج عدسی سرمه افغان  
 انقباضی و هشی ساج سرطان بحری طوطیای مخاس محرق صبر زرد تو بال مسر  
 ن از هر کدام دوسه درم فلفل داس فلفل نشاد از هر کدام یک درم بسیار از سر  
 یکسر برین باب کحل دیگر که بهر را قوت دهد و جرب و خارش و بیاض را سود دارد  
 انقباضی مغسول سرمه افغان شادنج عدسی ساج هندی صبر سقون  
 تو بال سر و می از هر کدام یک درم فلفل داس فلفل نشاد از هر کدام نیم درم فلفل  
 بران فرغ خشک کف دریا از هر یک دوسه درم انقباضی و هشی ساج سرطان  
 دوسه درم بگویند و نیم درم بن و باب بادیان کیمنا ایند و خشک کنند و کیمنا را بسیار ایند  
 و یکسر داس با سلیقون دیگر که بسیار بحرب است و فافع از برای سبل  
 کف دریا انقباضی و هشی از هر یک ده درم مخاس محرق ملح اندرانی ساج سفید  
 فلفل داس فلفل سنبیل تو بال از هر یک دوسه درم فلفل اشند از هر یک یک درم بسیار

شکر درم

سدر درم شادنج ما میتا پنج درم سدر شسته نصف درم هم اینها را اصله بیکر ده بکسر  
 باب عن نه دیگر که بهر را قوت دهد انقباضی از هر تو بالی صبر زرد تو بال مسر  
 شادنج عدسی از هر یک یک درم فلفل داس فلفل نشاد از هر یک نیم درم انقباضی و هشی  
 بران فرغ خشک سرطان بحری یک درم نیم مشک انقباضی بدستور جمع او بر  
 باب اکثرین از برای موهر سرخ و قرچ را تا فافع بود سفید اب هشت درم انقباضی  
 معیم صغری از هر یک یک درم مخاس محرق نشاد سلیقون از هر یک دوسه  
 درم بلعاب بن و قوطا بسر شسته و خشک کنند و با آن کیمنا ایند و یکسر برین  
 باب جبهه جزید شش نا و ضعف با سره را تا فافع بود تو بالی کرمای شسته  
 محرق مغسول از هر یک ده درم مرغان بلنا سفید شسته درم نبات پند درم  
 کرده استعمار کنند باب جبهه اب سیاه که در چشم بهر سر جرب است و  
 انقباضی است بیکر را یک عدد و نیم هر که کفرخ سیاه یک عدد و نیم  
 را در فنجانی که در خشک نمایند بعد با و در میلی را آهن و باب هشی آن میلی  
 را از نموده نیم هر که مزبور و الوده در صبح و عصر بخشم الکس کشیده تا هفت روز  
 هرگاه ماده غلیظ باشد تا نیست یک روز و انقباضی تا چهل روز است البته که  
 ان آب سیاه بکلی بر طرف نشود انشاء الله و تعالی و ان غلیظ و غیره و فافع آخر



گفت و در محل خواب از این سینه پنجشنبه کشیده بخواب و در این سینه  
 از این قرص است سینه طایر از این ده ناله های دست بای وی را با قرص  
 حیدر در کوزه مقبره نوی که ده بطریق احتیاجی که پیشین محترقا کند بعد بخند  
 بعد از صلاه و بعد از نماز تا مقدر برون که ده در وقت خواب به همان میل در چشم  
 بکشد که انشاء الله خوب است باب سابعون دیگر ظفره و ضعف هر دو  
 نقاش و غرض و اب و خارش و اما سون بک چشم را سود دارد در چشم و اما  
 نقل دانه نقل از هر یک دو درم نمک هندی و نمک انزلی و نمک سرخ از هر  
 یک دو درم شاد رخ کف در میانای هندی مغسول حجر بهری سر مدافعه  
 مر قشینه زهی اقلیمای فضی اقلیمای زهی از هر یک پنج درم سابع هندی  
 سه درم بقاعه معمولی بسا از باب کلی که چشم را خنک کند و جلاد  
 و حدقه را قوت دهد و ضعف با صره را سود دارد اقلیمای فضی سه درم  
 سفید اب طلعی و نقاش است از هر یک پنج درم نو قیای هندی سه درم مایه  
 یک درم و نیم بسا از فاضل عباس شود و بدان افعال نماید باب کل خاکستر  
 بهر قوت دهد و معده را سود دارد و سبیل و جریب را نافع بود سر مدافعه  
 نو قیای کرمانی نو بال مس شمع حرق از هر کدام ده درم با میسران سه درم  
 از قیاس دهند

تهیید دهند باب یکم که بیا من را جلاد دهد و این برای مغف چشم و معده سود دارد  
 و چشم را قوت دهد و حفظ کت عینی بکند اقلیمای زهی نو بال مس نو قیای هندی  
 شاد رخ مغسول سر طایر چینی سر مدافعه نقل سفید و سیاه دانه نقل  
 هر کدام سه درم سبیل و غرض نقل صبر سفوطری فرغ چشمه غرضان از هر کدام  
 یک مثقال نمک هندی شاد رخ کف در میانای هر کدام نیم درم مثقال انتقال از  
 راهر یک غلظه گوشت درم بدین با نرا با هم آمیخته خوب بسایند باب کل الل  
 که دو معده را باز دارد نو قیای شسته ده درم سبیل شسته و شسته پوست  
 نر درم سر زرد انی هر یک یک درم نقل نیم درم بجمعه از با هم خوب آمیخته در وقت  
 حیات بخار بر انداخته صاحب مزاج کریم را سود دارد شاد رخ مغسول نو  
 مر قشینه از هر یک یک درم مر قیای بسا از هر کدام نیم درم شاد رخ مایه صبر زرد  
 از هر کدام یک مثقال نیم باب کلی که صاحب مزاج سر و سر را سود دارد نقل  
 نمک هندی از هر کدام یک درم دانه نقل دو درم کف در میانای نیم درم سر مدافعه  
 سه درم هر دو باب ابضا و معده را باز دارد و غصه های چشم را قوت دهد نو  
 هشت درم سر مد یک درم شاد رخ علی سبی یک درم و نیم اقلیمای زهی چینی و دانه  
 باب حلیله نر و دو جز و اب غوره و اب سماق از هر یک یک درم و نیم در وقت حال



باب کلی که انتشار اجفان را نافع باشند و نگذارند که بریزد و نیکو کند و آنچه  
نمیباشد باشد بر و یا فلان استخوان خرما سوخته در سر و بر استخوان خرما  
را در سقانی بپوشانند و هم از وی را بسپایان نرم بگویند و برین بنفوذ اند  
روغن بلبلان داخل نموده و بپسایند و بکار دارند باب خرما و بر مرغ بپوش  
این آنکه سر کنند و بسپایان سود دارد در جان سوخته صبر نرم در مکی آخر  
سناوی سوخته بر آن موضع بپاشند باب دیگر آن سوخته و محرب است خرما  
بیول کو و لبس برشند و خشک کنند بسپایند و بکار برین اگر باب سنا  
یا بر لب سنا اب را باب آنرا برش بسپایند و قلیل کنند بر آن فرویند و صواب  
شد و بهر آنست که هر وقت که قلیل باد در آن خواهد بود و بپاشند  
تا هر چند در پیر و پادشاهان و در آن کنانند باب کل که استغفار را بر وی  
و قوی کند و خرما سوخته در سر و کند و بپوشد در سر و بسپایان  
در سر و لاجرم مغسول ده درم هم را با هم خوب بسپایند و با میل بر بپاشند  
بکشند باب دیگر کلی که نقصان بصر را که از هر طوبت بجا رسیده باشد نافع  
نوبتای شمس و بسپایان درم باب برین بخوشن تا زه خیر کنند و بکنانند تا خشک  
شود و بانی نرم صلبید کنند از بخیل و فلفل و سر فلفل ما میران این هر کدام سه درم

نوشته

فتاده بکشد و باب بادیان تا زه خیر کنند و خشک کنند و با نوبتای مذکور  
امیخته اکتال نمایند و فلفل و نافع این برای اقسام سر و بر و سر و سر  
در سر و دانه بر مضمضه بکند از عطران نیم دانه ما میران و دانه جو مقطر  
لبیبیت دانه حله بر مضمضه کشن و خشک این هر یک بسپایان دانه کثیر ابله و آنکه  
در شیشه کنند و در سر ای اب صاف در وی داخل کنند و سر شیشه را محکم کنند  
در دانه در میان اب بکنانند و آنست که در آن قرار بکنند که از وی در مکی  
لعا بدهد بسپایان و بر وی در وقت غرضت در سر و فلفل در چشم چکان  
باب بر وی که خشک بر سر است چشم بکند و بصر را قوت دهد سفید اب فلعی که  
شسته را بشویند متقال مر قشقه صمغ عربی ساوچ هندی بر وی در سر و ناسفتند  
سفتند این هر کدام سه درم متقال را سخی و چنان متقال مشد نیم دانه کافور نیم  
دانه نرم سنا پیده در چشم کشند باب دانه و بیاض سر کاین بر استول با عمل  
حل کرده بدان اکتال نمایند نفع عظیم در باب دانه و نافع این برای استغفار  
از هر که بر غلظت هر که کلف و فلفل سفید این هر یک در سر و عطران هر که کس  
هر یک یک در سر و فلفل و خربق سفید استغفار هر یک نیم درم او و بر سر و سر  
نموده با سر ها خیر کنند و در وقت احتیاج در چشم کشند باب کلی که چشم را

سنا  
سه درم



گفت و سفید و سر که از آن فرجه باشد بیوشن سر مدافعه ای سنگ درم مروا  
 بر لب لب درم مشقه و انگلی کاغذی و انگلی دود حراغ تربت دود درم زعفران یک  
 درم باب کلی که از برای سر طای که بر طیفه فریند بهر سیده باشد نافع است  
 و نه ای بر هر ده شانه مدسی شتا سینه شاف و امینا کل مخوم از هر کدام  
 درم مرمان بدود انگ بدستور بسیار نند در چشم کشند و هر شب سفید  
 و نه ده تخم مرغ بر پشت چشم نهند و شیر تازه اندر و چکانند و آب کشیز تازه  
 بفرسود من بود و در و یک که باغی در سر کن کنند تا سفید و نه غایر معانی و سینه  
 افاده قبا از هر کدام یک درم فلعن درم باب شقایق تبسرسند و در سینه  
 خشک کشند بکریان صد بد نماید باب شقایق خمر کشند تا چند مرتبه غایر شاف  
 ساخته و در وقت ضرورت بچشم کشند باب کلی که حفظ چشم کند و کذا که  
 توان از خود در چشم بریزد سر هر باب مکرر بشویند از آن سر مدافعه شقایق  
 قوتیا و افلیما شسته از هر باب عدان ده درم مرشیت شاف شسته هفت شقایق  
 مروارید لبس از هر باب عد متقال سناج زعفران از هر باب یک متقال کاغذی  
 دود انگل حجامت را باب با آن در بالامی سنگ سماق مکرر بسیار نند و بچشم  
 و دود سر از آن سناجید داخل آن کنند و بند بسیار نند و صبح و شام با میل در چشم  
 بکشد

باب کل نافع

باب کل نافع از برای حول سفید و سناج صاف سناجید و در خرقه بیچند  
 فیلد سناجید و در چرخ که با روغن کلی سرخ که از روغن کنجد کشیده باشند بکشد  
 و در روغن کشند و طاس مس با آب بر روی آن بکشد و از آن سران طاس  
 مس نشینند و این دود را جمع کنند و اندکی مشقه و غیر داخل نموده بدان  
 انگال نمایند باب کل بیکر از برای حول سر مدافعه از آن سر مدافعه  
 و چهار متقال سنبیل که با و بشویند و از آن هر یک یک درم فلعن و درم یک  
 عد و سر سناجید و جرق بر لب زیتون خیر کرده اندکی مشقه و غیر نند و اضا  
 نه نمایند و خشک کشند و در وقت ضرورت بدان انگال نمایند باب کل در  
 بکر نافع از برای و جاع چشم که از آن شاف باشد بر لب علق تازه را کوبیده و آن  
 از بکر نند و صاف کشند و بر روی سنگ انقدر بسیار نند که غلیظ شود و هم  
 و زرد آن صغ عربی را کوفته و بچند چنانچه در مثل منار شود پس باب علق بسیار  
 و هر روز با هم زنند تا آنکه غلیظ شود و توان شاف ساختن پس شاف نموده  
 بکشد بر لب باب کل نافع از برای سر سنبیل بحر آب است و از خود کش که باغی  
 نری بوست تخم مرغ که در همان ساعت که جوجه از آن ببرد و آن را بر روی آن  
 سر که در روغن بیای بچشم شاند بعد از آن آن سر که ببرد آن را در روغن قلعی







فرج که از خون باشد تاغ بود تو تیار ده و هم نبات سفید سردی صوفی  
 و در باب برهه ای که از برای حفظ حیات چشم و جلای آن نظر نماید  
 آب انار ترش و آب انار شیرین در وقتی که خوب هفت روز سیده باشد  
 بلی نور صاف کنند هر کدام را جدا جدا در شیشه کنند و در هر یک  
 و سه ماه در آفتاب بگذرانند و در هر ماه صاف کنند بعد از آن سه ماه  
 در آب بپاشند و در هر روز سه بار در هر یک از اینها آب صبر زرد  
 قطره در قطره نشاند و در هر یک از اینها در وقت خواب و بیداری  
 خوب ساییده و داخل کنند و نگاه دارند و در وقت حاجت میل در آن  
 در چشم بکاشند و آب برودا که مانده است آنرا بدست راست و چشم را فکند  
 و بعد از آن که بکشد آب انار ترش و شیرین و دانه را با تخم او بکوبند و بپاشند  
 بکشد و بالا ببرد و صاف کنند و بر مقدار یک لیوان این آب صاف در یک لیوان  
 برافشانند و در میان بپاشند و بر آن نشاند و بپاشند و در هر یک از اینها  
 و بکاشد و در باب معسل که ظفره و قار یکی چشم و پاهای را سود دارد و سنگ  
 طبع را نکشد و عاشق از هر یک جدا جدا در هر یک از اینها در هر یک  
 بدست و بر سر شش و در هر یک معسل است مجرب عاز موده است بلا نقل

باب دیگر

**باب دیگر** اگر کسی بیدار باشد و بر سر کجی مال انداخته شود اگر چه شوره باشد که  
 موی بر او در باب اگر ترهره خرد و سر را با بشیم روزی یکبار و بعد از چند روز  
 بر دای و سر دای صحبت کند البته با سر بکشد باب چون زردی را بر سر انداخته  
 که بنفشه را با کلاب بکشد و با ترهره کرک در سر بکشد و در هر یک از اینها  
 در خود بندد تا گرم شود و بر روی بکشد و مجرب است اگر کسی دانه ای سفید  
 در روی او باشد با سر بکشد و بر سر کجی مال انداخته که صحبت دانه را بکشد  
 اگر ترینی ترهره کاو را بخورد کبر چوب و زعفران بکشد و آب اگر آب سداب  
 در سوراخ موی او بریزد هلاک شود باب اگر ترهره کرک مایه را در خانه  
 و در کف دست او از خانه دفع شود اگر بخی سداب خسته سازند و در  
 جامه دود کنند شیش از آن جامه بکشد اگر در خانه خوب انار بکشد  
 ماس و کت در آن از خانه بریزد و چون خیس با غسل بپاشد بخوبی در خانه  
 بپاشد که کند اگر شمشاد سپهر از خانه بریزد و بپاشد بکشد و اینها را با  
 سر که بپاشد بر سر خرم ترش و بپاشد و آب اگر کلی که در هر یک از اینها  
 خانه و در هر یک بکشد بکشد با گوشت بپاشد در سوراخ موی و در هر یک  
 بکشد بر سر خرم در میان خانه کوبد بکشد و در هر یک از اینها







مجری رنگارنگ طباست سقید از هر یک و درم فلفل نیم درم شادنج مقبول  
 سد درم سقید مسک که کار در بران نیز میکنند مر قشیشا هر دو درم انصویل کرده  
 و شستند از هر یک دو درم تسبیان نرم صلابه و غصه با میل در موضع بیاض بکنند  
 باب کل که بصیرت اوت دهد و قنای هندی ده مثقال اقلیمای ذبی شادنج هندی  
 سرمد افقهای از هر یک درم سد مثقال سمرطان مجری سوختن یک مثقال حلل فلفل  
 سد مثقال نرم سنا پیده درم پنجه باب با دیان و کلادب هفت و نیم بدین هندی  
 باب غوره و کلادب یک و نیم درم قنداده و درم نالبتا یک درم کافور و درم زمشنا  
 بد جبهه مشک داخل کنند و نگاه دارند باب برود فارسی کل اگر بنز گویند که  
 حفظ می چشم بکنند و طوبت را نماید که سرمد شستند و قنای شستند اقلیمای  
 خند و شستند از هر یک پنج درم مر و ایدنا سقید یک درم ساق هندی سنبلیله  
 از هر یک درم کافور و لانی نرم سنا پیده یک درم باب برود فارسی دیگر که  
 وقت با صره را بفراید و محافظت چشم بکنند و طوبت را نافع است و قند مر قشیشا  
 اقلیمای قنای هر یک پنج درم سنبلیله شادنج از هر یک یک درم مر و ایدنا  
 دو درم کافور و سد مشک لانی صلابه کرده استعمال نمایند باب دیگر  
 کل جل و هنده و جرب انا که در چشم واقع شود جل بید هر که بعد از تنقیه

درم

و مانع بکشد بر انداز برای سنبلیله و جرب و شستاده علیی نافع بود و قنای سنبلیله  
 اصفهانی شادنج مقبول محاسن محرق از هر یک درم سد درم سمرطان مجری کف  
 درم مر قشیشا از هر یک درم سد درم قنای مسوق توپال آهن مر قشیر عرق شادنج  
 از هر یک درم سد درم صد فلفل بلع مثقال غلظت را نانی نیم درم مر یکی یک درم قنای  
 قنای هندی یک درم مر و ایدنا سقید و تسبیان سمرجان سقید از هر یک درم سد درم  
 ایدنا شستنی با شند بقاعده مذکور و صوبیل نمایند و ایدنا سنا پیده قنای است مر قشیشا  
 تسبیانید بر هم آمیخته بدان اکتال نمایند باب دیگر کل زعفران از برای تاریکی  
 چشم و خارش و سوزش نافع بود زعفران دو درم فلفل یک درم فلفل سقید  
 و لانی شستاده در نیم درم مار قوی سنبلیله درم سنبلیله و درم کافور نیم درم  
 ف باب کل سندی از برای تاریکی چشم و ضعف بصیر و شستاده و درم سد  
 بود و پوست هلیله نرم مر و ایدنا سقید از هر یک پنج درم فلفل سقید و درم شادنج  
 یک درم شادنج مقبول ده درم سنا پیده بدان اکتال نمایند باب دیگر  
 مقال دیگر در دگر مر احمر و ایدنا قروح و ایدنا بدان متعلق است این مقال  
 نیز مشتمل است بر پنج فصل اول آنکه در احمر از خرد قسم است و چگونه در کینه  
 باین دلالت که دمای چند بسپاریم نرم سنا پیده با بوم و من جمع آن درم اول



فروج و جراحات و بعضی اور ام بدان کنند باب سفیداب خاکستر تلخی یا سرب است  
اگر بیشتر بسوزانند سرخی میشود سرفه خشک است در دم نلیبی اور ام بانه  
و صلبه میکند و فروج گوشت می رویان و جراحات را هموار میکند و گوشت  
فاسد بد را میخورد و مناف می سازد آب آهک نیکوترین دی آهست که سفید  
دشته بود آب بنیده دی و آنچه در همان ساعت که استعمال می کنند از زده  
باشند و مرغاب کرمی است و سوزنده و اکال قطع خون آمدن بکند و گوشت را  
بد فاسد را بخورد و آنچه بگوید و در میان کزنده باشد اگر او سوزن زده کی  
و بر طرف میشود و آنرا استخوانی باقی می ماند و شسته می معتدل است  
کرمی و سوزی و خشک است و محف بود ی لایع و جراحات را منحل سازند  
از برای سوختگی آتش نفع عظیم دارد باب اشتیاق کرم است در دم و خشک  
در اول محلل و محف بود ی لایع و ملیبی بلی باوی بود اگر برای جراحات و بد  
نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و گوشت نیکو بر ویاند و خنای بر و سلب و  
است را مفید بود باب عکبر سرفه و خشک است اگر با پنبه بر سوختگی  
آتش نما دکنش نافع بود و جراحات قلزده را سوزاند و لیکن اثر سیاه دی در آنجا  
میان در بشو قصبه را و مضمونی که مزاج دی خشکی کرم اید سود دارد و گوشت را این

را در فروج

را در فروج بخورد باب افاقیا سفید است مایل بسیاهی که سنگین و صلب باشد  
نیکو تر بود و شسته می سرفه و خشک است در دم و ناشسته آن بر و نشو کز  
خشکی آن کی آتش بیشتر باشد فاقص و محف بود خون آمدن را از فاقص و فروج را  
خشک کند باب عکبر بنوس سیاه باشد و آنچه امس و بر اف باشد بهتر بود  
کرم و خشک است در دم و شسته آن را شسته می شست را خشک کند چون  
پد غوطه بر آن فشانند و زخم ستمینگی که بر هر را اگر خواهند که خشک بشود  
چیز بهتر از آن فشانند و بنوس نیست باب عکبر ناز عکسوت چون بر جراحات که این  
خون باز دارد و زخم نگیرد که جراحات و کرم کند چون با سرب که بر دم منقذ ماده را که  
داند و نکواری که بر سر است و باب انبر مرده کرم بود و در اول و خشک بود و کرم  
چون بسوزد کرم سوزاند بر جراحات بکند از منحل سازند و کرم با سرب تلخ  
و فروج که عفونداشته باشد بکند چون بسوزاند و خاکستر آن را بر جراحات  
کند از زده ساعت خشک بند کند و فروج را خشک کند و تجفیه اور ام بالغی  
بکند و خون آمدن با بر و لایع باب عکبر با بوند کا است کرم و خشک است و شسته  
و محلل بود اور ام با سرب را سوزاند از برای نوا سیر فروج زشته و جراحات  
و عضل را نافع بود و خوش شسته کرمی حجامت بهر سرب بدل شود



باب مورد مرکب القوی است بر وقتی غالب است سر در نر بود در اول خشک  
بود و در دوم بقیض و قاض بود خون آمون باز دارد و نسکین و سر و کبکله جرمه و  
سنگله و بنور و قروح را سودا می دهد و خصوصاً قروحی که بر دست و پا بولم شود و  
در بطن این فایده دارد و سوختگی آتش را فایده دهد و خواص روغن و قرح  
کافی که از روغن وی سازند همین فایده دارد بایستیکر اکلیل افلاک و بنور  
القوی بود و غالب بر وی کرمی و خشکی است و گویند معتدل است محلل و قاضی  
و منضج بود و مقلای کرم و صلب هر قدر انفع دهد و قروحی که با رطوبت بود  
و در خصوصاً با بعضی نجففات و اهلک باب اسرب سر در نر است و در کرم  
چون و صفی از آن را با هم بسازند با روغن کل سرخه انجدر و حاصل شود  
از برای وی مقلای کرم و بواسیر نافع بود سرطان متفرج و غیر متفرج هر  
را فایده دارد و جراحات زشت و قروح مفاصل را سودا می دهد و در مفاصل  
فضیب و زها سر را و روی کبکله و اف مرام مقعد که با ریش با شند نافع بود  
و از زهر همین فایده دارد و چون بسوزانند و بشویند بهتر باشد با شربت  
پنج سوسن استخوان گوشت است صلب و خون شیبوی وی که وی را فی الجمله  
در طعم داشتند باشد بهتر است کرم و خشک است در روغن منضج و جالبه

بهر وقت

بود چون بپزند و بر او ام صلب و خنای سر خرا نمایند نافع بود و ریشها که با جرمه  
باشد سودا می دهد و در نواسیر کوشش بر وی اندکی جرمه و نمایند در قروح که  
استخوان ظاهر شده باشد کوشش بر روی آن بر وی اندک باب بقیض و قاض  
از برای قروح مفعد و غانده نافع است و سفید و وی از برای سوختگی آتش  
سودا می دهد و هرگاه با سر کبکله می پزد آن سر که ده بگذارد بسیار مفید  
و بکسوف و بویای هندوی است که آن بقیاض حدت و حرار شست و فایده آن است  
که کوشش زبانه را از جراحت نفور و در طریق شستن وی در مقابل اول من کوی  
شد باب نوبال مس فاه و غیر آن را که نافع باشد چون بگویند ریشها  
که از آن جدا میشود از نوبال اهن از همه نوبالها اونی است از برای ریشها  
بد نافع بود نوبال مس کرم و خشک است در سبوم کوشش زبانه را  
نفور و مغسول وی جراحات را منحل سازد باب بکله مصری انجدر سفید  
و فریب بر ریشها باشد بهتر بود کرم است در اول و گویند در دوم و خشک است  
در دوم ریشهای ریش و قروح که با رطوبت بود خاصه در سر و جرح حتما  
جرب جلا بر پایان واکله و بلق و بر من و دانها و از آنها که در بدن پیدا شود سود  
دارد و خنای سر و او ام صلب را با غسل نافع بود با آن وجود کرم را طلاء کرد



مفید بود چون در سر که نمیشناسند تا سر قاسمی را نافع بود آمد آن با آمد  
 جوشنکین در جراحت کند باب جوشنک کرم خشک است در سیوم ریشها  
 پیل کرم را چون قوی آنرا بپاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت را  
 با صلاح آورد در ابتدای خنای سر طلا کردن بغایت نافع بود باب حصفی  
 مکی آن برای ادرام بهتر است این هفتی معتدل بود در حرارت و برودت  
 و خشک بود در دهم هر دو قسمی آن برای قروح خبیثه مفید است و شفا  
 مفید را سود دارد باب حفا سر است در اول و خشک است در دهم و  
 گویند کرم است با اعتدال جوشنکین آن بجهت ورمهای کرم و سوختگی آتش  
 و ریشها و هر مفید است باب تفل فقره سبز رنگ تنک بهتر بود نافع و  
 و جانب بود قروح و جرب و سعفه را نافع بود و در سر احمر قطع خون آمدن  
 آن نوا صیر و بوا سیر کند باب خرا طین کرم نیست سرخ رنگ که در زخم  
 مفاصل بافت شود کرم و خشک بود چون بگویند بر جراحت قضیب ضامدا  
 بین و سر رخن بگذارد بغایت سودمند و گویند که در ساسه ناله و  
 باب جهه مجامعت فحم نریب پنجه قال بار و غن کین در وقت خواب مالک  
 جرب است باب دهم سر و خشک است در دهم و بعضی گویند که مالک

رنت است این برای جراحت و قروح تازه نافع است و منع خون نماید باب دیگر  
 حفا سر پوست و برای سر است در اول و خشک است تا سیوم با خاکستر آن  
 را چون بر جراحتی که جرب یا خبیثه دارد بپاشند نافع بود و قوی با سود دارد  
 و پوست او را چون بپاشند آن برای سوختگی آتش موافق است و برای آن  
 از برای ورمهای بلغمی فایده دهد باب خاکستر است این پوست کرم و جرب  
 ریشها را در هر عضو که باشد نافع بود و خشک کند خاص در ریش قضیب و  
 از جراحت باز دارد و خاکستر دانه خرمای آن برای ریشهای بد نافع بود و خاکستر  
 پوست خرمای پست آن برای قروحی که جرب داشته باشد نافع بود و گوشت  
 زایل را بخورد باب خرمای وند مد جرب نیکوترین وی است که در ریشها مالند  
 و غایت فریبند و زایل طویل آنچه زایل باشد و مسطبر بهتر بود و طبیعت هر  
 کرم و خشک است در سیم زایل مد جرب در دهم کرم است در قروح کشته  
 بر و زایل و ریشهای بد و متعفن را که با رطوبت باشد پاک کند و با صلاح آورد  
 و جنب بیکان و غیره این بکند و زایل مد جرب جراحی که از سوختگی آتش  
 بود و سقانی که از برودت بجم رسد سود دارد و جرب احتفای بد و قیاد  
 کند که زایل شود باب دیگر رنگ کرم و خشک است در چهارم تن و خرمای



بود و گوشت صلب و نرم هر چه باشد فانی سمانند و جرب و بوق و بر من را سق  
دارد و در اکثر مرجمها استعمال کنند جوهره مریشیهای بلبل که در بدن بود و در  
حق که بر جرب باشد باک کند و جلد دهانه بود باب دیگر شکر فکرم و خشت است  
و گویند معتدل بود و بعضی گویند سرد خشک است مبرد و در حار بود و در  
تخلیلی هست خاصیت وی و شاید نج با هم موافق است جراحت را منحل سازد  
نزد و در فروج گوشت بر میان و از برای سق خنکی آتش فایده دهد باب نهم  
چوبدر کرم و خشک است در دوم و بعضی گویند در سیم جفقه و جای بود اگر بگو  
بند بر مریشیهای یا شند خشک کرد و در موها را نافع بود باب دهم  
جفقه است بهترین آن که در بود که صفحا بر روی یکدیگر باشد و بر اقا  
بود و بوی کبریت از آن آید کرم و خشک است در سیم در مریشیها گوشت را  
بدر آن جفقه را با پیر بن بر جراحت نهاده و سوزد و در جرب را نافع  
بود و اگر در معوم و روغن کنند خاصیت نه نفع سرخ بپوشد باشد جوهره مریشی  
کله بونی و در هن نافع بود و طریق بر باده کرمه وی اگر احتیاج شود چنانکه است  
که در ریل و کلای تو کنند و بر سر آتش بپزند و بایم حرکت دهند تا آن زمان  
که در ریل و متغیر کرم و بعضی چنین ذکر کرده که در نفع را چون در کنند و مانند خود

میان کوزه

میان کوزه تو کنند و سر او را بیک حکمت بگیرند و در آتش گذارند و مادام که بخار را  
از آن بر تفع می شود سیاه است هنوز سوخته نشده و این که بخار سفید و تفع  
شود سوخته است باب نهم بقیه بهترین وی آتش که بغایت جفقه باشد و در  
و استعمال نکند و علامت آن آتش که در کرم یا پس بایره کنند و بپشتانند تا پیر  
این اگر رنگ کرم یا پس سیاه کرد و استعمال کرد فایده باشد و الا استعمال نکند  
باب سیم جفقه سرد و خشک است در مراحم گوشت در جراحت بر میان و گوشت  
را باک کند و خون مرقت این اعضا با آن داند و سو خنکی آتش را فایده دهد باب  
سوم کرم است در اول و خشک است در دوم و بعضی گویند سرد است  
تا نره وی برای جراحت تا نره که در اعضا سرد و صلب بهر سدن نفع کند  
مملد و جره را با آن جو سوزد و در باب دیگر سوزانده ای در ظاهر و داخل  
اگر سفید باشد نیکوست کرم خشک در دوم این جوهره مریشیهای که نفع  
م دارد باب ستمه و من کرم و خشک است در دوم چون بدان دود کنند و  
را خشک کند شاید نفع نداشتن وی کرم است در اول و خشک است در دوم و  
نشسته وی سرد است در اول و دوم خشک است تا سیم در وی تجفیف و قیض  
باشد و خون آمدن این اعضا را با آن و چون بر گوشت نر این بپشتانند و بپشتانند



باب جمع سماوی جراحات را نافع بود صغ الکفر ریشها را نافع بود صغ سر  
 مجموع ریشها را نافع بود خصوصاً ریش سر را چون با کلنا بر آن بپاشند  
 زایل کند صغ الکفر جراحات را با صلاح او و با سر که قویا را نافع بود صغ با  
 دام اگر بار و غن کثیر بیا مینماید روی آتش چند اندازان صغ سیاه شود  
 و بر سوختگی مانند شود باب صدف سر و خشک است چون بپوش  
 شد و بشویند پس آن را با سر که در عسل با شراب بر جراحات های متعفن  
 خست و جراحات عصب فم نافع بود خصوصاً با بر مکی و کند و بخار اسهال  
 و صدف سوخته را بر ای عروق نافع بود و آن جراحات پاک کند و مینماید  
 سانه و آن برای سوختگی آتش فایده دهد انهم مثل اهل است بعد از  
 بکار باید برد و جرب را نافع بود باب کل مخموم از آنچیز بوی شبیه کند  
 بکست و بر زبان بچسبند و خون که از آن دهان آید حبس کند معتدل بود و خون  
 مانده و آن برای جراحات که در طوبت داشتند و جراحی که در بر میشد  
 سود دارد و سوختگی آتش را بکند اگر ابله زنند و اگر ابله زنده باشد بکند  
 و آن برای ادرام گرم در ابتدا نفع کند باب کل از پی سر و است در اول  
 خشک است در دوم فایده و در مثل فایده کل مخموم است و آنچیز خوشبوی و

بیار بر زبان

و بسیار سرخ باشد که بر زبان بچسبند و خوب است باب عسل طلق بسیار سی زرد و  
 گویند آنچیز رند و بر آن باشد بهتر است و در کتب من کوی است که اقسام آن را  
 و هند و اند لیس است و میانی را بهتر دانسته اند سر و بود و اول خشک  
 و خشک بود در دوم قابض بود و بحقیق باب با ریش خشک را بر بند و آن را  
 ریشهای که بر بدن باشد نافع است و استعمال آن و فنی میشود که در اصل  
 کنند و طریق حل کردن و چنان است که در کتب متفالی کنند با سنگی چیز خرد  
 در آب بنم کرم اندازند و با هستگی می چنانند تا حل شود و از طرف بر آن آید و آن  
 آب از روی آن بریزند و در آفتاب بپزند تا خشک شود بعضی بپوش از آنکه با سنگ  
 در کبسه کنند با باق می چنانند و بعد از آن و بعد از آن این عمل می کنند و تحقیق  
 آنست که این عمل را حل گویند نه حل و این را طلق ملوب گویند نه طلق محلول نافع  
 باب عسل گرم و خشک است در دوم و جود و خلل را طوبت بود  
 منع عفونت و فساد گوشت بکند و عروق را از جراثیم پاک کند و چون به بر زنند آن  
 شود جراحات تازه را مثل مل سانه و با شیت قویا را فایده دهد و فنی  
 نافع بود باب تاجری از برای ورمهای حار و جوشتهای گرم در ظاهر  
 با در باطن طلا کردن باب آنرا خود من نفع تمام دهد و آب آن با سفید آید و فنی



کل سرخ بر جبهه و غلاظت نماید فایده من مساوی است با من سرخ و خشن است  
 در دم و گوشت ترا است حیات را من مل سنا نزد و بر او ام و جلد و غلاظت  
 طلا کر و نافع بود جودت مان و بر با سر که بر قوا طلا کنند ترا یل کر دانند و اگر  
 بر گوشت ترا بد باشد فایده کند باب عدس فریب با معتدل است با سر که  
 بر یزد و قروحی که خون را داشته باشد بکند نافع بود و خنک تر و بر او ام که  
 خنک باشد بخلیل بد بر باب فجل کر و ترا است چون با غسل نماید فایده  
 قروح خنک بکند تخم وی با سر که قلع قروح غصه یا قو با بر بکند باب فجل  
 فرا سیون کر و خنک است در سیوم غصه و وی را با غسل بیا فیر و  
 بر جراحت متعفن خنک نماید فایده با جلد او را بکند اگر بر دمل زار سیل  
 و خنک تر نماید بکند به تحلیل بد بر باب دیگر قلع قروح و فیل هر دو بود  
 و بر این اثر بجری گویند کر و خنک است در سیم چون سحق کر ده این بر اینها  
 تر نشاند خنک کنند و با نیت نطوح کر و فایده و اسر خاء و عرق النساء است  
 دارد و نافع بود از برای هر عضوی که محتاج بکرمی باشد و جوی غلطی را غرق بکند  
 بکند باب دیگر فقط طاس ترا ترا است معتدل ترین ترا است کر و خنک  
 است حار و نافع و عرق بود معوق خنک و بخیف آن بیشتر باشد و فایده که  
 زایر بکند

۴۲  
 نماید بکند باب تلفند ترا ترا سبزه بود وی نیز مثل نطفه طاس و کمال و محقق  
 و نافع بود که شتی که ترا با جودت بکند و کویند حرارت و بیوست زیاد است  
 و در جراحت چهارم باب تلفند کسین ترا سنفید است از همه ترا جاذب است  
 کرم و خنک است در چهارم منفعت همه تر و لب بکرم است و صفت سنی  
 و شستن او در مقادیر اول معلوم شد باب کندن از جودت سفید و جودت باشد  
 بهتر بود و خالص بر این معشوش بدان فزونی کند که کندن در انش و فزونی  
 و غیر آن در چنین باشد کرم است در دم خنک است در اول محقق بکند  
 حات و قروح را بر بند می من مل سنا نطفه صا که جراحت تازه باشد  
 قروح که سوختگی آتش بهم رسیده باشد مفید است باب دیگر علف با نطفه  
 سر و خنک است از برای اکثر جراحت و قروح تازه و کندن خصوصاً قروح  
 را فایده هر جره و سوختگی آتش و در نهایی و شریک و خنک تر است  
 بغایت باب دوم معتدل است هر چند سفید تر و پاک تر باشد حرارت  
 وی کمتر باشد مان و جوی مرا هم هست خواهر هم کرم باشد و خواهر هم  
 و لیکن در جراحت کرم موم کافی است استعمالی نماید تا بکین صاف باشد  
 و بادی نفع و تحلیل فی الجمله هست در قروح جراحت آتش و فایده خنک



که بر سر لیسه روی جراحت می بنویسد بکف و موم سیاه که تلخ و تحلیل  
 آن بیشتر بود و خارش و سوزش و غیره که در بدن فرو می افتد باشد ظاهر است  
 چند بکشد باب مرگ کرم و خشتک در اول درجه سیم و گویند کرم  
 بعد در دوم فرو می راند مل بنام از حتی در هر لیسه ای که در روی است  
 و گوشت بر فتر روی آنرا پس بپزند و جراحت را با صلاح آرد و منع عفو  
 تا بعد بیست که گویند سبب را تغییر نگاه دارد و آن برای ورمهای بلغمی  
 نافع بود و قوی با سوز دارد باب عقول از هر قوی که در روی آفت است که صاف  
 بود و در طبع تلخ باشد و زرد عمل شود و بدو بنام شد کرم است در آخر جراحت  
 اول ملین و تحلیل بود و خون کشته سر اصل کند و او را مصلاب با تحلیل بر  
 خنای بر سر سوز دارد و آن بوی بسیار بود نافع خون و جگر  
 و احتمال نمودن جلد را فایده دهد خون بوی بسیار کندی باب ملین  
 کرم و خشتک است که شست ناسد و زاید را بخورد از برای جرب و قبا و شتر  
 با دیت و سر که در نزد ولسا آفتی مالدن فایده دهد خصوصاً مگر گاه که بلغمی  
 باشد و با ورم و غن زیت سر سوختگی آفتی مالدن منع سقط کف باب دیگر  
 و دلی سند زرد و براف که کبرخی بنام تلخ بود و طبع دی مایل بسیار

باز

باشد قابض و محقق بود در جراحتها که شفت بر دین باب مصطکی کرم  
 خشتک است در دوم عصا به بر روی را جوشانید و آنرا برای فروخ ساجیه  
 نافع است و چون بر فروخ مریدان گوشت بر دین و آن برای استخوان شکسته  
 نافع بود و در ورم و غن در خشت و آن برای جرب بسیار سود دارد باب هجده  
 در دما است در اول و خشتک است در دوم و گویند که کرم و خشتک است  
 خنای بر سر تحلیل دهد هر گاه با سپید طالع نماید و با موم چون مرجم سمانند  
 و بر فروخ بگذارد هر فروخ را نفع می رساند و آن برای سوختگی آفتی  
 مفید بود بهتر بی وی آفت است که بر لب بسیار در اصل داشته باشد و  
 تلخ سرخ بود چنانچه دست بر آن گذارند دست عازل کند و زرد کشته  
 بود چنانچه دست بر آن گذارند دست عازل کند باب فصل در ذکر مرجم باب  
 مرجم ابغی مرجم سفید است آن برای سوختگی آفتی و فروخ و جراحت  
 صفرا و امثال آن را جوشانید و کرم که در زرداب داده باشد نافع بود و گوشت  
 بر دین و در تا بکشد اصحاب جراحت کرم را بسیار مفید است صفت آن موی  
 کافورهای بلغمی و روغن گل سرخ چهار چیز موم کافور و مرجم و روغن گل  
 ریزد و سفید ابغی شسته اندکی داخل کنند تا بپزد و بپزد و بپزد



باشد و هم را در هاون چندان بر هم نزنند تا خوب مرجم شود بعد از آن که در آن  
 کتری گرمی روغن بنفشیند و بنده مرتبه سفیده تخم مرغ بر داخل کنند بر هم نزنند  
 آن مقدار که سفیده تخم مرغ برود و بعضی در این مرجم اندکی کافور داخل می کنند  
 در این صورت مرجم کافوری می نامند و در بعضی نسخه ها روغن بنفشیند و روغن گل سرخ  
 روغن بنفشه با دام داخل می کنند خصوصا در مرجم کافوری و در این صورت  
 اقوی خواهد بود و بعضی در روغن گل سرخ روغن موم می کنند در این وقت که  
 تجفیف کنند روغن بنفشیند و روغن موم و طریقی شستن سفید آب آن است  
 که سفید آب نرم پاکین را در آب حل کنند پس از آن آب بر روغن بنفشیند  
 و آنچه غبار رود است در ظرفی دیگر برین نهد و آنچه در شست است در ظرف  
 نده و در آن نهد و آنچه در ظرف دوم ریخته اند بگذاشتند تا سفید آب بنشیند  
 آن بد بنشیند پس آن آب را با جستگی از روغن بنفشیند سفید آب بنفشیند  
 در وقت نشستن در سبزه خشک کنند در مرجم داخل نمایند اگر مکرر بچینی  
 طریق بنشیند بهتر خواهد بود بآب مرجم سفید آب دیگر مرده است  
 متقال بپسیند نرم بپسیند و با سر که در هاون صلا بد کنند داخل شوی  
 در روغن گل سرخ داخل کنند و بر هم نزنند تا غلیظ شود مثل مرجم که در روغن بنفشیند

متقال

متقال سفید لب قلعی و اندکی کافور داخل کنند و صلا بد نمایند تا خوب مرجم  
 و در روغن بنفشیند و بنفشیند و آنرا که سر که در هاون صلا بد کنند داخل شوی  
 و مرجم سازند بآب مرجم بنفشیند و بنفشیند و آنرا که سر که در هاون صلا بد کنند داخل شوی  
 چهل دو متقال سفید آب خست نقره ای هر یک چهل متقال موم سفید  
 سبزه متقال روغن گل سرخ سبزه متقال موم را در روغن گل بگذاشتند  
 و در روغن بنفشیند و بنفشیند و آنرا که سر که در هاون صلا بد کنند داخل شوی  
 اکثرا سوختگی انوش را صودا و روغن قرص را خشک کنند آهک سفید پاک  
 آن مقدار آب برین نهد که آب بر روغن آن با بپسیند بر هم نزنند و در سبزه خشک  
 بگذاشتند بعد از آن آب را از روغن آن برین نهد و مکرر چینی کنند و در روغن بنفشیند  
 آب را با آهک بر هم نزنند در ظرف دیگر آنچه برین نهد و بنفشیند آن است برین نهد  
 این ظرف بگذاشتند تا آهک را خشک نموده با روغن گل سرخ امتحان کنند  
 عن را برین نهد و جذب کند چندان بر هم نزنند که خوب مرجم شود اگر آهک  
 شسته من گوشت را در سبزه خشک سماق نرم بپسیند بعد از آن مرجم کنند بهتر  
 خواهد بود در بعضی نسخه اندک موم کافوری داخل کرده اند و با این طریق مرجم  
 هم می نمایند که موم و روغن گل اول می گذارند و بر هم می نزنند تا آمیخته







چهارم به متقال داخل کنند و آهسته به بیخو شایند و هر هم می زنند  
 تا از وجبت و غلظت به هم رسانند و هر هم که در بعضی اوقات از آن  
 میخی شایند و پس از آن داخل می کنند بابت مرجم دیگر جراحات را آن  
 کوشت فاسد و چرب را پاک کنند و مندر سلانند و بواسیر و خنا نیز صفت  
 را سواد در موم سفید را بقیع از هر یک بیست هشت درم جابجی از یک  
 از هر کدام بیست چهار درم تراوند و طویل کنند از هر یک شش درم مری  
 قند از هر یک چهار درم مقل از رقیق شش درم مردهای سنگ ندر در مقل  
 را با سس کهای و صغیاحل کنند و از دیکر را نیم صلیب نموده در آن  
 با صدهشتاد متقال در نرستان با دو بیست هفتاد متقال و روغن زیت  
 سازند بابت مرجم دیگر از برای جراحات تازه و ریشهای که در بی  
 اید و از برای طاعون نافع بود بهر گوشت یا کینه که غلظت سید باشد  
 بکند از نرند و صاف نمایند یکصد هشتاد متقال از آن فری گیرند و روغن زیت  
 دو بیست هفتاد متقال و فلز بیست هشت متقال مردهای و فلز بیست درم  
 بسازند در روغن زیت داخل کنند و خوب بر هم زنند و بهر برای ریش  
 بکند از نرند و مردهای سنگ و فلز بیست و روغن زیت را در آن ریش نرند و آتش

چهار در متقال

و با بریم بعد از این با صلیب آید بکار برند و اگر جراحی یا ریشی باشد که تازه  
 بود و با صراحت باشد یا نایب و سفیداب و مردهای سنگ و جنبه نقره  
 و متقال آن تر کیب میکنند بحسب صلاح وقت از این قافله که مقل کوی  
 شد باید که معالجه طریقی اختیار کند و بعمل آورد بابت مرجم با سلیق  
 او را مصلح را نرم کنند و بهر نرند و از نریم پاک کنند و کوشت بر میانند  
 صفت آن نریت را بیاغ موم سفید موم سفید از هر یک بیست متقال با  
 نر چهار درم روغن زیت سخی متقال موم را در روغن بکند و با  
 فی اده وید را حل کنند و مرجم سازند بابت دیگر با سلیق و کبر نشین  
 قافله موم بود متقال نریت پنجاه شش متقال مرکی را بیاغ سقر  
 هر کدام بیست هشت متقال روغن زیت چهار صلیب متقال  
 و را بدستور مرجم سازند بابت مرجم که خنا نیز را به تحلیل برد و از  
 برای جمیع ادرام صلیب نافع بود مردهای سنگ هفت متقال بسیار از نر صلیب  
 کرده با ده متقال نیم روغن زیت و در پاتلی کنند و با آتش آهسته بیخو شایند  
 نرند تا مردهای سنگ و روغن حل شود و فی الجمله غلظت بهر رسانند  
 و در کشت بکند پس لعاب تخم خطمی و لعاب تخم مرده و لعاب حلیله از هر کدام



آهسته طرح نماید و بچوب کل تا نره که بپسندی را جدا کرده باشند بر هم زنند و  
 هرگاه که چوب روی او بختگی کند چوب دیگر عوض کنند از این باب هر طایفه ای که  
 علی و دوران اندازند چندان بچوب شاشند تا فریب با نفع د شود در فامند انجین  
 مرهم که بنام مرهم نقیص من کور کرده اند مصلح مردهای سنگ سست و کور  
 و در بعضی کتب به خط کور است گفتند که شکستین در فقر و فقر  
 حل بکنند و در میان ناخ بود خاصه در میان بلغمی را در شیشه های پست  
 و خضبه و ارام معد را فایده دهد و شکستگی استخوان و کوفتگی  
 را میند است و در جمیع عالم غصه را ساکن و رفع کند باب مرجم در جراحت  
 بریدنی و بال که در دانه و خشک سارند از برای زخم شمشیر و سایر جراحتها  
 که منفعت رساند مردهای سنگ چهل پنج شقال زیت انفاق و فلفل و شقال و  
 بن بن سوسن از مرده است و از او انداز هر یک شش مردهای سنگ را  
 بسازند با روغن زیت در باقیل کنند و با شش آهسته بپزند تا اندام مردهای سنگ  
 شود سپس فرو گیرند و استق را با چهار ده شقال سرکه حل کرده داخل کنند بعد  
 از آن که اندک سرد شود با شش باری بر روی آتش بگذارند و نموده و بر سر آید  
 نموده بچند داخل کنند بر هم زنند مرجم شود باب مرجم دیگر که کوفتگی

مرده را پاک کنند و مرجم را با فانی سازند استق را در سرکه حل کنند و بنیلج  
 زنند و قدری زردک را اضافه کنند و مرجم نماید باب مرجم زردک قرص خنجر  
 بدین وجه است که مرجم را منحل سازند و تخفیف در طبوبات و قرص که در طبوبات  
 استند باشند بکنند و کوفتگی از این را بخورند و مرجم بسپست شقال استق هفت شقال  
 مرجم صغیر بسپست بک شقال روغن زیت و فلفل شقال زردک چهار ده شقال و  
 شق را در آب سرد با حل کنند و صغیر و مرجم را در روغن زیت بکوبند  
 و استق را داخل کنند و زردک را در سرکه حل کنند و اضافه نمایند بر هم زنند  
 زردک شود باب مرجم مصری قرص که کهنه را پاک کند از جراحت و کوفتگی فاسق  
 بخورند و غسل بسپست شقال سرکه که کهنه چهار ده شقال هر دو را با هم  
 انقدر که سرکه برود و قوام غسل نمایند زردک چهار شقال زیت و فلفل  
 داخل کنند و مرجم سازند باب مرجم اسود که کوفتگی فاسق را بخورند و کوفتگی  
 صالح بخورند بری باید از برای اکثر زخمها نافع بعد مرجم صاف و زیت صاف  
 سفن روغن زیت اجزا مساوی یکدیگر مرجم را در روغن زیت بکوبند  
 و سفن زیت را در حل کرده مرجم سازند باب مرجم شادنج از برای  
 روی و مفعول بواسیر و مفعول و شقال آن را نافع بود و تخفیف فرغ آن



از بی بکند روغن بنفشه روغن کل سرخ از هر یک هفت مثقال موم سفید  
 پنج مثقال موم را در روغن بکند آنرا در سفید آب قلنجی شسته و سرخ  
 شسته و کل آنرا در هر یک دو مثقال انیسون و دانه نرم و صندل و صندل  
 داخل کنند و نیل بر هم نهند تا موم شود طریقی ششمان سرخ مثل ششمان  
 سفید آب است که پیش از این موی کوی شد باب مرجم غسل کرد و مل را  
 منقری سازد غسل را صاف نموده بقولام او برسد و مثقال آنرا در روغن داخل  
 نموده مرجم نماید باب مرجم شنجرف آن برای خفا برسد سرطان و اول  
 حصیر را نافع بود مردار سفیدند آن هر یک پنج درم کنور و شقایق از هر یک  
 ده درم سقر شش درم صغیر چهل مثقال شنجرف هشت درم روغن زیت  
 بقدر کفاف باب مرجم مثل آن برای شقایق مقبل و بواسیر نافع بود مثل آن  
 را با عاب فخم کتان حل کنند و موم سفید و کنجد و پیرقان و شقایق کاف  
 در روغن کاف و کوهان شتر تازه بی نمک آن هر کدام ده مثقال مرجم سازند  
 و پیرقان و مغز ساق کاه و کوهان شتر را که اخته داخل نمایند مثل آن حل  
 داخل کنند و چندان بر هم نهند که خوب مرجم شوند و اگر انگلی و زرد موم  
 بیشتر کنند کجا بشود در روغن ساق کاه و در آخر داخل کنند می تواند بود

مردار

مقدار آن موم و روغنها تا با نوزده مثقال داخل میتوان کرد باب مرجم سنا  
 مکی آن برای جرب و حكة نافهست سنا مکی بواسیر و جرب و زردی سنا  
 سفید اب اجزا برای این یکدیگر با روغن کل سرخ و روغن بنفشه بقدر احتیاج  
 مرجم کنند باب مرجم توپیا بچفت مدخل بود و فرج را خست کند و تیار شده  
 مردار سنا شسته آن هر یک ده مثقال با سر که در روغن کل سرخ آن هر یک  
 مثقال از قیق کرده با نشتر آهسته طرح نمایند تا بقولام آید و مرجم شود باب  
 مرجم فراغیوه آن برای جرب احتیاجی عیب نافع بود زیت نفاق ده مثقال موم  
 دو مثقال نیم فرنیون یک مثقال موم را با روغن بکند آنرا در روغن داخل  
 نموده مرجم سازند باب مرجم قلنجی که کوفت بر ویاند و فرج را خست  
 کند خبث قلنجی را در روغن زیتون حل کنند و بعد از آن سقر را داخل  
 و بر هم نهند تا مرجم شود باب دیگر مرجمی که از برای رویدان کوشه  
 خوبست مردار سنا هفت مثقال بسبب آن نرم سنا یکده با بیست یک مثقال  
 روغن زیتون می نمایند بر هم نهند تا حل شود بعد از آن از روغن  
 سوسن اسما کوفتی آن هر کدام دو درم نرم سنا یکده داخل کنند و بر هم  
 نهند تا مرجم شود باب مرجم آن برای سرطان منقرج و سرطان نشسته با







نه در وجوده در هر حال سنگ دره در آن لبها بند با روغن کل سرخ و روغن  
 مرجم سازند بابت مرجم این برای آنکه در فروغ خفته گسترش بخشد و سوسن است  
 گوشت این هر کدام سنگ دره این در وقت صبر سق طری این هر کدام سنگ دره شایع  
 عدسی بکشتن در آن خوب بکشتن در آن صلا بید غده با روغن زیتون و مرجم  
 سازند بابت مرجم این برای فروغ متا کله ماری سبب و اشق برای هر دو  
 روغن بقدر ضرورت مرجم نمایند بابت مرجم این برای جراحی که در سر و باغ  
 شده باشند و آنرا استخوان نکند شسته باشد و صاف سنگ متقال در ده متقال  
 روغن کل سرخ بکشد و صبر در آن می آید بابت مرجم این برای هر دو  
 صلا بید در داخل نمایند و خوب بر هر نرسند تا مرجم شود بابت مرجم  
 برای جراحی که در گوش این شست محرق قرمکی مسافری با عمل بسر باشند  
 بدان الوده کرده در گوش بکشد بابت مرجم عدس این برای و مرجم که در  
 خضیر و حوالی آن به هم رسد فایده دهد عدس مقش پس است آنرا خوب  
 نینده و آب غلیظ آن با روغن کل سرخ اینجند طرا نمایند و اگر جرم هر دو  
 بعد از آن طبع نرم بگویند و روغن کل داخل نموده مرجم نمایند فایده رسانند  
 بابت مرجم نافع این برای جرب خفاها در متقال کشیش شود این هر دو

چهارده متقال



چهارده متقال حبث نقره هفت متقال مرجم سنگ دره الا خوب بکشد  
 این هر کدام هفت متقال کشیش سنگ متقال این با روغن کل سرخ بقدر احتیاج  
 چهار درم کبریت در درم کند و روغن جویوه مرجم سنگ حبث نقره این هر دو  
 در درم بادام تلخ در درم سوخته با سر که در روغن کل سرخ مرجم سازند  
 بابت مرجم این برای جراحی ها این فواید بسیار است و شش درم روغن  
 ندر درم زنجبیل در درم قلع طاس سنگ دانست و بال مسو در درم کندی بلع و  
 نیم قند بکشد و در دست مرجم سازند بابت مرجم این برای در دهان بکشد  
 که در معده و جگر و پسر به هم رسد و صلا بابت عصبانی مد کوره را نافع  
 بود قر و ما ناسینیل و اما قلع و در فلفل قشقی و سکنجید کند و عاقر قرحا  
 بادام تلخ اشق و عطکی و مرمری سیعد سالیله حبث بلبلان نرسا و در طول  
 و مد جرج سعد کوفی کلکیل الملس لادین و قر قلع این هر دو هشت درم  
 نرسا و چهار درم این سلا و روغن بلبلان بید کاف سپر فانی این هر دو  
 در درم مرغ و بادام تلخ در درم مرجم و روغن بقدر ضرورت مرجم بسازند  
 روغن مذکوب بکشد و در درم صلا بید که در داخل کنند و مرجم سازند  
 بابت مرجم مرجم این برای در درم عدس و نرسا و فاسی را نافع بود و خنجر خنجر کشیش







هفت روز متوالی باشد و بخود بر سر کس در وقت نماز معت بخود بر سر کس  
 آتساق شود باب دیگر یعنی ما بدختر کوشش اگر زن باشد یا شامد بپوشان آتساق  
 از حیض باب شود ستر در چوبه از حیض باب شود مرد بایستی جمع شود  
 آتساق اگر در باب نوح دیگر بکشد شبهای دوازدهم سجاد و غیره  
 و عود از هر یک یکدم گرفته و بختد یا بر آیه بستم بر آن آتساق زن بخود بر سر  
 مرد بایستی جمع شود آتساق اگر در باب دیگر خواص روغن شود اگر کسی  
 روغن او را بگیرد بر سر مال موی بر آید اگر کسی بر لکبر صورت  
 باشد بمالد بر طرف شود اگر کسی بر دندان آن رده باشد مسبوک  
 بدان روغن جرب کف بر آن دندان مالده آن علت از وی برود و جوی  
 را خوش کند هر که از این روغن چهل روز هر روز ده قطره بخورد  
 از باد گردد اگر بر موی پس از آن الله عمرش بدو هفتاد سیده باشد موی  
 سیاه شود اگر ملام بر موی مالده هفت بار بخورد هر بابی سرد و گرم  
 کن موی او سفید نشود و در پیش سرخ و لونی شود اگر زنی را در  
 سال خود حیض نبستد باشد چون این روغن را بخورد حیض آن که خواهد  
 برود و کس را قوی کند و بر باده یا ده ده که در کوشش بود فیلد

در بر

در بر روغن انگه در کوشش نفع بود و اگر بر سر بمالد صلاح را بنشیند  
 و اگر کسی در دشت باشد یا بشد ستر در این روغن بخورد شفا یا  
 در روغن او را بطریق روغن کجی بایلد بکشد که آن موده و جرب است  
 باب که با گرم است حیض را بکشد و چون بپوشد بر سر زن را فرزند کند  
 باب اگر خواهی که آتش در دست بگیرد و تشویر و مژری از کافور خالص  
 بگیرد و باب حل سازد دست و انگشتان بیک بر آن بمالد پس آتش سرد  
 بگیرد دست نشویند باب دیگر بکشد دم الاخوین بگیرد از وی فیلد  
 سازد و او را در چرخ ای اهنی بر روغن تربتی در وی کند و از این روغن  
 بپوشد که هر که بکشد اهل مجلس شکر و رو بپای خود را سیاه بپوشد  
 باب کسائی را که بپا معت ننشاند که بغایت نیکو باشد بکشد و آقونیم  
 درم شکر و انسیم عاقر فرها بدم با روغن خرفه زرد بخوشان و بر قصب  
 مالده اگر خفتی باشد چندان خود کند که صد و نوبت جامع تواند کرد تا آب  
 سرد بپاشند یا بر آن بپاشند طلا و که چون بر قصب بمالد قصبه  
 سخت گردد و قوه باده دهد پیان تر کس و پیون و عاقر فرها از هر یک  
 یکدم حذر و بکشد بر هر که دلسر باشند با قصب مالده نافع است



[illegible]

است اگر مردی غنی بزم ملک سپهر خاتم میجو نشاند و شتادند مسکن و تمام کف  
دفع خاشر شدن از هر مفعولی گشتند کرم در مفعول بی دفعی علاج دفعی تحت  
از این هر دو دان ز قول حکیمان دانش و روان باب دیگر جهنم فتنه باه و  
مسستی کما اگر پشت مردی از مرد نیست سست هجران و غنی بدین مایل  
درست بقوت در آید شود شیخ سحر و جوشن و بی آید در معشوق  
بخت باب دیگر زنی که حامله نشود بیاورد ز کس را و بگوید بر زنی که  
و زهای خود طلاق کند که اندک زمانی حامله گیرد باب دیگر جهنم قوت با  
بی نظیر است لسان العصار فی بابی نشان تخم شب بیلید و تخم بنیان  
و تخم کفر چهل در آب کوب نرم با نود و ده تخم مرغ خنجر کند با غسل معجون ساق  
پیش از غذا از آن میخورد که آب نیست را وقت دهد و چندان که خفا دهد  
زنان را خوشنود کرد و اند باب دیگر اگر بپزند که با روغن عنبر و بوم  
کنی در وقت دخول بر قضیب مالی با دار چینی قضیب چون میخ اهلی  
شود و با هر زن جماع کنی جان را خدای تو کند و دیگر هیچ کس را آن  
اختیار ندانید این بی نظیر است باید دیگر جهنم فتنه باه و نوحه را خواه  
خام خاه بختد خورده چون کس فراید قوت باه نظیر نواز و مجرب و نواز



باب جهت زبان بند هر که این چهار اسم بر لبش در زبان کند  
و هیچ مکرری و سحری بر وی کارگر نباشد و همیشه عزیز و محترم باشد  
اگر بنویسد بر عفران و بیاضا مل هر چه بشنود فراموش نکند و جا  
نقد اش خر یا دیگر کرد اسم این است یا ایتو تا ایتو تا شغنا ایتو تا  
۹۵ باب دیگر طریق ساختن حب جهت محبت بگیر دست بر لب و دست  
سید علی داور بر یکی بنویس بطر بر یکی بنویس ز هر دو یکی  
بنویس و اح و بر اتش بسوزان با موی ستار و موی زها و  
نکاب ناخن و مجموع را بسای و بقلیل سرکه و غسل عجین کند و حب  
چند بسازد در میان خر یا یا انچه بهر کسی که خواهد بود تا آخر  
محراب جان موده باب دیگر بهان سنج و غسل و منی داخل هم نمود  
بر مطلوب بخواند باب دیگر قرقر و غسل بر این اینها می مزی و بخورد  
بقدر خودی بهر کسی خواهد خواند و باید ترین لکناس را چهل بیت  
مرتب بخواند محرمان موده است باب دیگر جهت محبت هر کس در وقت  
که خرن بر روی خر ماده میرود در آن وقت که خرن بر خر ماده است  
خان آن جل افشده است چند دانند آن دینال خرن بکند و بر دست راست

خود بندد

خود بندد بهر زنی که بنماید بند بر جامه او سست کرد و بکشد  
اگر زن و هم از دینب ماده بگیرد پس ست خود بندد هر مرد که بکشد  
از و بر داند بنامش باب دیگر بگیر دینای مکی و خورد بساید و مخرب کند  
در دوشاب در و ج را آب کرده در میان آن ریزد تا شده دفعه دفعه  
چهارم آب بکند و ساده ریزد بکند بعد آن در حراب شغال بر نشان  
طرح کند باب دیگر این ابیض جهت دفع دشمن و دینبست و با نجان  
انشاء الله آن دشمن بر سر دست تو شود و باید این است عجب است  
ایا کفینا لک المستغنی بیک باب دیگر طریق ختم مبارکه ختم جناب  
فاطمه علیها السلام باید که در شب چهار نیمه شب بر خیزد و در  
رکعت نماز بکند و در سر بسجده نهضد و بکشد مرتبه بگوید یا فاطمه  
اغثنی و بعد طرف راست را بمهر بکند و در صدر مرتبه بگوید یا فاطمه اغثنی  
بعد طرف چپ را بکند و در صدر مرتبه بگوید یا فاطمه اغثنی بعد سر را  
دارد و با کسی مشکلم نشود و پا در صدر مرتبه بگوید یا رسول الله علی  
مراد سبیل کن که البته مراد حاصل است باب دیگر طریق ختم دیگر یا  
ید دوازده شب هر شبی یکصد ده مرتبه بخواند به نیت پاک که



مراد حاصل است و ختم این است نجات منک یا سید الکرم جناب  
و خلصنا بحق <sup>الله</sup> الرحمن الرحیم باب دیگر جهت رساندن موی که در  
غ سبباده و آنرا در کوزه کند و در آخر اسبانه یا در موضعی که حرارت  
سرکین اسبانه بدو رسد و فن کند چندان که متعفن گردد و گرم در  
او پس بدین آفرینان که مهران از وی بستاند و در سایه خشک  
کند و نیک بستاند و هر وقت که خواهد قدری از آن با بشیره و روغن  
بلندارد و با بر مرغ بهر جا که مایل موی بر او در اما باید که دست خود  
را از نگاه دارد که موی بر دست بر می آید یا بسبب که در سستی موی  
پوست بر سر است و آن و بار روغن کهنه پائیند و بر جای موی مالد که موی آید باب  
دیگر جهت رساندن موی سر و لونه ای آن زهره فوج بار روغن بر موی مالد باب  
و در آن شود باب دیگر جهت شستن قضیب و در مرغ تخم ترب و روغن کهنه  
تا زهره آن جو شتابند چنانکه سبباده شود آن وقت مالد چنان سخت شود که  
آن نتوان کرد باب آنچه شهوت را بچرخاند و غسل با دار چینی و بشیر گرم پائیند و  
نافست باب اگر زهره را با موی بچرخاند و بچرخد و بچرخد اول است این باب  
جهت قوت باد و نظیر است معجون جعفری غسل پیچاه درم بیاض سفید پیچاه

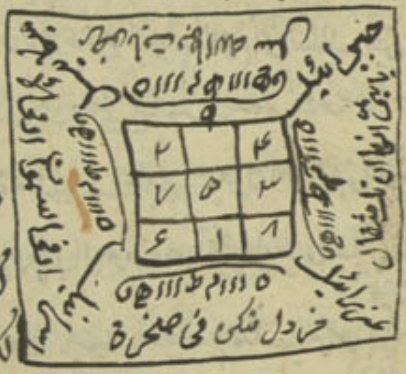
درم در موی کرده بر سر آتش گذارد تا بخواهد آید از آتش که بر سر  
شود و متقال از عفران سبباده در آن بر این بچرخد هم زهره را بچرخاند شود  
و در ظرفی کند هر روز تا شستاسد متقال بچرخد و آن وقت قوت را بشناسد  
کند مجرب باب ایضا عصاره شیر را با شیر بچرخد و تخم کنی و تخم باری جلد  
را بساید باز زهره تخم مرغ خیس کرده با زهره و غسل و آرد خود معجون کرد  
بچرخد چنان که شست را سخت کند که اگر زهره را شست باشد همه را شست  
نمود که در آن باب دیگر رستی موی زهره از سبباده سفید است و بچرخد  
موی مالد که موی بر سر در باب طریق سواد کردن زهره بکر و زهره یک متقال  
و سوس و متقال و شرب یک متقال نیم و کبریت زهره و سبباده متقال اول  
و سوس را خوب آب نماید بعد سرش را داخل آن کند بعد کبریت را که کم  
بچرخد آن دهد تا آنکه بکشد که آن را باقی همانا نگاه بریزد و در وقت  
دیگر آب نماید و آن را با سبباده کبریت بر آن بریزد و بریزد که خوب است  
بود بعد از آن که خوب صبحی سبباده کبریت سبباده را بر آب بشوید  
و بچرخد و آنچه را خواهد عمل کند اول آب بعد از آن که بر روی آن دهد  
بعد از آن بر روی کبریت بپاشد و بچرخد در روی آتش از آید آتش







باب آخر جمله خواص این وقت گفتند که اگر کسی بخواند و بخواند  
که ظاهر شود بنویس این شکل را و وقت بر بگذرد بنام سلام یا زاب  
در تنور یا مطبخ دهن کند چون نماز افش بر بگذرد سوار اوین در  
شد یا هر چند شش در معاف شود باز کرد با امر الله تعالی چون در  
کند اللهم اجمع بقی و بین فلان ابن فلان برین مثال بنویسد و بجز



باب کسی خواهد که  
فجست کسی را بدین نام  
و بر اجین مرکب کند و بنویس  
که گفته شد در مثلث درج  
کند و شش ارباب را را عایت نماید  
چنانکه در اعمال جدای گفته شد و طریق مرکب این است عقد  
السعاده الفلانی بحق شکت شما هم و فرقا جمع و قد بدیدم  
حزب بنیانهم و نزل لیس اقل امهم و بر لیس الهم و قد بدیدم  
انرا اقلهم و شغلهم با بدانهم و حق هم اخذ من نیز مقتدی بافقار و بر خدات  
با انهم الهم و صلی الله علی ائمه خفته محمد و الله اجمعین در مادی غایت

در مادی غایت

باب هر آن بختی که فرزندش مانند آن ماند صغیف و لاغر باشد باید  
دیو بند سلمان با سلام بر آن کاغذ بنویسد که هر بالای زن باشد و  
موم گیرد و ستر چپای سفید و خنجر با کمره بر لبستان بر لبستان خنجر  
آب از هفت چاه با هفت چشمه رو ببقدر بپاورد و آن را در ظرفی  
کند و آن لوله را در آب اندازد و بدان آب غسل کند و آن دعا  
در هر یک روز بنویسد تا وقت آنکه وضع حمل شود و در وقت فرزند پیدا  
باید در خانه برود که در بخود شود و بنویسد که حق لیشی من است  
و اگر اعیان مانع باشد در جای خالی برود و بلب سوزن فولاد در آن  
جا که وضع حمل میکند بر مین فرزند نا آنکه هفت چاه بکند و بپاورد  
درخت بچهار هفت پا بر چپ باشد و هر پا بر چپ از بلب خانه بپاورد و بدین  
اول سب تا نیمی بپاورد و آن جامه هفت پا بر چپ با آن سب تا نیمی  
کشد و بعد بر پا بر چپای درخت و یک پا بر چپ بپاورد و بدین  
بیشتر ماده کاف نهد بر این نام بچهار مال کند و بپاورد هفت پا بر چپ  
کدام کند طوق سازد و زن در پای چپ کند اگر دختر باشد باید  
پیشتر با سوزن کند و اگر پسر باشد با لای که پیشتر با سوزن کند



و مرغ بلیغ نازد می را و بی پنج شنبه بعضی سر او بکشند و شب حیدر  
 صید بریند و گوشت او را هفت بار به بکشند هر بار چوبی را برین خا  
 بیاوریند و با خون مرغ و من عفران آیت الکرسی بنویسند و در  
 دل بچید بندد و من با این بکشد بنصرت طفل و بخیرات حضرت سید  
 پیغمبر بعد از آن چلد کاغذی کشوده در گردن طفل طرف راست  
 بیاوریند و دعا می کند که این است بحیثیت آن موده است  
 با در خصوص احضار سوره ادا از نزلت بیاض و چهل باندی  
 داند نمک هر دانه را با این طریق سوره ادا از نزلت را بخواند و  
 با تسبیح انسان و مجرب فایز موده است تسبیح الله الرحمن الرحیم  
 ادا از نزلت الارض نزلت الارض نزلت الارض نزلت الارض نزلت الارض  
 احضر ملاک ابن ملاک بمکان ملاک ابن ملاک و اخراجت الارض انفا  
 و نزلت الارض نزلت الارض نزلت الارض نزلت الارض نزلت الارض  
 ملاک و هم چنین بعد از هر آیه نزلت الارض نزلت الارض نزلت الارض  
 احضر ملاک ابن ملاک بمکان ملاک ابن ملاک هر بار که از نزلت الارض  
 تمام میکند اللهم احضر ملاک ابن ملاک بمکان ملاک ابن ملاک هر بار

که تمام

دارم

که تمام میشود ستر من بیدار الله و ستر بار یا محمد و ستر یا علی  
 بعد از اینها اللهم احضر ملاک ابن ملاک بمکان ملاک ابن ملاک نافع  
 باب تسخیر از ابن اسلان در هیچ چیز نباشد و از ابن اسلان  
 بدست نیاید و نخواهد آمد جلد ۲ در زبان مصری و ابی سعید  
 الفهستاطی صاحب فن بوی که اند و میباشند که اسم اعظم در این  
 اگر کسی خواهد که این عمل را کند اول خود را طاهر سازد و ستر  
 نزلت حیوانی کند اگر ستر رفتن در روز و بیلان و بیلان خواهد بود و باید  
 ابن ختم را از رفتن ستر شنبه تا روز چهار ختم کند و اول بیاض  
 کاغذی بمثل دایره سازد و آیت الکرسی را تمام بنویسد و خود  
 در میان دایره بنویشد ببنشیند و این عمل را در روزی که  
 یا محمد بیدار شود شخصی حاضر شود و بگوید یا محمد یا محمد یا  
 بیدار شد بگوید یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد  
 همیشه مستعدایم اگر در سفر باشی و اگر در حضر این وقت منقذ  
 تشویم چه جای راه تو باشیم هر کاری که خواسته باشی با تمام  
 رسانیم کارهای عجایب و غریب این مایه این مثل قلعه را

یا علی



منجی که در وی آب رفتن و طیران در هوا نمودن و سینه را  
 آشکارا کردن و در انش نشستن و از نظر خلق مخفی شدن و  
 خطاب مجبوبات و غیره همدانها را بپا موئی بتوی عزیمت را که  
 باید خوانند این است مجرب و آن موده است یا به آوازه آوا  
 ه یا بهیه یا بهیه یا بهیه یا بهیه یا بهیه یا بهیه یا بهیه  
 و درین صبح یا خندان یا مغان یا شدید خلق یا سیدان  
 یا خ یا هو هیو اهوه هو تیخ نتمونا اللهم سخر لی الخدام  
 بحق الاسماء جلاد هذا بعزمت باب هر که شلغم چقدر را در  
 حمام در بدن مالک خشکی مت را بدبرد و موی پیوست سفید  
 نشود و اگر زن بر سر بخان را بگوید و شاف کند سرش را و بگوید  
 بر دار و بگوید و انش کرم کرم و در هر روزی که آبستن نشود بیازنی  
 کس خستت کند با من کس را بگوید و قیله سازد در وقتیکه  
 مرد با وی جمع شود مجود بگرد و مجامع را البتات شود باب  
 هر که پیاز نمیدارد بگوید بلغم را دفع کند و اگر بناشتا بخورد که  
 او از آن بکشد و سرش را بدبرد و هر که غسل با زرد دل بخورد

نور

شهور از وقت و بعد باب عیسی الله جلاد کوبد که هر که خون  
 کوبد سیاه با نواج سیاه بپا میزد و بیسی طاق کند مجامع خدا ان  
 بیسی بر طرف شود باب هر که زعفران و شکر در انش و در  
 کند ز کام را بدبرد هر که در عفران را بخورد چند از بخت  
 که عفتش را بدبرد باب هر که سر کبک اسب را بکشد و بپاشد  
 بر اندام زعفران بدان مرغ سازد و در گوش چکاند کرمی دو  
 ساله را بدبرد و هر که آب تراب را با نهره کوشند بپا میزد  
 در گوش چکاند ای که در گوش رفتن باشد بدین ابد هر که خون  
 مویش را در گوش چکاند کرمی را دفع کند هر که استخوان مرده را با  
 بپا میزد و بر سر کج مالک بدستود اگر کسی را خضیر اما سب  
 کرده باشد یا در دکنده خانه غلبه بوب را با نهره کا و بپا میزد  
 بر آن موضع مالک بدستود باب هر که مغز سر آهو را بخورد  
 ببدن دل بر طرف کند هر که ششوی جگر موش را بکشد دهد  
 که شک نشود باشد بخورد جگر و شش را بگوید شود باب  
 اگر مرغی را بکشد بر کف و بپاشد خون رفتن شکر را بر کف کند



باب هر که اعدت جگر باشد چنانچه شربت آب کاسنی بخورد و مرغ شود  
هر که با بعد از آب کاسنی بخورد با دها را از معده پاک کند و گریه و  
احتشاد را بیک کند و شهوت را قوت دهد و بستی که کار آب را  
بکشد باید که مخم شود و با بر جان مخم و خون منی شکم بانی داند  
هر که بیانی را از مخم بکشد و بر مخم گاو مرغ و جسد آن را و بنا  
سورده ساله بندد و بیک شود و خون را بانی داند هر که گریه  
را با مرغی بدین دو مخم و خون که این بواسیر را و بانی بکشد  
هر که مخم گریه را با یک گرم شکم ستر و منی مخم و خون که از شکم او  
بر و بانی داند هر که مخم گشتن یا گشتن را با یک گرم و بر اما سر و من  
در در بکشد و خون را صاف کند اگر منی را خون حبس شده  
باشد و بانی آب و کل ای منی که کند و مخم و در حال بکشد  
باب هر که زنی که حیض او بسته باشد و حامله نشود باید که مخم  
کندی و مخم منی جان و مخم خرمنه با هم بکشد با بر منی مخم منی شاف  
مسازد و با جلال خود مصیبت بداند و البته مجامع خدا حامله شود  
باب حقه باه باید با چهار کوزه مؤرد مرغ کرده و بوی آن طپاله

کاو

کاو در ست کرده که آن مؤرد را یکی و دیگر و بیانی و چهار انتقال تنای  
ملکی و سه انتقال فراس اما باید که دو انتقال تنای منی فراس و  
مقال دی بالا ای فراسی و بخت که فراسی محاف شود و بعد بوی دیگر  
طپاله در ست کرده بالا ای آن بوی دی که کف و در مسو کف و با  
سر یکی اسب باید در وقت برفدن او در بکشد و اگر سر شود  
که فراسی منی آنی بکشد بعد که برفدن او در آن فراسی مانند مملو  
در بالا ای آب فراسی میگردد بعد از آن مملو و شکفته را با بانی  
عسل و فدی و جوی و فدی و با داس چینی معجون کرده حبس شده  
بفدی مخم و منی هر وقت منی شود مخم و بانی که بیانی را باغ  
باب حلوا از جهت محبت اگر خواهی کسی را از عشق خود بیفرازی که  
بیاورد و با بانی و هفت مرتبه سورده بوی بر این بخواند  
و بیاورد هفت مغز بادام و هفت مرتبه سورده و الفجر را بخواند  
و هفت عدد بند بیاورد و هفت عدد آید و کفر جا که رسول  
مِنَ انْفُسِكُمْ غَزَنِي عَلَيَّ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالَّذِي هُنَّ رَفِيعَةٌ  
و بیاورد هفت دانه بپزند و هفت مرتبه آید و الفیت علیک عبتی



مني ولا تضرع علي عيني اذ عشي اخذت فتقول هل اذكم علي  
 من كفله فزجناك الي اهلكي نقر عينيها ولا تحزن فقلت  
 نفسا فجيالك من الغم وفتناك فتونا وهفت وانه من جلق  
 نره بسناف وهفت من بناديه نره للناس حب الشهوات من  
 النساء والبنين والقناطر المنظر من الذهب والفضة و  
 الخيل المسومة والاعظام والحرف ثلاث متاع الحيوة الدنيا  
 والله عتوه حسن المآب وبناف هفت بدنه نخر خمره و  
 هفت نفيت ابريجونهم كسب الله والدين اسود حكاية  
 ولعلهم الدين ظلم ان يهد العذاب ان القوة لله جميعا  
 وان الله شديد العذاب وبناف هفت مغز فتوق هفت  
 من بناديه يجيئونهم ويجيئونهم ان الله على المؤمنين واعز على  
 الكافرين بسناف هفت بدنه جوش وهفت من بناديه الكسبي  
 نيران بخواند نا ايشها تمام شود جوش اينها تمام شد چهل يك مرتبه  
 ابر الله نور السموات والارض من مثل نوره كمشكاة  
 فيها مصباح المصباح في زجاجة كوكب دري نوره قد من

شجرة مباركة من ينو لا يشرب في ولا غريته بكا و من فيها  
 يضي ولو لم يمشه نارك على نور يهدي الله لنوره من يشاء  
 ويضرب الله الامثال للناس والله بكم يعلم ودروقت  
 بعدن مغزها ابراهيم الجواند الجوش نوره كسب الله والدين  
 اسود اسود جبا لله وسوف يأتي الله بقول جميعهم و  
 انلة على المؤمنين اعزة على الكافرين اينها الجواند وحلوا  
 سازند هر کس از آن حلوا بخورد مطيع و فرما بر دل نشود  
 باب طيفه سر مد محبت يزد لب باد جهان بزرگ مغز ابراهيم خالي نمايد  
 وفيه روضه كآب خالص دران باد جهان نمايد و سده بايد از جوش بسازند  
 ن باد جهان را بران نشانند و قبله درشت در بيان ان روضه كنار د و باور و  
 لب دانه نفل و ان نفل را بر سر سوزن سوار كنند بر هر نفل يك  
 دفعه سوره حمد را بخوانند و در بعض جراح بسوزانند و ان را در  
 سوزن استند تا چهل بگماند نفل بسوزانند ان نفل اخر گرمي سوز  
 نر بايد گرمي جد و لب نفل هم الله بخواند و ان نفل هاي سوزنده  
 را نهم بسازيد مثل سر مد و بعد يك دفعه ابراهيم عليه عبه







باشند و نیز گفتند و کسیر اگر مایه قریب نرود باشد بدست عیان از آب جمل  
 کنند و بگویند و این در ساعت شفا یابد باب اگر این حرف ها را با  
 این طریق بنویسد و بجای نرود دهد بخورد شفا یابد اگر بد فاصلا  
 هم بشود و اینش بداند بخورد و قریب نرود جای شود و در هر صبح  
 و معصوم مسموم عطف باب من کذب بدل آب حیات  
 در دینی و در دگرش <sup>باب</sup> در دین استاده دندان خفقان و  
 در دگرش سده روی معده که درش سر سستی نفع دارد و در کار  
 ریش و خور و در سر سام در حلق و حاکم سر طان و میل حکمت بی  
 قان باد که در مفاصل و فواید ضعف کرده که بود هر پنج ریش جرم مانند  
 عرق نشا سوزن شود و رنج استقامت این هر پنج را دعا باشد مردم  
 راضیا باشد چهارده ساله حاکم بغداد این ضعیفی می شد او را دعا این  
 دعا را بخورد و صحت یافت حاجی ده دیگر را به طبع فیشکانت هر که نفعش رسد  
 و در این من کذب است و احتیاج او به طبیب چهره را همچو کل کند و بگویند شاد  
 که با نیت دل نمکین مردم بی را احوان سازند در جوانان طرب بقی این ص  
 ده ساله بود یکم دی من سید بی بر و بیش کردی سحر حرم داشت آن نجسته

ضمیر

ضمیر هر سده این ضرب می دیش بدین خود نشان خشت بود و نیز گفت  
 ای پدر آفتاب ضمیر و مایه بستی من حد بشیر که در این ایله هر روز و در این  
 حال این هنر دارای من مکر حالت دیگر دارای گفت هر پنج من شمش آب حیات  
 هم از این نسیج خود مر است مجازة گفت این نسیج بداند مکان که بود و یاد چشمه  
 حیوان دعا کند راست دعا و سفیل من عفران که با بد ساج کل ناس جمل شفا  
 نقل که با ناس سعد کوفی و مودر نغم بیان نفع دار نفع و نفع دار چینی و جونی  
 همه در هل من جنین در نغم نفع دار مغز جلیغ و عین کلداس نرین و نرین  
 سور بخان با انیسو نرین که مان همه را نرم سمان در حاکم بدل زان  
 کن بر و نرین بر این هنر غسل آب ناس سید و بیای بقوام ای بکر مان بکفای اندام  
 نه برین بدلان اجز آنی و میران که تا شود حلقا هر که صبح صبح بکفای نرین  
 جان کن نفع ای نجسته خصال هر که نرین از این حیا در مان نفع با چشمه

باب سکا نرین

حیوان باب محبت این را بمشک و من عفران نوشند و بخورد و این که هر که اول  
 بدین عاشق و بقران و مبتکر می او بشود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله  
 هو شوق او را بر دم بقوه نق لا اله الا الله من اعز منی دار در هر روز  
 بقضا و قدرت نق لا اله الا الله مطیع و فرمان بر دایش که دران بقلم نرین



لا اله الا الله محمد رسول الله عليا ولي الله بجاوه وبقدر منش كرهان فميت  
 نقلا الله الا الله صفي بن خورشيد كرهان الخي جبره شهد الله انه لا اله الا  
 هو و الملائكة و اولوا العلم قائما لا يقسط لا اله الا هو العزير المليم  
 ان الذين عند الله الاسلام يا مالا لك يا خاف و سواس و سوس منش  
 در دل انداز كه به حصن الجبره حرم و الكتاب المبين بحر مظهره و الجبره  
 و جبره انكه هفت عشرت شين و جبره من و القرآن و جبره من و الهات  
 يا اسرا فيل و جبره من و جبره من و جبره من و جبره من و جبره من و جبره من  
 لا اله الا الله العجل الساعه من و نسبت از حضرت رسول صلى الله عليه و  
 اله كرهان ابن طلسم را كسى بنويسد در شكاف و جبره من و جبره من و جبره من  
 و ظاهر هر يك باشند يا يمين افند و عيايه سوز و جبره من و جبره من و جبره من  
 سحر سحر فرينه بونيه طحطح فعنا فعظا فعظا فعظا  
 هر كاه كسى من و جبره من و جبره من و جبره من و جبره من و جبره من  
 نماز حاجت بگذارد در هر كى كه بعد از حمد اين ايه را هفت مرتبه  
 بخواند عسى الله ان يجعل بكنكم و دينك عا و بكنم منه موده و  
 الله غفور رحيم بعد از نماز شستن نماز هفتاد هفت مرتبه بگويد اللهم

در قلب

لي قلب فلان بن فلان كما لبيت الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله  
 جهه قوه باه فلع جهه من شقال بيا و در هر ما ست و غيره و فلع  
 اينها و داخل هم كند بگذارد تا ترش شود هفت مرتبه فلع من بوس را بكنف  
 و در ميان ما ست برين در تا خوب منقى شود و دفعه هشتم فلع خود  
 از آتش برين افرده بگذارد و سر و شود بعد و شقال من بوس منقى  
 باقاع ملغى كند بعد ملغى من بوس را خورده و با علف بنك فرشتگان  
 در ميان تا بركا و نموده و آن تا بركا بركا بركا بركا بركا بركا بركا بركا  
 ست چهار من بوس من بركا تا بركا كاه در اطراف آن چيده از چهار اطراف  
 آتش زده تا بركا دفعه مستعمل كرده بعد از سرد شدن بر داشته قطع  
 مذ بوس مكس شده باشد مثل بركا سفيد كشته بعد از آن بركا بركا  
 نموده از در ميان مويين طافنى گذاشته شبدر و فستق و آب بخورد  
 كه بجهت باه ببنظر است دعای تشخيص از حضرت امير المؤمنين ع  
 كه هر كس اين دعا را بخورد و در آن جميع ملاهاى ارضى و سماوى محفوظ  
 باشد اگر اين دعا را ده بار بر شيرينى و دوستى بر نهد بخواند و در شب  
 و بخورد مطلوب دهد از عشق بفرمان شود اگر در شب بخورد شصت بار جبهه

دعای تشخيص از حضرت امير المؤمنين ع







مجنون و دلیر و خوش خلق شود چنانکه از کارهای بزرگ و خطرناک آید  
اگر از هر که او را با آن هر که کسی با خود دارد در پیش و خلق غیر  
باشد اگر پوست بشیر را با خود دارد و در دام از وی یکی بزند اگر  
او را با خود دارد بشیر هم خلق غریب باشد حکما گویند کسی که بشیر را بر وی  
بشیر قدری پیاده باشد هر که از آن بستاند و بگوید و بار و غنای که کلاه  
بر روی مالک محبوب شود اگر دندان او را با خود دارد و شب بیدار کرد  
اگر چنگال بشیر را در جای آویزند و در دام در حوالی آن جایگاه  
نگردد اگر موی او را در زیر دامن تبار هر چه بکشد بر نفع شود  
اگر در هر خانه باشد پیشه در آن خانه نباشد اگر کوشک او را کسی  
مجنون و دلیر شود و نام بر دهن شود اگر در پوست بشیر کسی بر نشاند  
از پیشه این باشد اگر و در کف دست جایگاه کمر و پاهای و شغال با  
همه بگریزند اگر مغز او را بگیرند در و غنای نریق کنند و اندکی کوشش  
شده انگشت شش استعد اگر خون او را خشک کرده بر کرده اندازند  
که درم کرده باشد پاک کرد و اگر یک دانگ سر کین بشیر را بچرخد کسی  
دهد و دشمن شود صفت نفع بشیر گذشت فیل آمد بجز در هندستان  
میچ جابر و دیگر

لغزان ۴۰ و الفزان ۳۰ و القزان ۴۰ که بکشد بعد از آن  
میچ را بر زمین فرو برد و سوره مبارکه را تمام بخواند بعد از آن بفرماید  
به که مردم بر خیزند هر کس نتوانست بر خیزد درو است مجرب  
باب هر کس سوره فاتحه الکتاب را و اثر کون بنویسد و در خیزد  
چو بگرد صورت بسیار و در میان کوه بکشد بنام دشمن و فتن کند  
چون چهل روز بر این پیشه عمل شود و اگر بنویسد در میان دل  
کوشند و آن دل را در شیشه بگذرد و قدری فلفل و قدری  
نمک نشاء بپزد و قدری عسل در کند و در زیر آتش دهن کند و اما  
در اول ساعت سعد باشد در بطرف آفتاب بکشد چون شیشه گرم  
شود دل انگس بچو شد و در دم حاضر شود و اگر بنویسد در  
میان کوه بگذرد و در آب بنده پیچد و در آتش اندازد  
بنام هر کس که خواهد در دم حاضر کرد و اگر بنویسد با خود  
برد جا و بر وی کار نکند و در امان حق بقای باشد اگر در چهل  
بگذارد با بر سرخ و یا سبزی و یا نقره باید کرد این کمتر بنا  
شد بهر بنای یکه بخواند بنام دشمن و هر یکی را در کوهی



و من کند دشمن هلاک شود بحرب و آرموده است یقین  
 هم الصالحین ولا علیهم الخضب غیری علیهم الغت الدین مراط  
 المستقیم الصراط اهدنا لستعین و ایاک نعبد و ایاک نستعین  
 مالک الرحیم الرحمن رب العالمین لله الحمد الرحیم الرحمن الله  
 لباسم باب دعای هر که در این دعا ایست مطهر بنویسد و در آب  
 اندازد و بر زرافه و بزباد شود و در هر حاجت که اندازد و خواست دعا این  
 است اللهم الله الرحمن الرحیم انک الحق المبین من العبد الذلیل الی انک  
 الی الخلیل سلام علی محمد و علی و فاطمه و محمده و الحسن و علی و محمد  
 و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الفاطمه سیدنا و مولانا  
 سلواتک علیهم اجمعین یا رب قسطنطنیه الضری و الخوف و انت ارحم الراحمین یا  
 کشف غمی و امن خفی بحق محمد و الی محمد و اسئلك بكل نبی و صلی  
 و شهید ان یقصر علی محمد و الی محمد یا ارحم الراحمین اشفعولی یا ساداتی  
 بالثناء الذی لکم عنده فانکم عند الله شیعنا من الثناء فقد مسنی الضر یا  
 ساداتی و الله ارحم الراحمین اشفعولی یا ساداتی بالثناء الذی لکم  
 عنده فانکم عند الله شیعنا من الثناء فقد مسنی الضر یا ساداتی و

باب هر که سر نهنگ و کینه شده باشد استخوان کبوتر را با آب اند و جگر که سفید  
 بریان کرده استخار بر روی آن بپاشد پیش از طعام بخورد و بخورد و بعد که سر نهنگ  
 شود باب دیگر جهت دفع بواسیر پیش از طعام بخورد و بخورد و بعد که سر نهنگ  
 چنین کند که نیک شود باب جهت جگر اگر در دهان خروس سنگی باشد اگر آن سنگ  
 را مرد با خود دارد و بسوخته و قیصر او بر سر او و قوی شود باب جهت قوت شهوت  
 از بخور و فلفل که با به حبثی و در سر و در حبثی و در سر و قتل و در سر و در خواب و در  
 این جمله راجع کرده نم که بسیار این و باشد و بسیار در هر روز و در هر روز این  
 بخور و با نیک و حبثی قوت در راه پیدا شود که هر روز و در هر روز این  
 سار و در هیچ نقصان در شهوت او پیدا نشود باب جهت قیصر که کس سر کبی  
 کبوتر و مشت یکبار نم که بسیار و باشد و بسیار در وقت شب و در وقت  
 لذت بسیار دهد چنانکه فاعل و مفعول بهوش شوند باب در علاج هر که  
 حکیم گوید که هر که خفته کان بر چرخ احتی باشد که خونی که خونی که از آبش هر که در اخضر  
 در کند از هر که کافار و من سوسن بخورد نیک شود اگر از هر که کافار و من سوسن  
 چکاند در دکنش را بدید هر که چکاند یا بکیند یا شیش در بدن مانده  
 باشد و بهیچ چیز بدین نیاید سر کاین کافار و من سوسن چکاند یا شیش در بدن مانده



اند هر که را رقیبی در بدن باشد که بپنج کوزه بدین شود زهره کاوی را با یک خطی بیا  
 نیز صبر آنجا میوه بدین شود اگر زهره کاوی را زنی بدیند سر کند و بخورد بر کبر  
 انوار او کوه شود و تنگ کرد باب در بیان در شفیه هر که نیم در نیم زهر  
 کاوی در آب بجوشاند و بخورد در شفیه را بدید اگر سردی باشد باب  
 هر که را شفه که بود خایه کاوی را خشک کند با شیر آب بخورد آب پخته را  
 بپزند هر که سر را زهره کاوی بشوید سبوسه سر را بدید باب در شفیه  
 بر زله شدن هر که زهره کاوی را با سر لستنج نیم بگوید در قصبه مالدی قصب  
 این را کت شود اگر کسی زهره کاوی را با سر لستنج نیم بگوید در قصبه مالدی قصب  
 هر که زنده کات از آنجا بکشد باب بر زیاد شدن شفه اگر کسی خفیه  
 کوسا را بریان کند و بخورد در حال ذکر نش بر خیزد و شفه زباید کند  
 باب حکم منافع کاوی که از آن کوزه کوبند حالینوس حکم کوبد که هر  
 سر کوزه را در جای دود کند ما را کوزه دم از آنجا بکشد زهره کاوی کوزه کوزه  
 را بدید و اند به دل بخورد و عاقل کرد هر که خایه کوزه را بریان کند بخورد  
 جماعت را قوه دهد چنانکه حیران نماید هر که خواهد که بکشد از جان او بدید  
 استخوان کوزه را با جود دارد دیگر تب نکند اگر کسی خون کوزه را بریان

طالکند

بطل کند بر یک از آن میانه بدید هر که زهره کاوی را جوف روغن در چشم کشد  
 سبک میاید بر بدید باب در خصوص زهره کاوی اگر در جگر بود مغز زهره کاوی را  
 تریب سیاه بخورد در دایره بدید اگر کسی دندان زهره کاوی را در شراب اندازد  
 مرد هر که از آن شراب بخورد زود مست شود اگر زنی زهره کاوی را  
 بخورد چون مرد با وی جمع شود با سر بکشد هر که زهره کاوی را با خایه  
 اش خشک کند و بپزند در چشم کشند سفید میاید از چشم بدید باب  
 ترب جالینوس کوبد که هر که ترب بگوید و بر یوق مالدی بخورد بر بدید  
 که رب قله آب ترب را با شیر بخورد بر یک از آن میانه بدید و شفه باب  
 بپزند هر که سر ترب را با نمک بخورد باغی را بدید بر حساب رفته از آن  
 باغی وای و هر که ترب را خورده خورده بخورد زهره کاوی کوزه کوزه  
 هر که ترب را با شفا بخورد باغی از زهره کاوی و معده را قوی کند و اگر آب ترب  
 بکشد آب کاوه غرضه کند او را زهره کاوی بکشد اگر ترب را با جگر کوزه کوزه  
 بخورد بر یک از آن میانه بدید هر که بوقت حفتن ترب بخورد معده را قوی کند  
 و بوی دهان ناخوش را بدید و اگر تخم ترب را بدید باغی از معده  
 از معده بدید اگر تخم ترب را بکشد بخورد و در منافذ را بدید اگر تخم ترب را با







بهر دو ساکن که در کسی کا سنی با نمل خون داک مرقه این دهان بل با نمل و امده  
 معده را قوی کند باب اسنور جبهه در دندان کردن نزل را باند بنویسند  
 این اسم را بر دیوار خانه بر بقبله و پنج آهن بر وزن اول بر سر سینه دوم بر  
 سیم لام چهارم بر نین پنجم لام ششم یا و هر پنج که میگوید عطر را بخوان تا با  
 لا باذن الله اگر در ساکن شد عطر را تمام کند و کسی نداشت پنج دیگر بگوید  
 که محراب و آن موده است و عطر این است **بسم الله الرحمن الرحيم** و **حکمة و حوله** و **قوة**  
**و قدره و سلطان و برهان و مکنون و لا یهدی من یشاء و لا یلک شیئا**  
**الا یا ذی الله اعلم** **حقی الله الله** **ای اهی خلیل الله الله** **الله من سبی کلیم**  
**الله الله** **علیشی روح الله الله** **محمد رسول الله اسکن الیه**  
**جع بالذی قلته ما سکون فی النقا** **و هو السميع العليم جل ربی و قهر الله**  
**عفو ربی** **و لیکن الله اکبر** باب کثورت او از هر کس در ده نغمه را با طهر  
 بر هم زند او را نیکشاید باب دفع نزل را جالبوس بگوید هر کس از غمزد  
 با نشو و کند سر کام و نزل را بر برد باب در دفع سرفه بشیرا سب سرفه  
 را بر برد جفتی سرفه را بر برد و شلغم همچنین و آب معد را که بپوشاند و  
 بخورد سرفه را بر برد و خوف این شکم با نمل و در کسی سرفه داشتند

بوی بر

چون شب شود که بخوابد بیدار ماند از می پسین که چله در دهان گیر و نازل  
 آبش را بر برد سر ندر را خوب کند با سرفه نزل را که نازل تر کند بر آب بوی سفید  
 تخم مرغ مرجم سازند در کاغذ مال هر جا که در دکن بر آن جاسپید انداختند  
 دفع دیگر نزل کل ام می قدری کشا سینه ندری ام در خام مغز دانند تر کنند  
 سفید تخم مرغ حل سازند بر سر کاغذ مالیده کاغذ را بر سر جاسپید اند  
 ساکن شود باب دفع در دسر انجیر را بخوشاند و آبش بر سر برین ندری  
 بهر دو دفع دیگر کشن نزل را بگوید و آب او را بر بدن کشت قدری کل و آب  
 داخل کنند بر سر باند بر شود باب دفع در دسر حبش که سرخی در آن  
 پیدا شده باشد سفید اب هشت متقال صغ عربی چهار متقال اینون  
 یکدم کینرا یکدم سالیبه به سفید تخم مرغ خیس کنند شاف سازند  
 مقداری نیم نخود بکس برند باب اگر ناهن آدمی از خودش با کلاب در پوست  
 ش پیچیده در ناز برین دفع کند بنام هر که خواهد انفسا مشق او شود باب  
 اگر کسی این اب را بر جوب خود خام در وزن جبهه اول ماه باشد بخواند در  
 بسوزاند محبت عظیم پیدا شود و اید این است **قال من لی العظام** و **هی**  
**تدعیها الذی انشاءها اول مرة و هو یخلق علی الذی جعل لکم**



























بسیار بحر کسبت اگر موش را بکشد و در او را بر سر بند تمام موش را  
انرا در خانه بکشد بنفد باب در علاج جراحت کوشش بر یک شفا  
خست کند و بگوید و بر جراحت کوشش بنفد بسیار سود دارد  
علاج بیرون آمدن مقعد هر کس را مقعد بیرون آمده باشد و  
در آب بگوید و آبش را در آنجا بمالد دیگر هر کس بیرون نیاید باب  
در علاج اما س بیضه باید کافرا بگوید و آب آنرا بر بیضه  
بمالد در حال اما س را بنفشاند باب اگر کسی را بینی گرفته  
باشد بیه بنفشه را بکشد و باس و غن کل بیامیزد در بینی  
بمالد گرفته بینی را بر طرف کند باب در علاج موی چسب هر که  
را موی در چشمش آمده باشد آن موی را بر کند و بر جای آن  
خون خرد و بر مالند شفا یابد باب در علاج منی بک بسیار  
مرد باشد که هم هلاک بوده باشد باید که دست درم فلقل سیاه  
منی بگوید و بخورد و خرد شود باب علاج کرمی کوشش بگوید  
کین کچشت چندان که خواهد باس که کچشت لیکو صلا بکند  
و در صاحب کرمی بمالد کرمی شفا یابد باب در علاج کسی که  
شور در کند

شور در کند گرفته نداشتند باشند و غن و غن و غن و غن  
چهار منقال داخل کند و بگوید شفا شد و غن و غن و غن و غن  
باب کشتن حیض کل بنفشه و منقال کل خطر چهار منقال  
با دام یک منجان اینها را شیر کشیده و بر و غن را در روی او بریزد  
باب و غیر بسیار که پس باید پوند چهار منقال کوکب و منقال  
اینها را جو شاییده صاف کند باغ و نبات بخورد باب شاف  
کشمیر با چهار منقال پوند دشتی چهار منقال اهلک هشت منقال  
بر یک سداب ده منقال مویز منقا نسبت منقال زهره کادو  
انکه اینها را خیس کند هر از سکر و غن و غن و غن و غن و غن  
است خرمایشاف سازد باب در بیان نفع و غن و غن و غن و غن  
عارف محمد فریخی از کلام علی ابن ابی طالب ع در تذکره آورده که  
در بدن آدمی چهار هزار مرض مختلف است که در هزار آن را حکمای  
بق بیان فرموده اند و علاج در هزار مرض را نموده اند و در هزار مرض  
دیگر را و غن و غن و غن و غن می نمایند و عامر بن می باید بداند که در هر یک  
مرض چه قسم باید آورد و بگوید و غن و غن و غن و غن و غن



بدست مبنای خود این روغن را گرفته و بجای آورده و صفت عمل آن  
 بدین مضمون فرموده تا هر که بخواند آنرا فایده ببرد و هر که کسی که در  
 سرد اشتها باشد چنانکه هیچ چیز دفع نشود و اطباء این معالجه آن را  
 مانده باشد بنیمایم از این روغن با یکدیگر کلاب داخل کرده بر موی  
 وضع در دماغ فی الفور در دست ساکت شود اگر کسی سر را دندان در  
 کند و آن دندان را که خورده باشد و سوراخ بود فطره از این  
 روغن بسوزاند دندان چکاند در دست ساکت شود و اگر دندان سوراخ  
 نباشد اطراف دندان را چرب کند در دست ساکت شود و اگر دندان  
 نرزد باشد یا سیاه از این روغن بر سر مسواک بمالد و دندان را  
 مسواک کند سفید شود و اگر کسی سر را میخکوب کرده اند و دهان آید  
 روغن هر روز یکبار از این روغن با یکدیگر کلاب بنفشه شفا یا  
 بد و اگر کسی را چشم تیره باشد باید سه روز یکبار با سه درم کلاب  
 مزج کرده بنوشند بعد از خوردن سه روز دیگر صبر کند بعد از آن  
 طعام و میوه خوردن بپایا شود و اگر کسی را چشم سرخ باشد و آب  
 و قوه نداشت باشد از این روغن یکبار با دو درم کلاب اعلی ضم کند

و بقلع موی بچشم کشند آنرا علت خلط می شود و اگر کسی را در جگر  
 یا در پا هر جا که باشد زخم شده باشد چنانکه علاج و جابره نباشد صاف  
 حب زخم را بجام برده و آن زخم را با آب بشوید چنانکه در زخم هیچ جرا  
 حت و جرم نماند و آنرا که شود و زخم تازه کرد و اگر چل بود با شیخ تا  
 زره کند و آنرا جام بدین آورده و با سرچر آب سفید بر آن روغن چرب  
 کند و بر آن زخم بگذارد اگر زخم را بسوزاند صبر کند تا هیچ ضایع نماند  
 و اگر در جای زخم که موی بر نیامد با آب بشوید و یکبار با  
 دو درم از این روغن بر آن بمالد موی بر آید تا سه دفعه و اگر کسی  
 سر او شست بن دندان رفتند باشد یا دندان محمک باشد یا سبیده باشد یا  
 از این روغن بمالد علت نر ایل شود و اگر کسی را بوق و بر موی و سام با  
 شند که قویا به میگویند بجام رود و آن موضع را از این روغن و کلاب  
 بمالد و مکرر نر ایل شود و اگر کسی را در حلق گریه بدید باید با درم یا آنرا  
 شود یا خنای بر پیداشود از این روغن چند دفعه بر موی و انداختن  
 حلق بمالد نر ایل کرد و اگر کسی را در کلو و بیخ نر ایل جراحتی بود از این  
 روغن یکبار با کلاب و ضم کرده بنوشد شفا یابد و در بوق یا بر موی تا



روغن روغن یکنه با کلاب داخل کرده بنوشند بعد در جام از این  
روغن با بر سرخ بمالد اول سیاه میشود و بعد هر روز بمالد تا  
برفتن آید و اگر کسی را بواسیر بود و چهار روز هر روز بکمال باد  
مقال کلاب بخورد شفا یابد و اگر خونی هم باشد بر طرف اگر کسی  
در گوش یا گراپی پیدا شود از این روغن دو قطره در گوش چکاند  
نیست شود اگر کسی را طاعون بدرون آمده باشد فی الفور ده مقال  
از این روغن با سبب مقال کلاب بخورد و با ریح و ستاری شستن  
قد کرده فرو برد بر روغن بدان موضع بگذارد چند نفع و هر صباح  
ده مقال با کلاب بخورد شفا یابد و اگر کسی را جراحت بود با چهل  
از این پیای با کلاب بخورد از ترش و غذای که با او آلوده بخورد  
از این روغن هم بر آن موضع بمالد شفا یابد و اگر کسی را قولنج سوار  
بود مثل باد فتق هر روز نیم درهم با سه مقال کلاب داخل کرده بنوشد  
شفا یابد اول تنقیه کند آخر بنوشد و اگر کسی را آب راجع باشد  
که بهیچ وجه نرا بیل نشود هر روز ده مقال با دو فنجان کلاب  
کرده بنوشد البته شفا یابد که اول تنقیه کند و درین روغن

خاصیت بسیار است حکیم حادق و صاحب عقل می باید بداند که چنانچه  
کرد اگر قاع را یا دکنیم بطول می انجامد و الله ولی المستعاف  
باب پنجم چشم کرک با ما میران بر هر بسایند از برای آب سیاه که در چشم  
ملبانشد نافع است باب از جهت شب گوی که کوی سفند را با مقلد  
را بسایند و در آتش بخورد بکند بکست است باب پنجم سرخاوند با روغن  
زهره بریان کند بر موی بمالد سیاه شود باب شش اسب و شکر و سر کبی  
خمر گوش نرسن بخورد بر داند آبستن شود باب کل ناس را با سیاه  
آب سرد بر نرسن بخورد بکند و اگر خوب کند و اگر شتر اسب با سر  
سند از برای دختر که بکسر بنفاسند بر کبی و با نرسن بخورد اگر  
زهره بران با نشاء در بر جانی که موی بران نشاء بمالد و بکسر موی بران  
بد باب چشمی که شب گوی را باشد شب پره و زهره کرک شب  
کوی بران بد برد باب اگر سر سبک را بسوزانند و بسایند و بر  
با ریح و قند جوین بر مقلدی که بدرون آمده باشد بمالد و بکسر  
نیاید باب اگر خون کمر که را با روغن جوین بمالند و در گوش چکاند  
شد کمر بران بد برد و اگر مرد را بسند آب صلاب را با روغن جوین



حضرت را بکشاید باب تسخیر بیا سیر محراب و از مودع است کتیبه سفید  
 دو متقال چو دروازه و متقال کل سر نگوید دو متقال بر بوند چینی  
 دو متقال هندو و اندا و جهر عروس است بخت پرده دو متقال شکر  
 سرخ هشت متقال مقل لهری دو متقال این اجزا را صواب نماید  
 هر ده تخم مرغ حل کرده و بقیه هر صند خرما ستاف ساختند و  
 بکسر برده باب مغز سرخ کوشور را می ذکر مال دقت دهد باب  
 پیاز خام و ماهی خام جویند می را بپزند این باب اگر کسی تخم مرغ  
 نیم بر شست می بخورد صد بار صاف نماید و در ناف می سس خ نماید  
 بسیار مجرب است باب خفقات که از کرمی باشد هفت روز می باید  
 کاسه شیر الاغ و یک کاسه مال شیر بخورد به شود باید این  
 شیر بشی برهن کند و روغن کم بخورد و مغز افروخته بخورد باب  
 عمل فرطاس ده روز روز یکبار و هر روز ده هزار بار این غزایم  
 را بخواند از هم ارطاهج ارجح ان دج ایج تقیرش الله  
 و هزار بار دیگر این غزایم را بخواند از فائل الحوائل منطائل مر  
 طوط مر طوطی ایج ایج مستوی مستوی و می باید که

در رکعت

در رکعت نماز بگذارد و بعد از آن هزار بار این غزیت را بخواند  
 رَبُّ الْهَيْبَةِ وَغَزَّةُ اللَّهِ وَأَقْدَرَةُ اللَّهِ وَسُلْطَانُ اللَّهِ وَبَرُّهَا  
 ن الله ارجح ارجح لبس هر وقت که در هم و دنیا را حاجت جا  
 شته باشد کاغذی را قطع کرده این غزایم را در بالای آن کاغذ  
 ها بگذارد یا امر الله تعالی تر خالص شود کلهء باطل نشود  
 و بعد از آن قدرت الله تعالی را مشاهده کند که راست ابدان را  
 فاش نکند و بر بالای کاغذ اقمه این طلسم را نوشته بگذارد

در روز یکبار این طلسم را بگذارد

در روز یکبار این طلسم را بگذارد  
 در روز یکبار این طلسم را بگذارد

و بعد از آن این غزایم را بخواند

منطائل مر طوطی ایج ایج مستوی مستوی  
 منطائل مر طوطی ایج ایج مستوی مستوی  
 منطائل مر طوطی ایج ایج مستوی مستوی  
 منطائل مر طوطی ایج ایج مستوی مستوی







بترسد و بگریزد اگر سفال خرمای را بر کوفت بر آکند و کند در بلبند  
 تا ببرد و ببرد و در خاصیتهاست اگر کوفت او را کسی بخورد  
 فریبش دلیس شود اگر پیوست او را بر کمر بندند با هر که جفت کنند  
 مظهر باشند اگر کسی ناف بلبند را بخورد از دست بر روی بانی نکند  
 و اگر بر کمر دن کوفت بلبند در جیم بدو زن سد اگر بر هر دو او را خشک  
 کرد و بر بوق مالک با آب غوره سوزد اگر بر مغز سر او را چوبه کند  
 شود هر کس که بوی آن بشنود بیم حلال رسد و کوفت بلبند را در مغز  
 انزان در مغز یکی ترهاست قائل و یکی دیگر را چوبه با خطر بیاورد که  
 بوی آن بشنود بر دارنده مبتلا شود و مطیع گردد و این مغز را چنان  
 بتوان دانست که هر دو را بکف از دهان هر کدام را که مکس بپشند و بپزد  
 آن مغز ترهاست اگر موی بلبند را در خانه دود کنند که دم آن  
 خانه بگریزد هر کجا بیه بلبند را دود کنند در آن حوالی هر موشی که  
 باشد همه آنها را بکشند اگر دندان موش را با دندان بلبند در هم خورند  
 کنند ترها قائل باشند صفت کرک و دزد مکس است و عظیم بودی  
 برد بوی کوفتند ده فرسخ و بنال کله برود و از آدم برهند و برسد

دراز خاک

و از خاک بترسد و بگریزد و چون بر روی باشند و بوی پانز موش را  
 بتواند شنید و اگر کسی پانز موش را با خطمی بگوید و بر خورش ما  
 لد کرد و تر دیک او بنیاید اگر زن بر کینه کرد که کینه کند آبستن نشود  
 و از موش چه عجیب تر شد اگر مستوی با پای بر استخوان کرد و نهفت  
 شود حکما گویند که چون کرد پارس شود خاک جعفر و جاق شود در  
 کله که استخوان بیل باشد کرد استیت تر ساند و گویند که چون کرد سینه  
 جعفر و پانز شود چون حوت جعفر و به شود و خاصیت دارد اگر در  
 کرد را بر کمر دن کوفت بندند هر کس او را صرع بنیاید اگر دندان بپشند  
 کرد را و سر و غن یا سمن افکنند تا چند روز بعد از آن سر و غن بر نصیب  
 مالک با هر که جاع کند و سستی را بپزند آید اگر دندان کرد لیس بر دندان  
 داند مالند و دندان نشوید و بر آید اگر دندان کرد را با جود و از دست  
 بر و بانی نکند اگر دندان کرد را با جود دارند با پیوست بشی که بر دندان  
 حله اسب بپزند از هر اسبی بیشتر بود و اگر کسی خواهد که خصل او  
 از اسب بپزند دندان کرد را از آن جانب که اسب خضم افتاده و  
 خاک کند چون خضم اسب بدواند در خاک افتد اگر چشم راست کرد



هر کسی با خود دارد از هیچ در و دایره او را بپوشانند اگر بگردن کوه یک پیاو  
بپزند نقره سد و اگر صیغه کرک را با آب غوره بسایند و در چشم کشند و  
شفت گرد و دانه را یکی را بر سر و آب را بر سر اگر کسی گوشت کرک را بخورد  
از من میزد بسیار در آن کرک اگر پوست او را بر سر بپزند و بر میان لب  
شود و اگر از پوست او زره کمان سازند چون آنرا کمانه قیر اندازند  
کمان که در آن حوالی باشد زره آن یکسلا ند و اگر از پوست او که سلا  
فولنج را بکشایند اگر کسی حوت او بخورد و دیوانه و قوی دل گردد  
از استخوان کرک در میان سر کای یا گردن کوه صفتی که پیش رو کند  
باشد بیاویند کرک آن نواحی بگردانند اگر بپزد کرک را در دست پا  
مالند سر ما را باز دارند اگر بپزد او را بر قصبه مالند و جماعت  
کنند و سخی را بپزند و اگر بپزد او را بر دست مالند و دست بر  
خفته و نهند و گویند مرا خبر ده از فلان کس و فلان چیز از خفته  
در سخن آید و او را خبر دهد اگر سر کین کرک را خرد و از قوی بخورد  
رود سود و اگر در میان سر کین او را بجویند استخوان یابند اگر آن  
استخوان را خرد و از قوی بخورد با خود دارد سود دهد و مرغ را بپزد

از کرکین

۱۳  
اگر سر کین کرک را با پاره پوست او با خود دارد نقره سد را سود  
اگر سر کین کرک را با انگبین و روغن بپایند و یک کفچه از آن بخورند  
قوی را سود دارد اگر قصبه را خرد کنند و گاه جماعت قوی  
از آن بد آب دهون تر کرده بر قصبه مالند با هر که جماعت کند هر کما  
از آن تشکید اگر بر یک بریان کند هر که از آن بخورد و جاع را قوه دهد  
اگر قصبه کرک بپزند بنام هر کس خواهند که بپزند تا آن که بپزد  
باشد هیچ کس با او جاع نتواند کرد تا آنکه او را بکشایند اگر خنکال  
او را در بالای کوه خرد و نهند شب نقره سد اگر زهره کرک را بر قصبه  
طلایه کنند و باز آن جماعت کنند با بی بپزد اگر خایه کرک را تشک  
و اگر وجود فلک بر آن کنند هر که او را بخورد و مثقالی از آن بخورد  
خوب شود اگر کعب کرک را بر نیزه بپزند بر خصم طغر یا بپزند اگر  
کرک را بر کوه بپزند مرغ را باز دارد صفت خوک اگر جگر  
را بپاز کرک بپزد و دهند که باب بخورد در ساعت از هر روزی که  
نکند و اگر بجسد بپزند کسی از آن بخورد هر که او را بپزد  
نشود بپا او را در خانه هر کس مالند و شمنی انجامد بشود اگر



سرکشی خولع در نزدی در حق که مبعود داشته باشد است تلخ  
باشد خال کنند چنانکه بر پیشه بر مسد آن مبعود است شیرین  
کرده اگر سر خولع در نزدی سر مفعول کسی هر که خولع بشود  
تفعیل سر اگر بیه خرس را بر جای دندان کوه مالغی در  
براید تفعیل گفتار اگر کسی دندان گفتار را با خود دارد سلبی وی  
باشد نکند اگر نه هر که گفتار را در اندام مالک نزدی را یکی  
ببرید اگر سرکشی او را در خانه کبوتر بنهد کبوتر بسیار شود  
اگر کسی در سر داشته باشد بر او بندند در ساعت در  
بنشانند اگر بیه گفتار را کسی بر خود مالک شیر بر وی باشد بکند  
و اگر روغن او را بخورند خشکی اندام را برید و اندام را سفید  
هر که بیه گفتار را بر خود مالک اند بکند این باشد اگر گفتار را  
همچنان بریان کنند در روغن بگرد هر که از آن روغن بر اندام خود  
مالد از هر رنجها شفا یابد هر که فرج گفتار را با خود دارد هر  
کس او را دوست دارد خصوص زنان نزدی را که فرزندانی آن  
مانند اگر موی گفتار را بر خود بندد فایده عظیم کند اگر جگر گفتار

مادون خور

۸۴  
مادون خور کوشی بسوزاند و بسپاید در بلقی نزدی که آبستان و حایض شود  
بیکانند سوز دارد هر که بر آن گفتار را با خود دارد سلبی او را  
نکند و او را رنجند دارد تفعیل یوز اگر کسی کوشش یوز را بخورد  
و قوی تر باشد اگر کسی دندان او را با خود دارد هر که دندان  
از وی ببرد اگر مغز او را بخورد کسی دهد دیوانه شود اگر نزدی  
بیل یوز را با خود دارد هر که آبستان نشود تفعیل اسب اگر کسی را  
اسب را بخورد نزدی بافتن نیکو شود اگر مغز سر اسب را بر روغن با  
سمن مزج سازند هر جا که از آن بمالند موی نیکو شود و بر آید  
اگر شیر اسب کسی بخورد روی را سرخ کند و نشاط او را در نزدی  
شیر اسب را بر بلبله کند و بخورند بر کبر اندام او تنگ شود  
دختر را که بر شکم بیامیزد و کرد و بسپازد هر نزدی که از آن بخورد  
بر دارد آبستان نشود اگر بیه اسب را بر دهنل یا بر بینی که سبخت  
باشد بگذارد نزدی که می داند و سر باز کند اگر سرکشی اسب را آب  
کج آب او را بگرد و در کوشش چکانند که آنی و سنگینی کوشش را  
ببرید اگر در نزدی دندان که حل داشته فرزند وی بکند



اگر سم اسب را حایع دود کنند مکس و نر بگویند این را بکر میزد  
 اگر سم اسب را بگویند وافر با روغن یا سمن بپایینند و بپزند  
 بچشم بپالایند و زن بخورد بکر میزد و فرزندش در جلد شود اگر سم  
 اسب را با گوگرد فارس بر آتش بپزد و بکر میزد اگر زن هر  
 اسب را بخورد کسی دهند مفلوج کرد و اگر مویع از آب  
 اسب بکر میزد بنام هر که خواهد هفت کره بزنند بر هر که میگوید  
 بپزد ای نذر نه بخت مفلوج بستم خواب بقر این موی اسب  
 تا تا زن بپاوی چون اسب پس میزد با این او بپزد که هفت  
 نذر در خوابش نیاید مگر سر از این بکر داند و بر جایگاه دیگر  
 اگر دندان اسب را بکر در کوبد بپاوی و بچشم کسی دهند  
 تا لادن شود و دندان کوبد هم بی درد بر آید دفع استر اگر  
 استر را با روغن یا سمن گرم کنند هر جا که بماند موی بر آید  
 اگر دل اسب را هر زن بخورد هر که زن بکر میزد اگر سم استر  
 بگویند و خالسترش را با روغن یا سمن گرم کنند هر جا که بماند  
 اند بعد هفت موی بر آید اگر حباله کوشا استر را بخورد کسی

مرت بخورد

مسمت شود اگر نافع زن اندازند آبستن نشود اگر سم کوفته را به  
 پوست او بپزند و بگویند سارند زن با خود دارد با نر بکر و اگر خون  
 او را با باره بپزند مری بخورد بکر آبستن نشود دفع خمر اگر سم خمر را  
 در خانه در زیر زمین کنند هیچ کس در آن خانه خواب نتواند کرد  
 اگر کسی بر پوست خمر به کشند سود دارد و صرع از او برود اگر در  
 نذر دود کنند جبهه کان بکر میزد اگر بر دندان بپزد و بر هر که میگوید  
 نرخی آید نذر با نر بکر اگر پوست او را بکر در کوبد بپاوی و نذر شب بپزد  
 اگر سر کاین او را بپشتش زن سه قطره در بپزند کسی چکانند که خون آید  
 دیگر خون نیاید اگر مغز سر خمر را بر خانه مالند در آن خانه جنگ  
 شوق بپا شود اگر کسی بخورد مفلوج شود و نادان اگر کسی  
 دانه های بد خورده باشد مغز خمر را بخورد سود دارد کسی که  
 مادرش کنیده باشد مغز او را بر روی خرچ مار بپزند و در آب بپزند  
 اگر سب او را بگویند با روغن سدر و سب بپایینند و بپزند هر جا که مالند  
 برایش کرد و اگر سب خمر را حایع دود کنند ماری بکر میزد اگر سم خمر  
 در نذر حایع دود کنند مکسان بکر میزد اگر سب خمر را در نذر



اهو بنند با خود دارند در میان مردم محبوب شوند اگر قزیب او را  
بسیار اند با رومن نیت بر روی کشتند مرا می شود خواهر کو خراش اگر مغز  
سر او را با کشتند انگبین بیا میزد و بر آتش می گذاشتند و کسی  
که او را بپا می زد دق باشد تا شش مجفود و چند روز در کمر مایه رود  
چاق شود نفخ کاف اگر خون کافر بر جراحتی مالند که خون بسیار  
خون او با نر آید اگر کسی را خون از بینی آید که باز نر آید بسیار  
کافر بر پاشا می آید و بنفند دیگر خون نیاید اگر در پیشانی کافر  
دارد و دو کنند با بر بنفند اگر زهره کافر با رومن سوسن زان بخورند  
از خیفه با آید شوند هر کس را بپزند در دکن زهره او را ببالد شود  
اگر زهره کافر با آب انار در کوش چکانند در در آبفتاندا که  
زهره کافر بر چنگال خرمس مالند با آب کف در دکان زنده و نشانی  
کنند اگر زهره کافر را زن بر داند و فرحش تنگ کرد اگر زهره کافر  
کسی بخورد خشکی از وی طرف نشود اگر زهره کافر بر میوه خان  
مالند بخند که در کافر زهره کافر بر دیوار خانه مالند که زنده کان  
بکشد اگر زهره کافر با قطران بپا میزند بر سر کل مالند موی را

اگر زهره

اگر زهره کافر بر زخم مالند قوی می گردد اگر زهره کافر با زهره ماهی  
با خود ما در هم بپا میزند بر بپیم سیاه کنند و در بخورند و حیض را بکشد  
و با بر گیرد اگر قطره زهره کافر در کوش چکانند در در ساکن کنند  
اگر کعب کافر را بسوزانند اندر پیش کشتند و بر دکان کشتند در آب  
اگر مغز کافر که زنده باشد با رومن کل بکشد و در کوش کشتند در آب  
اگر مغز استخوان او را با رومن بکشد و بر دست و پای خشک شود  
مالند خوب شود اگر بول کافر که زنده باشد با غسل بپا میزند در جخم کشتند  
سنگ گری را برید اگر قزیب کافر در در بخورد و زنی دهند که مرد را در  
ندارد سود دارد اگر خوابه کوساله را خشک کنند و بخورد و جاع که در در  
بپزند آید اگر زهره کوساله را در خانه بریزند یکسایه اگر زهره استخوان  
کوساله را بکشد و در رومن بکشد و بر بینی مالند خواب خوش آورد و نفخ کاف  
کوهی که سم او را شایخ او را بر آتش بپزند و مایه بپزند بکشد اگر شایخ او را  
سوهان بپا میزند با انگبین بپا میزند هر که از آن بخورد گرم کرد در شکم او  
باشد بپزد هر که را از شکم خون رود سه درم شایخ و سی را با سه درم  
نم حاض بپا میزند بخورد و خون از شکم باز دارد اگر قزیب او را خشک کنند







اگر شش شتر را سله بخورد و پارس شود اگر گوهان شتر را با روغن استرزد  
 الوان و چشم کنند و بر تا سوسن دهند و در را ببرد و اگر بگوید و پارس و  
 دی بریان کند و بخورد آب بپشت را بپزند اگر سر کبی شتر را بر گردن  
 اسبی اوین زند که از شتر تر سد نیت شود اگر داخل بچو کنند و بخورد  
 اسب دهده هر گز از شتر فقر سد و اگر سر کبی بپزد شتر را هب که آن  
 ماس متولد شد که او را مامین بر دارد و با طعام خور و کوه و بد خون  
 دهند خوش خوی می دهد اگر سر کبی شتر را بر فقر و عرق انسان  
 سود دارد اگر کسی گوشت شتر را بسیار خورد بد مهر و خوی می  
 کرد اگر حوض او را گرم در باغی مالند کند باغی را ببرد اگر خوب شتر  
 را با عود خام میان دو کس به آتش دهند میان ایشان عداوت افتد  
 اگر موی و نهال شتر مسست بر یکدیگر اند و در میان مستان بر آتش اندازند  
 در میان ایشان عداوت افتد بعل شتر اگر با ماس مالند اما سنا  
 بنشانند اگر کسی را از چپاری روی ریزد شده باشد شتر شتر را با  
 مالند سرخ شود اگر زهر شتر را بکوش چکانند در را ببرد اگر سر کبی  
 آهو را بسایند و با روغن سوسن و موی مالند بیل و سیاه شود

اگر شش

اگر شش را با سداب پامینند و روغن سریت در و کنند و در انوشی  
 در و در آید اگر ستم او را بسوزانند و بر ریش بریزند سود دارد اگر  
 زهره آهو را با پاره قطران و غلظت کسی را دهند که سر فقر کند  
 یا خون از کوه آید چون بخورد آب گرم بد شود اگر زهره آهو را در  
 آب بپوشانند و بر گردن کشت خراس بریزند آهو در آن کشت زریان کند  
 دفع خرگوش اگر حوض خرگوش را بچشم کشند آب و عید چشم را با روغن اگر  
 خون خرگوش را با سداب خنثی کنند بد آب غوره بسایند و در چشم کشند  
 خار شش چشم را ببرد اگر حیض خرگوش را و شش او را از آب استن  
 مالند فرزند شش فرزند آید و زنا شود شش انسان شود اگر کسی را با  
 روی وفا باشد او را حیض خرگوش دهند با نمک کافور در دست  
 شود اگر سر کبی او را با بخور در آتش اندازند در مجلسی اهل  
 مجلس بنشینند اگر حوا دهند که بد شود اهل آن مجلس را روغن  
 با جام باید داد اگر حید درم روغن و حید درم سر کبی خرگوش را با  
 شور با بخور و کسی دهند حیض آن نیز برده اند که خود را نل  
 نتوان داشت و اگر لیستان او را بگویند و آن را دهند تا بخورد



هرگز آفتاب نشود اگر نه هر ه خروار از آن می آید و گشتن و گشتن  
سداب را گوشتی بچند بر سر و پیشانی مالند آن در و بد شود  
اگر نه هر ه خروار از آن می آید و خالص بپایین نهد و نه بخت که خرد  
خاها بر باریه بچشم بر گیرند چون مرد با او من و یکی گفت آفتاب  
نشود و اگر نه هر ه خروار از آن می آید و بچشم بر کشند شب که  
مری را بدبرد اگر مغز او را بگوید که در جامه خواب بگوید  
چون بخورد بول دیگر نکند اگر مغز او را بر جایگاه کند که موی  
کند با بشند دیگر موی نریند اگر بخورد کسی دهند که دست  
و پای او نریند شود و اگر بپای او را بر روی کسی مالند که  
مست بود بد معنی آن بر و اگر بپای او را بخورد کسی بد دهند  
فرید شود اگر گوشت او را بخورد کسی دهند که با دهای که بر  
نیکند نفع سب اگر نه باریه سب را خشک که در خور نکند بر  
بده کی بپایند سود دارد اگر کسی نه باریه او را بر نه بپایند و نه  
هیچ سگی بر و بپایند اگر موی فقای سب را بدینند با و نه کلی  
کند بر نه بپایه کی سب بپایند بد شود اگر سر کین سب که خشک  
نزد

شده او سفید باشد بخورد که دهند خرد و منف کرد اگر بول سب را  
بر قصبه مالند و چراغ کند شهوت بسیار بر خیزد اگر شیر سب را هر که  
مالند موی را بدبرد اگر شیر سب را با انگشتان من و نه دهند که گوشتی  
شکم او مرده باشد گوشت بپزند اگر ناف سب را بر کوی سب خورند  
دندان او درد نکند اگر چشم سب که از آن می آید با سفید بپایند و بسیار  
بند و با سب مقدس در چشم کشند بعد از نماز شام مثل روغن بپایند  
نفع رویه اگر سب رویه را بخورد چکانند در و گوشتی را بدینند که  
رویاه را کسی بدیند در ساعت خواب بر روی غلبه کند اگر نه هر ه او را  
با پیشین بن هار مالند در و نه هار را بدیند اگر مغز رویه را هر جا بپایند  
موی بر آید اگر سب رویه را خشک که در نه کنند با انگشت کسی او را  
بخورد طبع دل را باز دارد نفع سعال اگر پوست شغال را خورند  
ناسور بر او نشیند سود دارد اگر گوشت او را بخورند با دهای پشت  
را سود دارد اگر خوف شغال را با بر بپایند بپایینند در سر و پناکی  
مالند در و بر طرف کند اگر بپای او را بپایند با و نه بپایند نه هر که  
با و سر باشد انجا که در و بپایند سود دارد نفع تبیون اگر خون



بجوت را بخورد کسی دهند لنگ شود نفع کرید رو میان گویند اگر کرید  
فرید را بخورد بر یان کند بخورد و دایم تنه است باشند جوان و دلش  
هر که شکمید کرید را بشکاید را سو بر یان کند بخورد دایم تنه است  
اگر خایه کرید را خشت کنند و بسایند بر قصبه مالند بوقت جماع با هر  
جماع کند دیگری را نخواهد اگر خایه کرید سیاه را بگویند و غلظ کنند  
مرویش در او بریزند در سر استنشک گذارند همدارن بکرینند اگر خایه  
کرید سیاه با سپهر بن سرخ بر هم کنند بگذارند و روغن او را بر دارند  
بوقت جماعت بر ذکر مالند با هر که جماع کند مفعول عاشق فاعل گردد  
اگر دل کرید سیاه را بیکر و بخورد و شب خیر شود اگر کسی دل کرید  
را بیکر و بد پوست کرید و بری با زنی را است بندد هیچ دشمن بر وی  
ظفر نکند هر که پنج قطره خون از گوش کرید سیاه بگرداناید بسیار  
بخورد و هر که بوی او بشنود دوست دارد او کرد اگر سر کسی کرید  
سیاه را بریزد زنجی و بکشند کوه مرده آن شکم او بپزد اگر بخورد  
که از حیض افتاده باشد بدهند نفع بسیار دارد و بصلح با نیک  
اگر سر کسی او را با روغن مورد بپایند و کسی را که تب بسیار اند

خود مالو

خود مالو تب را بدید اگر سر کسی کرید سیاه را با نیم مثقال روغن بن  
بپایند و در بلی کسی مالند که او را لغوه باشد بر شود اگر مغز  
سختی آن کرید را با انگش بپایند و در جام کریم او را بخورد و در خلط  
و قطره البول را سود دارد اگر سپهر کرید را با روغن کل سداب بر  
کسی آلائند دیواند شود اگر سپهر کرید را با جوی کریم بر ماسند و  
لند سود دارد و اگر سپهر او را بگذارند و خلط کنند و بخورد کسی  
مطیع شود نفع خاص نیست اگر کسی خاص نیست را بر یان کند و مالکی آنرا  
بخورد سپهر را بدید اگر همه بر یان او را بخورد و همه سپهر را بدید  
و این را کسی باید بخورد که سپهر او بر آمده باشد و آن بر مرغ و تعب  
اگر خوار نیست را بیکرند و بسوزانند و بری بپزند و صوفی دهند در است  
شود اگر بگذارند و آن روغن را بجای مالند که موی اترانجا شده  
باشد باز برید هر که خاص نیست را بر روغن یا سمن بخورند و آن  
روغن در وی مالند از هر که حاجت خواهد بیاید و خورند و گوشت  
او سود دارد در جگر و پهلوی با سر در آید و در کار آن گوشت  
او بر یان کرده گوشتی را دهند در بستر نشاند و خورند او سود



اگر کسی را بوی گزنده باشد شکبه او را بریان کرده بخورد و بوی گزنده را  
از هر هفتاد با کافور در بوی چکانند و در سر را شفا دهد اگر نه هر  
او را با سر خفاش با بوی سبک بسایند مانند غسل هر جا که موی باشد  
بمالند دیگر موی نرزد اگر چنانچه دست و پای او را بر چنانچه دست و پای  
منقر می بینند سود دارد اگر بر خراوند تیریز بندند شفا یابد اگر بوی  
ست او را بسوزانند و عسل بپا میزند و آه انقلب را سود دهد و  
ی بر آورد اگر پیر او را بر باریچ بپاشند و در میان خاندن دهند و بوی  
باشد هر آنجا که داند نفع موش اگر خاکستر بوی را در خاندن موش  
بریزند هر موش شان بگریزد اگر کسی را آه انقلب باشد موش را  
بسوزانند و خاکسترش را بگریزد و بوی چکانند و بر چاه آه  
انقلب کند سود دارد اگر خون او را با ناله سیاه اندی بپاشد بوی مالند  
سود دارد اگر خون موش را خشک کرده و بر جایگاه موش بپاشد و شمشیر  
کند سود دارد اگر خون او را بر کتف و کمر مالند به شود اگر خا  
او را زنجیر بخورد آب است شود اگر حکم موش را بخورد کسی دهند که در  
جگر داشته باشد سود دارد اگر موش را بر مضرع بنویسد به شود  
اگر و بنال او را بر خراوند در سر بیند و در موش ساکن شود نفع

بر بوی

بر بوی آن موش و شمشیر است اگر خون او را بگریزد آن سمانست که گود  
از مادر جدا شود در چشم او کشند بوی زین شود و هر گاه از مردم چیزی  
بینوا که ده باشند آن به بپزند و بپاشند سمی که جانوری است است  
دوست و بوی آن از انقش است و در میان انقش و در سر است  
ایک و حاجتگاه دارد اگر حیف و ناله از هر هفتاد و آب بخورد بوی شفا  
شیر تازه کنند و بخورد کسی دهند که در هر قاتل خون ده باشد و شفا  
اگر در چشمی کشند که آب سیاه او ده باشد خوب شود نفع خفا  
شب پره را خفاش گویند و بر وزن طاقت بریدن نوار و بنواهند بر بدن  
و در شب قوه زیاده باشد و در جایگاه تاریک و طین سوار و حیوان  
که نور خون شبید باین کم می رسد و بوی او را بر ماس زهر فانی است و زان  
طیور است و می پرسد اگر خفاش را خشک کند و بسایند با روغن یا سمن  
بر فک اندازند در می بسند و بپاشند و دیگر گفتند اگر در فک  
اندوختی کرد و اگر خفاش را از در خنق بپا میزند و ملخ از آن نجات  
نکند و اگر در خاندن موش کشد جانوری بپزد و نیا بد حکمان گفتند  
انکه اندر او و موش در سر دارد یکی سفید و یکی سبز است اگر سفید



برجای مالند موی بر آید بعد آن ان بائن بر دید اگر در وقت چای بازند  
برخیزد بیایند در زن دوست داری او کی در سراسر موی مرغ خانگی  
شد اگر مبد بیاید در حال بقتل آید اگر استخوان او را زن با خود داری  
البتحاشه که گوشت او را بخورند و او هم در اینست و در این  
گند هر که شکلهای او را بخورند و یا آنکی این باشد اگر بپزد او را بر  
ظلم نموند بی خود بر آید اگر کعب او را ببرد آید و زن با خود داری  
با دیگر دفعه طبع و طبع است حکما گفته اند که در شکم عقاب سنگی هست  
بر مثال خنج کاف سیاه و سفید هر که از بیاید با خود در وقت نش  
بپزد آید اگر بوی صبر را عقاب بپزند و پاشی شود اگر بر آید بر روی  
خانه دود کنند مای بگریزی و حکما گفته اند که در مغز او استخوانی باشد  
کوچک هر که با خود داری بر هر کس غیر زن باشد اگر چنگال او را از  
عنان ستوری بیایند بسیار فواید و بیتی بای و نیک بوی کرد  
اگر گوشت با زن را بدین بر و من سوسن و انزله و منی و خنج طلاق  
کنند خنج را فایده کند اگر خون او را بخورد کسی دهند خوشتر است و  
بسیار شود اگر چنگال او را بر درختی پیادین نهاده مرغ بر آن درخت خردن

اگر خنج

اگر چشم او را بکیند و با آب سر و بسایند و در خنج کشند و چشم شود اگر  
سرکوبی باز بر آب بکیند و با آب بکیند بیامینند و بسایند و زن عظمی  
را دهند تا بخورد پس با آن میامعت کنند در حال بائین کرد و اگر با عسل  
بیامینند و بر خنج طلاق کنند و روشن شود اگر گوشت کرکس را بدین  
دست در نری که مانی و آب بکیند در شکم و اندکی خنثی کنند پس اگر کسی  
را مای با کیند و در کز بپزد با باشد این دوا را با آب بخورد و زهر را بدین  
اگر زهره او را با آب بکیند بیامینند و بپزد در خنج کشند و در شتای خنج  
بپزد آید و اگر زن هر دوا را با آب سوسن و آب اسپند بپزد و بپزد  
بخورد و شود داری اگر بخورد کرکس سوزنی را آب دهند هر که  
که با آن سوزان کنند فرا هم نیاید کلنگه اگر خایه کلنگه با سرکوبی  
اسب در هم کنند خنج و مرغی بکیند و بعد بپزد آید و بپزد  
سفید مالند سیاه شود اگر کسی گوشت او را بخورد و بجا معیت  
سود دهد اما با سر که باید بخت خنثی از بیاید پس از بیاید کشند  
او را بکیند و تا سرکوبی او بپزد آید اگر بپزد او را با گوشت او بدین  
چربی او را در کوشن کنند کرکس را بدین دوا را زهره او را با سر و منی



بیامیزند و در بعضی لغوه دانی انگشت ستره و بیاضی چون این که مایه پرده این شود  
 در بعضی کتب اگر سر این اهر را باختر حل بسایند و بر جای که مو کفده باشند بجا کنند  
 هر گز تا این که روید اگر خایه او را در وی بکشد و آن در یکبار بر روی بی فکند از آن  
 بپوشد کف کف پاشی آتش اگر معنی او را با روغن بنفشه بیامیزند و یکسوی دهند که  
 در وقت شب بدهد و استراحت باشد شود دانه اگر خایه او را در وقت کف ملسان بکشد  
 اگر خون اهر را بسایند خشک کنند و با تخم مرغ بگویند و بر وی بپاشند و در وقت  
 خون او را با روغن زیت بیامیزند و در سر مالند هر روز سه بار بکشد اگر  
 اهر را بپزد آرد و بر سیخ زن خفته بپزند هر چه که در ده باشد بگویند اگر گوشت  
 او را خشک کنند و بسایند و بطعمی داخل کنند و یکسوی دهند و بپزند و بنا بر  
 که خواهند میان اینان عود است افتد <sup>تغیر</sup> غش اگر تر هر اهر را بسایند زن  
 بپزند و کوبند اهری جدا شود اگر بسایند و بپزند و بپزند و در آن که خنک است  
 کوبدکان باختر دارند در خواب نترسند اگر خون اهر را خشک کرده بر جای  
 برایش کنند سود دارد <sup>تغیر</sup> کلرغ اگر کلرغ را بکشد و بسوزاند و  
 روغن زیت بسپزند در جایگاه ساه کنند موی بر آید و اگر بکشد و بکشد  
 رگ تا کف شود آنکه خشک کنند و بسایند و بپزند مالند اگر سفید بود

سیاه شود

سیاه شود اگر تر هر اهر را در هر که بر آید سیاه باشد و هم بیامیزند  
 در بعضی کتب اگر انگشت هر که موی او سفید نشود و اگر تر هر اهر را سیاه  
 با روغن با سیمون بپزند و مالند با هر که جلا کنند و در وقت که بپزد  
 اگر تر هر اهر را در هر که با سیمون بپزند و بر آن بپزند هر چه که خواستند جلا کنند  
 اگر بر دگر مالند قوی گردد اگر خایه کلرغ را چهل روز در سر کسی بکشد  
 بکشد تا آن وقت که سیاه شود نگاه بپزد آرد و بسایند و بپزند مالند  
 را سیاه کند اگر گوشت اهر را بخورند با دانه را بشکند و جاد بر وی بکشد  
 اگر خون اهر را خشک کنند و بسایند و با شکر سفید یا با قلی خشک بپزند و سوزند  
 که در اسودد اهر اگر معنی او را در شراب بپزند کسی که در ده باشد  
 او را خواب بپزند اگر استخوان اهر را خشک کنند و بر کسی که جاد کرده باشد  
 بپزند با عود خام باطل گردد اگر دل اهر را بپزند و بسایند و با شکر آب  
 کسی دهند حب او شود و دل و تر با آن او بپزند او را در سر اهر با  
 مرده بیامیزند و اندر چشم کشند تا آنرا سر مرده در چشم او باشد او را خواب  
 نباید <sup>تغیر</sup> کلرغ بپزد اگر بپزد او را بکشد و با روغن و بر بپزند  
 در چشم هر خلق غش زن گردد و پیر کلرغ سیاه در خواب او را در آن خایه



کلاغ بیست و نه در بعضی انگشت پس انگاه با خود دارد جدا و جدا می کشد اگر  
سرکشی او را با خود و سر نه بدو رسد دارد اگر نه هر دو او را در موی  
مالند سیاه شود **تغیض** غشقی اگر استخوان او را با غایب بیا بیند و محبت  
شود اگر استخوان یا بیکان در جای مانده باشد معنی او را بر پایی و پند  
و بر پا می دهند او را بی در و بر و کند اگر با بر و من کل بگویند در جای کند  
کسی شده باشد مالند سود دهند اگر کسی را شب گویی باشد این  
روغن مالند به شود اگر کسی کوشت او را بخورند حافظه او را یاد کند  
زهره او را بخورند کسی دهک ابله کرد **تغیض** همد اگر او را با  
عنق یا سمن بخورند و از آن روغن در گوش چکانند گری را بر داک  
خیم او را بر دارند در خرقه باند بپزند و بر بانی و چپ کفایت در نزد  
کسی گری باشد بشرط آنکه در وقت کشتن با هیچ کس سخن نگوید اگر هر دو  
او را بر طفل بپزند از خیم رخسار این باشد اگر خیم او را بر کر با سی بپزند و  
تختی کفایت هیچ کس بر آن تخت نتواند خوابد تا او را بکشتاید اگر تاج او را  
خود دارند معنی الحاحات نزد هر طریق باشد اگر زبان او و چشمش را  
بر گردن بپزند که کند و فتح باشد هر چیز که نباشد بپاشد و فراموش کرد

باشد

باشد بپاشد و شایه کرد دیگر فراموش نکند اگر زبان او را بشکری بپاشد و حفظ  
طفل را زیاد نکند اگر سپ او را در خانه و کفهر سحر می کرد در آن خانه  
کرده باشند باطل کرد اگر بر پی از زبان راست او با خود دارد حاجت  
روا بود نزد هر خلق اگر بر او را با استخوان مرده و موی خول و بر  
زبان او و سی با چنان کفن مرده بپزند و در زیر بالین کسی بپزند  
بزرگان کسی کشت بپاشد شود اگر بر کسی دهند تا بخورند که تب  
باید او را بگیرد تب نزاع شود اگر در خانه و کفهر مایه کفهر بپزند  
و هر سحر که در آن خانه کرده باشند باطل کرد اگر بر پی از زبان او را  
با روغن کفهر بپاشد و آن روغن را بر دهند بل و آن بخورند سود  
اگر دل او را بر دارند و خشک کنند و چون سه روز بپاشد و خیم کشند  
خیم را بر کسی بکشتاید آنکس عاشق و مبتلا می او شود اگر دل او را  
بر سر دل خفته دهند هر چه کرده باشند در خواب بگوید و هیچ نگا  
نماید و اگر دل او را خشک کرده کسی را دهند مهر بان شود اگر روغن  
او را با غایب بپاشد و بنام کسی در خیم کشند آنکس عباد او شود اگر بر  
او را بر خداند تب و در دهان ساکن شود اگر خیم او را خشک کنند



مالکند طبع او شود و اگر با سر که فایز بجوشانند و بر کلف مالکند و بختند  
 پاک شود و اگر در قوطره خون او را ستر و در هر روز در چشم چکانند کسی که  
 که سفید می در جگر بود در دست شود اگر خون او را خشک کرده باشد که سفید  
 انگس را دهند که خواهند افروخته و یک بدل افند اگر خون باغاکه بسیارند  
 و در مایه ای برسانند و خواهد افروشد اگر استخوان او را که بیکار و فواید  
 کشته باشند در دیگ بپزند تا خشک شود پس استخوانها را بپزند  
 و پاره پاره بر آب روان افکنند آن پاره که بر سر آب بایستد هر که باخود دارد  
 محبوب بود و اگر استخوان پای او را بسوزانند و خاکستر او را بر طعای  
 کنند و کوفت او را دهند حافظه فریاد شود اگر استخوان او را بکنند میوه  
 نشانند و آن کفم را بر سر پس آن کفم را بر جانی که کلف باشد مالکند بخت  
 هفتاد پاک شود و اگر استخوان او را با مشک بسیارند و باخود دارند و در  
 مشقی او شوند اگر مقاس او را بیکار و خشک کنند و بسیارند بر جا  
 همی که در صورت باشد بر کنند بهر شود اگر سر او را باخود دارند و با  
 بد گویند بستر شود و گویند هر که اگر در کسی او را بختند و اگر بختند  
 نادرید انکار او را باخود دارند و خرابش بفرود که بی خواب باشد

در مایه ای  
 که بیکار و فواید  
 کشته باشند  
 در دیگ بپزند  
 تا خشک شود  
 پس استخوانها  
 را بپزند

هر که با سر

هر که با پای او را باخود دارند بخت او را کسی بر زمین نهند اگر زهره او را  
 باغاکه بسیارند هر که بوی او را بختند و طبع او شود و اگر زهره او را  
 باجگر شتر کسی را افند و با گیسو کوهل بپسرسند و بخت کنند سفید  
 را ببرد اگر خون او را با بیشتر بسیارند بخت را ببرد اگر کوشند او را  
 بختند با دهای که بر سر ایشان کنند اگر بری از بخت کنند که بیکار و فواید  
 میان را از نخی مالکند و دست با نخل اندان زن می بختند و شود که  
 زهره او را در چشم کنند شب کسی را ببرد اگر بسیار او را  
 مالکند که در دلبسیار کند تا بده دهد دفع بخت در کاه هلیا  
 عظیم رعدا باشد اگر گوشت او را کسی بچورد و جاع را افروشد  
 و با دهای سر را بختند هر که بسیار خور و فواید او را در هر  
 او را در چشم کنند شب کسی را ببرد و فواید او را هر که  
 فزونی باشد ما را از صدای او صدای او بیکار و فواید او را بختند  
 در آنجا کار نکند و دشمن با و طفره بسیار دفع خروس اگر جنگال  
 خروس را بزهره کافیا لایند با بخت بسیار کند و هم چنین اگر با  
 عن کاو یا زیت حریب کنند با نخل کنند و اندر و خا عینها است



اگر خروس را بسوزانند و خاکستر او را بخورند کسی دهقند که در جای خواب  
لباشد شود و حلیه اگر خروس سفید را در خانۀ دارند و ما را از آن خواب  
بگریزد اگر مغز سرخ خروس را و مغز ساقش را بسوزانند و خشک کنند و خورند  
که دهه بخیم در گشتند هر کس او را بپذیرد و دوست و عاشق کرد و مغز او را  
برگزیده که با سرکه دم کنند و در دهان اگر مغز او را با سرکه با سرکه  
قضبیه مالند چون مجامعت کنند و سستی را بپذیرد اگر خورند او را بر سبزی  
بر سبزی یا بپوش مالند و بکسی دهقند تا بوی کندی بپوشد و اگر  
خون او را خشک کرده بطعام داخل کنند و کسی را دهقند که بسبب  
گوی باشد زبان او بسته گردد اگر ناخن پای خروس را با خود دارد  
با هر که بگوید ظفر باید اگر نه هر خروس را با سرکه و سرکه را با سرکه  
و بر فک مالند و زن را بخورند چنانکه سر او بر وین آستاند باشد  
و تن او در اندر و طاق باشد و با وی میامعت کنند با یکدیگر دفع  
منه خانگی اگر جنین با سحر بیاورند و مرغی را دهند که تخم کند و از آن  
ک شود اگر سر کبک او را در زیر دندان که در و کند و در و کند و در و کند  
ساکن شود اگر مغز او را بخورند اب لبشت را زیاد کند دفع بطل

اگر خیم بطلد

اگر خیم بطلد بر کاسه دهقند و بر شکم خفته بگذارد هر چه از آن بر سینه خواب بگوید  
حالینوس کو بد گوشت بطلد که م است لیکن که آن است بسبب آنکه در آب  
باشد باید از آب سر که بد بگذارد تا خفته شود هر چه او را آب سر که بد بگذارد  
شوند و قوی کرد و اند اگر سر کبک او را بر بوق بگذارد بوق را بر سر که بد  
مغز او را بخورد شهوت را بپذیرد و قضیب را قوی کرد و اند اگر نه هر  
اگر نه هر او را خشک کرده با سرکه که کمند بر بوق یا کلف مالند کلف را  
ببرند و سپرد او هم کلف را بپذیرد دفع باشد نه هر که او که م است  
و ناخن خیم را بر سر که بد مغز او را هر که بپاشند با سرکه تخم مرغ بخورند  
اب لبشت را بپذیرد و فک را قوی کند اگر کسی گوشت او را بپذیرد  
داند بخورند و زبیر بر او بپاشد که کند و زن می را دهقند تا بخورند و آن  
چیز بپاشد شود اگر چنگال او را با بیل کود کند شب بفرستد و اگر  
پرا او را در زیر بالشت بگذارد خفا بشود خوشتر آید دفع بر ستون اگر خون  
بر ستون او را بر فک مالند و با هر که مجامعت کند آن کس دیگر می را  
فخا دهد اگر استخوان او را در زیر بالین کسی نهقند آنکس را تا در خواب  
ببرد اگر استخوان بر ستون او را با سر که بد موش در خانه دفع کند



خراب شود اگر تخم بر سبزه را با روغن بنفشه در هم شکند و زن  
آبستان بر دارد و زانند نشأ آسان شود و اگر زنی که کوشش او را  
از حیض پاک شود اگر کسی کلی خاند او را با شیر کاه و بامیزد و کسی که  
بول او کم باشد بخورد و بولش بکند و شود اگر آن کلی را بپساید  
با روغن بر زنهای زن مانده زانند نشأ آسان شود اگر زن هر ماه  
در بعضی مالد موی را سیاه کند باید که هر وقت این عمل کند دهان را با  
شیر تازه کند که اگر نذر دنیا نهای او هم سیاه شود نفخهای اگر  
او را در خانه دود کند ماس و عرق بیک ریخته نفخ لعل اگر زن هر لعل  
را بخورد کسی دهند بچه هلاک باشد چون شکم را در دهان  
باید اگر کوشش او را بر باین کرده بخورد و معده را قوت دهد و شهوت  
را بپزاید نفخ بلیل اگر استخوان پای بلیل را بر دارد و سر کوبد  
بندد از خیم رخسار آینه باشد اگر کوشش او را بخورد و نشأ آسان  
بیشتر اند و جماع را قوت دهد و شهوت بپزاید و خوشتر بماند  
نفخ کبشک اگر جنکال کبشک را با سر که بخورد نشأ آسان و آب پیاز را  
بدون نم کنند و بر کلف مالد سیاه کنند کلف را پاک کند اگر بچه او را نشأ

از آنکه

از آنکه موی بر آرد با روغن کبشک بخورد نشأ آسان و کوشش او را بپزاید  
کوشش او را کم بود هر که بسیار خورد آب کبشک را بپزند و بپزند  
قوت کند نفخ کبشک بپزند اگر کسی کوشش او را خورد قوت کرد و اگر  
کسی خشک کند و بپساید یا بکل در هم کند که کوشش شکسته  
کوبد بخورد و زانند آسان شود و اگر زن هر ماه او را با نشأ آسان  
نذر موی را سیاه کند در نفخ خشک اگر استخوان کاه و کوهی را با  
خواب بپزند یا کاه سر بپزند در خانه دود کنند ماس هاهو بیک ریخته اگر  
کوشش او را آن سر و دین چهار انگشت بپزند و شکم را پاک کنند و  
عرق ریت بر باین کرده بخورد بسیار منفعت کند اگر زن هر ماه و افغان  
داشته باشد زن هر قائل است نفخ ماهی اگر ماهی تازه را بر روغن  
کاه و باین کند و در کرم مایه بخورد و آب کبشک را بپزاید اگر سیاه  
در خیم کشند خیم را روشن کند و کوشش او سر و سر است اگر روغن  
چون بر باین کند و بخورد مجامعت را قوت دهد نفخ قور باعد  
اگر او را بپسوند و خاکستر شور را بشود و بکوبند و با سر که بپزند  
و بپزی مالد کرمی را بپزند و اگر خاکستر شور را در حوض سیاه کند و بپزند



بپزند موی بر آرد نفع عقیق اگر عقیق بر سر خاند بسوزانند عقیق را بر سر  
 بپزند و اگر عقیق بر آب بپزند بر کزیده کی عقیق مالند سود دهنده اگر که  
 عقیق بر آب بپزند بکند از خشتک شود انگاه بر کوه خرد و بپزند  
 آن کوه را بماند نفع حیوانات منافع شفقنا الو اگر خوب او را بسوزانند  
 کنندین دندان را مسحت کنند و کم دندان را بکشد و بوی دهن را بخوبی  
 کند اگر مغز داند او را بسوزانند در میان سر میسوزانند و در چشم  
 کشند حرارت چشم را ازایل کند نفع آنچیز گرم تر است نفع بسیار  
 دارد کرده و آب بکشد را بپزند اگر کسی سپهر داشته باشد یا بشد  
 آنچیز را بر سر که آغازند ستره بر سر بخورند سود دهنده هر که آنچیز را  
 بخورند و آب بشوید آنچیز را بر سر بر آید بر دوا اگر آب بشوید و در دهن  
 ببرد در دهنی که از سر دی بود بر دهنی که در دهان ببرد  
 دندان را ببرد اگر در خضیه بپزد اما من خضیه را بپزند بابت  
 در منافع آدم و خواص آن حکما ذکر کرده اند اگر موی سر بر دهن  
 بسوزانند بسیار که بر کنند بر سبک کنی بپزند سود دهنده  
 اگر موی بر سر بسوزانند و خاکسترش را بکوبند بر سر بپزند

گردنوار

که در شولم را بد در ساعت غایت شود اگر موی سر در آب بشوید و در  
 لکه خافه را بر آید و کند اگر موی سر بر سر بسوزانند بسیار که بر کنند  
 بر زخم سبک دیوانه دهند بسیار سود دهد اگر مغز سر آید بر کزیده  
 کی موی بر دهن بپزند در ساعت سر در آب بشوید و اگر با بوی خوش بپزند  
 هر که بوی آن بپزند تا بجمع و مطیع دهنده شود اگر استخوان مرده را بپزند  
 بسوزانند و در بوی بسیار بکشد ظاهر و باطن را بپزند که داند اگر کله سر آید  
 بر کزیده و کل در آن کنند و تخم شاه سپهر که در اسوسن عین کوبند  
 در آن بکشد و بوی آب خون آید با بوی دهن بپزند بر دهن هر که آن  
 بوی بمشام بر سر مطیع گردد اگر آب دهان آید بر جگر احتیاطا  
 لند سود دهنده جهت کزیده کی جانور بسیار خوب است اگر مرد  
 نشند و کزیده باشد بهتر است اگر چرا سگوش مرد را در شراب بخورند  
 کسی دهد بپوشد گرد و دوا که با فلفل بسیار بپزند و در چشم چهارم را  
 دهند کور شود پس چون خواهند که روشن شود نشاء در خون بسیار  
 ه و شان از هر هر یک بر آید بر خور کنند و در آن چشم کشند روشن شود  
 اگر کسی را درد دندان باشد دندان مرده را در دهان بپزند و بپزند

اگر کسی را  
 درد دندان  
 باشد دندان  
 مرده را در  
 دهان بپزند  
 و بپزند



خون آدمی را در جای بریزند ای که کباب باشد در آنجا اگر داید اگر خون مرد را  
چراغ کنند چون روشن بشود زن اگر منی مرد را بر پیچی داند که مالکد بر مرد  
اگر منی مرد را با شکوفه بیاورند با غیر یا بوی خوش هر که بوی آن بپوشد  
مطیع و فرمان بردار داند و شود اگر منی مرد را با مغز خر بپاشند  
بخورد کسی و هندی مطیع شود اگر زهره مرد را خشتل کرده در چغ  
کشد سفیدی را به بر دو سه مرد را چون بکشد از دور و عنان را  
در چراغ کنند هر جا که بپزد و نند بپزد و خاموش شود اگر در جای  
که کینه باشد اگر بول مرد را بخورد و دیوانه دهند بخت شود اگر غا  
بکم با نمک اندر آنجا بپاشند و بپزد و چغ چهار پای بد سفیدی را  
ببرد اگر غایت خشتل شده او را بسایند و بمسح می کنند اگر  
در خلوا و خناق بپزند شفا یابد اگر غایت تازه را بر سر کحل کنند  
موی بر آن خاک کرم شکم را که در آن باشد که از زهر فرود آید بر ساق  
خشتل کند بسایند و در چغ کسی کنند که سفید باشد سفید می شود  
اگر حیات باقی مرد را در طعام کنند بخورد کسی دهند عیب او شود  
در خصوص دفع زن اگر شیر زن را با شکر و نمک طرز در هم کنند

و در چغ

در چغ کشند سفیدی را به بر دو سه مرد را  
دهند که سنگ مانند داشته باشد آن سنگ را بپزد اگر شیر زن  
دختر را بر آب پیس دهند پس همچون زن آن مرد را بخوراند اگر  
ی زن را در آب ایستاده بپاشند بعد از چیزی هر موی و ماهی اگر  
اگر موی سر زن را با موی سر مرد را با موی سر پدر را با سر کدو  
کنند بر کزیده که سده هار دهند بر شود اگر بول زن را در چغ  
کشد سفیدی و آب چغ را با نر داند اگر با چغ از جامه حیض نماند  
به پیرامون خرمی بپزند یا بپاشند موی چیده اند از آن خرمی ببرد اگر  
زن بر غایت طفل غایت کند اگر بپزد نشود اگر خواهند که بداند طفل  
که در رحم هست بسیار است یا دختر است شیر آن زن را در آب  
بریزد اگر در روی آب است و دختر است و اگر در نهان باشد  
بسیار است و اگر خوب درخت انگور را بسوزانند و خاکسترش  
را با آن غایت که از آن رحم مرد می آورند که او را میامیزد میگویند  
بر امیر اند بر جراحت بپزند خوب شود اگر ناف طفل را بخورند و در چغ  
با حوض دار شود اگر لجام است طفل را بر چغ کسی مالند که آب



از چشم آید ابو وید را با این دارد و خواهر بسیار دارد این مختصر شد و نخواست  
نشد و نویسنده را ملاک و کدورت نداشت و الله اعلم بالصواب  
چون طوله سنگ چشم نکشود را بنام طنج و چند عجد یک باب یکسان شود  
منور متقال کفتم باب آن بجو شاستند تا اندک آب خشک شود پس آن  
کفتم را خشک کننده و مرغ سنیه یکساله را در جای تاریک بربند  
آن کفتم را بان مرغ تمام و کال بخوراند بعد از اتمام مرغ را آب کرده  
روز عافیه آن تناول کند و غنای دیگر بان مخلوط نماید و بعد از آن  
صحبت گیر و کدر است حمل او کرد و این امر جالبه جی بات است صبح  
جست بوی بغل بگردم در سینه و اهل بر این حل کرده بکل بورد  
بغل طاد کند تا یک هفته بوی بغل دفع شود و دیگر مشکچه های دیگر  
صندل هشت درم هر درم از میده کرده اگر در جو شاستند در هر روز  
را در کلاب حل کرده تا دو هفته شب و روز مالد بوی بغل را  
طرف کند و مرغ دیگر تخم اسپند با خون اشتر حل کرده در بغل بمالد  
تا چند روز بوی بغل بر طرف شود در علاج و بنیل و فنجکی جراحت اگر  
کسی پنج بال کبوتر و سر کبوتر پرستو را یکجا حل کند و گرم کرده در

بند

بند در حال چینه شود و سوزان کرد و در هر روز دیگر جراحتی که در  
چیز بد نشود سام ابر هر را در میان روغن تلخ بریان کند تا بسوزند  
بعد روغن را صاف کند و در موضع جراحت مالند بیک شود و نوع دیگر  
اگر تخم اسپند که در آب بپزند و در جراحت بر کنند بیک شود و آب  
در علاج در کوشش باید حین گرم در کوشش چکانند مثل سداب  
بپایان آب سرد آب با بوند و غنای گرم مثل روغن کل سرخ  
غن سداب و روغن زیت و روغن باد تلخ در کوشش چکانند بیک شود  
علامت آن است که گرمی در کوشش پیدا و از آنجا نشود روغن  
در کوشش چکانند در این طرف کند و طریق ساختن روغن آن است  
که سستی متقال آب تراب و هفت متقال روغن زیت اگر روغن زیت باشد  
روغن کند با ده متقال روغن کل یا آب تراب میو شاستند تا آب بر طرف  
در روغن بر طرف شود بمالد و اگر بشیر گرم را در کوشش چکانند اگر عاقل  
در روغن را بنشانند اینها بکوبند مقدار عدسی انقذه و در بشیر حل کرده  
در کوشش چکانند در کوشش گرم را ببرد اگر سر کبوتر و سر کبوتر  
عصرت در کوشش چکانند در کوشش بر طرف کند و اگر عسل صاف را



چهار قطره در گوش چکانند در هر طرف اگر دندان طفل را که تازه افتند  
 مرد باخود دارد در دندان نیک و در چنج مردم غریز باشد اگر هر دو  
 دندان را با یک بشوید پنج دندان محکم شود بایست که در وقت  
 و خارش و خلیدن مقعد و چکیدن خون و صفای شکم که گاه براند  
 و گاه قبض کند و در وقت حاجت او را نهد باید یک مسکه کاو و کفین سیاه  
 را امیده کرده با مسکه مذکور هم کند و بخورد بایست که در علاج باید  
 خوره را غفران بمالند چنانکه خون بر آید چندی در چینی کند بد شود  
 این یک بیک در روغن این هر دو اندک تلخ باشد با سر که حل کند و در موضع  
 خوره مالند تا خشک شود بعد با گیسو آبی بشویند چنانکه خون آید  
 بیک و پنج درم سفیده کرده در سر که حل کرده در موضع با خوره  
 طلا کنند تا سه روز با خوره را بر طرف کنند اینها را در جوبه بر لبش  
 نهد و با سر که در شر خوب حل کنند اول موضع با خوره را خوب بجا  
 در پشت بمالند تا خون بر آید بعد آن در آن موضع با خوره طلا  
 کند تا سه مرتبه چینی کند با خوره دروغ کرد و در موضع بر آید و با  
 دفع کردی بیک درم بیهوده مرغ و آب سفید از وی بیک و در میان

نیزه

نیزه درم بیهوده بریزد سه درم کوکرد ساد و در آن بریزد و بر آتش بگذرد  
 تا بخت شود و در روغن نیزه کاو اندازند و در جرم سارند و در اندام  
 مالند تا نیکو بکشد و بر آتش بگذرد که گری را دفع کند اگر کاکل را تیغ  
 زنند و آب او را بیکند و در سوختگی مالند در حال بخت شود و در  
 کند اگر روغن کچال را با روغن حل کرده در سوختگی مالند نیک شود  
 اگر بریزد آغ را بسوزاند و خاکستر او را بر جراحت بپاشند باید و بشوید  
 بد شود و اگر استخوان فریاد کند را بسوزانند و بر جراحت بپاشند  
 هم آید اینها روغن کاو و پیش و سفال سائیده در جرم سارند و در  
 رخم بپاشند نافع است اگر قند را بر هر زخمی بپاشند نیک شود اگر  
 رخم در خون بسته باشد بکشاید و درم برود اگر چه در پند باشد  
 روغن جبهه درم بجا بر جراحت است سه روز سرخ که اختلاج درم  
 نریزد البخر و سفید اب قلح و سرخ و کافور از هر یک دو مثقال باید  
 این اجزا را با کوبیده با روغن مخلوط نموده استعمال کنند بایست  
 در آتش بداند آتش در کتب اطباء مسطور است و نیست و  
 بوضعی که در این باب خطا کرده که نارسا سیم و حجره های آنرا

نیزه



شمرده اند انچه محقق است مرض ان تشنگی از ارض متعده پراست و در  
 بلاد شمالیه بنوده است و انچه مشهور است از فزونی بطن و بستان  
 در بعضی از انجا بقوران و ایران آمده و در اعصاب سالقه شهرت نکرده بنا  
 بر این در کتب اطباء متقدمین و متأخرین نیست اما بعد از زمان سلطنت  
 صاحب خواجه المومنین بنایدات الزبائنه نواب شاه اسمعیل از الله  
 برهانه بعضی از اطباء کرده سایل درین فن نوشته اند سیماجی که قوف  
 از جراحتی داشته اند اسباب علت است این مرض را نوشته و هر یک  
 رای مختلف درین باب دارند چنانکه بعضی از اطباء فصد و اسهال را  
 لازم میدانند و بعضی غسل و شرب را و انچه دیدار وید حاره مناسبت  
 می شمارند با الجمله این ضعیف انچه تتبع نموده در هند و مجاز و عراقین  
 و خراسان از اطباء جراحین که اعتماد بقول و فعل ایشان بوده است  
 استفسار نموده است که این مرض از دو قسم پدید می آید یا سورا  
 میکند از مباحثات و هم کاسکی و هم کوزه و قلیان و جام و افتال  
 آن و انچه از آنها باشد ظهورش از چهار موضع پدید می آید و بعد  
 از آن بسیار مواضع منتشر شود و مواضع از بعد از بنی و دهان و قصبه  
 و مقعر است

۱۰۲  
 و مقعر است که فرقی حادث شود اگر او بسبب الله در جهام صلب  
 این مرض می نشیند و بر می خیزد فی الغیر و دیگری مجای می نشیند و بنا  
 بر این از آن شود یا از مباحثات یا از تشنگی قصبه را بشود چون خرچ  
 در کند و از قدر یافتن مواضع مذکوره هر کدام که استعداد بیشتر داشته  
 باشد بل از آن بدین شریک شوند خصوصاً سر و حلق و از آن یک دو صراع  
 عارض شود و از کوزه و قلیان و هم می شود و اگر بشود قوی شود  
 بمغضه و حیدر دفع شود اگر عکس یابین باشد مرض بطل می شود  
 و اعضای دیگر را شریک کند و بالجمله از سرایت عارض می شود  
 یا ضعیف باشد در اصطلاح عام بگویند که کوبید یا شدید بود از الله  
 گویند و دانند بفرمانند و اشک از آن الله فرزند خوانند و بگویند که بعضی  
 بکشند و از دو ماه قیامت بکشند الله ششماه بکشند و از یکسال  
 بگذرد و فرنگی تا سه سال و هفت سال که باشد که این مجامعت  
 با این سوزن یک جمع رسد و غافل از آنکه سبب چیست فصد و قصبه  
 حرقت کنند و منجر با تشنگی شود و بعد از مدتی داند بهر سردی که  
 بود که داند و فرجه نشود و در اعضا و سایر اعضاء شود و قسم



ان است که شخصی فروغ در مواضع این بعد جمع رسانند خصوص  
 در اسافل بدن و تارهای آن بکند و هر پنج جنین بعد از چهل روز منجی  
 میوکند شوق و این نوع غیر مسری و داخل جراثیم است و محتاج به  
 آتش نیست و بعد از دفع آن در دماغ و عرض دیگر بدین سبب بخار  
 شود و الله اعلم اگر ریش در قضیب از جراح آتشی غار من شود سوا  
 به کرده خام هیچ مرهمی نگذارد و ناچار بود اگر سرایت بعضی دیگر بکند  
 و علامت مثل صداع و غیبه الصوت در این ایام غار من شود و هر  
 علاج کنند صفت مرجم مردار سنبل این آثار را نه بوداده و سر کرده  
 از هر یک یک گرم موم سفید دو گرم روغن کل سه پنج چهار مثقال موم را  
 با روغن که اختل مر دار ستلها تا در آن را کوفند در سر که جو شایند  
 در آن ریخته در ها و کفایت کند تا مرجم شود و الا که علامت  
 هر شود حکم سایر مواضع دارد که هر جا که زخم باشد که چرک کند  
 و از درم مستحق اصر شده باشد بر اهرم مله سیمیا مرجم با سلیق  
 می کنند و اندر اهرم دست بکنند تا اجال مذکور منقضي شود و حث  
 سیمیا بجهت تخفیف و اسقاط دانه بکار دارد و اگر دانه فولی و

زخم با روغن  
 مرجم

نهاده

نباشد و خوب و غشیه دهند و چون انفع از غشیه باشد و جانی  
 هر دو افق باشد صفت حب سیمیا یک سیمیا با خاکس را و بکشد  
 او را ساکن سازد در ها و با غایب انسان که عبارت از آب حیات  
 و از حیثه فم خیزد با جهان آب بکشد و او را کوفند و بچند بر روغن  
 کاه ملوث کرده تا آن بار کنند و جویا سازند بقدر غرض صفت آن  
 اجزا از روغن منفصل است سه مثقال آمد کنند و فلفل و صطکی و سداب  
 دو مثقال کثیر و حلیله سیاه از هر یک یک مثقال با کز و جو شایند  
 حب سنا را در شرابی از روغن تابع باشد که بخورند و سکه ها را روغن  
 دهند تا وقتی که دهن می شود ترک کنند اگر جو شش دهن بر طرف شود  
 و کوفت تغییر کرده باشد بعد از آن که جو شش بر طرف شود و سداب  
 دیگر دهند تا دهن می شود و نهاده از این جانی نیست و روغن که از آن  
 دانه و زعفران صفت آن دار اشکندر بلخ و کوفند با روغن کاه و  
 مثقال به جم سه شدند و در روغن که تا مرجم را از دهن نریا کند و الا  
 خون و قویای هندی و دفع عرق بالسویده نرم کوفند یک و در سر  
 بیان ملک نماید و در اوایل کوفت اگر صاحب این مرض را سیمیا



غار من شود نقد بر بگنار و من بایک در بشی و فلانیا کند و اگر نباشد و من  
 در میان استیقام نماید و هر من در بگنار و من در بگنار و من در بگنار  
 و دوسر من نقد بل متقال نیم کوفته در و من کا و کوخته و من  
 نباشتا بیا متقال و شربت بالکوب با نبات مفید است و سیاه دانه  
 مندر و من کرده بوداده با نبات شیرین کرده کف کند و غسل بده  
 بل جزی و با من کر دکان سد جز و کوفته و من سرشته کف نمایند  
 طبع از هر یک درم نادر و نباشتا متادل کند و صفت غسل بده و در  
 بقی که آسان است بده در ما ناخن بکشد و با انبی که متدی جز و غل  
 چنانکه از قتل داند که در با باشد چون روشن شود در طرفی دست  
 که کنند تا روشن آن بچکد و جمع شود و من را غسل بده و کف  
 و این کوفت بر هر بی ندارد اما اگر از من شتی و سفیدی بر هر  
 استیخواهد بود و میوه های من در آخر حضرت را ساند زیرا که تحقیق  
 مطلوب است جهت باد اقلش که بچشم و اعصاب رسد که بسبب آن  
 چشم جایی را ندیند بسیار و فلان و تنکار و تنوی خطای و تو  
 نیای استیقامی برید البی که کف در با باشد و شجر و مکدی سد صد  
 منی کا و خطی را

حصه را بقلیان گذاشته بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 مرجم با سیفوت او را مرجم صلیب مرجم کوفته و من بایک کف و کشت  
 بر و یا ند صفت آن زنت را بچشم و من سفید از هر یک سیفوت درم با من  
 چهار درم بر و من زیتون سی متقال مرجم سارند مرجم و یا خلیون  
 سنبه صلیب کرده ده متقال با نچاه متقال روغن زیتون و من شایند  
 تا رنگ بکشد و اندکی استوف و کف بده و لعابات بقدری بر سر آن میخند و با من  
 مرجم و شایند تا مرجم شود و کف بده و صفت لعابات حلیب و  
 بده که کتان من خطمی من مرجم و هر یک نچاه درم لعاب بکشد مرجم  
 چهار صفت آن زنجار صلیب کرده مرجم غلب را بچشم و من درم از هر یک  
 اندر و بکشد مرجم روغن زیتون سی متقال مرجم سارند مرجم متقال  
 مرجم روغن کفید بیه بط مغز سا و کا و کوهان شتر نامه هر یک  
 که کف در لعاب بده که کتان کرده لک کنند تا مرجم شود با جهت  
 مرجم و اسیر را تا غصه حقه حلیب لیسج جابر سر مقشر  
 کل سر زنجار بر من نیم کوفته عدس مقشر جفت بلوط ماروی من بکشد  
 کفی مار و سعادده را بچشم و صاف کنند سفید اب قلع کا



غذا سوخته خاکستر بر روی آن هر یک یکدیگر را کل آن قی بنجید هم رزده تخم  
درخ نیم بپست سه عدد روغن کل چهار مثقال بود و قند عمل نماید باب  
در جم بواسیر عبد البت بنز کتان کل خطمی مقل آنرا قی تخم کند آنرا هر یک  
یک مثقال نیم مرغفران یک مثقال مرغ کند و بر هم خوب شود و بر روی  
نهند نافع است اینها جهت بواسیر مرغ تخم کرد و مثقال نیم هفتاد  
در ابو جهم دو مثقال نیم مرغ نیم کاف دو مثقال نیم تو قیای غم دو مثقال  
نیم عباس اسینا دو مثقال نیم سفید اب قطع دو مثقال نیم مرغ کنند  
نافع است باب روغن جهت بواسیر مجرب است بید بن سرخ پنجاه  
درم که اخته زرد ابجر سفید اب قطع سرخ کافور اجزا را کوبیده بر  
هم با روغن مخلوط نموده استعمال نماید باب روغن بیهی صریح بواسیر  
مجرب است بید بن سرخ پنجاه درم او را که اخته زرد ابجر دو مثقال با  
حناء اب صحن در ظرف سفالی چنداں بمالند که مقتول شوند بعد  
کافور و حنای کوبیده با روغن مخلوط نموده استعمال نمایند باب  
معجون مقل جهت بواسیر و ادرام مفقد خون بواسیر را باز دارد و صفت  
آن پوست هلبله کابلی پوست بلبله امله تخم اسفندان تخم کند

تخم ریحان

تخم ریحان نه تن هر یک پنج مثقال مقل این قی را در آب کند تا حل شود  
تا حد و وزن آن عمل بسیر شدند و در بعضی نسخی بی عمل گفته اند  
اینجا معجون جهت قطع خون بواسیر مجرب است هلبله کابلی بلبله  
امله هر یک ده مثقال نیم سفید سیاه دانه از هر یک ده مثقال صد  
سوخته و کهر با آن هر یک پنج مثقال شاذ کاد کوهی سوخته و مقل این قی  
از هر یک پنج مثقال مقل مقل را در آب حل کرده هر را با هفتاد  
پنج مثقال عسل بسیر شدند و بخور من قدر من شربت آن در  
مثقال است جهت رو بایند مو بایند و بید مو شخو در او  
را در آب بیزند و بعد از آن در روغن اندازند و بیهی شاذ حنای  
که آب بر طرف شود بعد از آن روغن را بجای آن که مو بپاشند بمالند  
موی را از دجین شسته ام از اسناد که اگر بر کف دست است  
این روغن را بمالند موی بر آن و باب طریقی مرکب ساختن پختن است  
هم سنگ دهنه ناله است هم وزن دوده مارف هم وزن هر سه  
است انگاه مرفس بارف بکر دمان روی هر سیله و وزن بسایند و  
آب کند تا پنج روز بعد از آن در یک سنگین بخوشا و خید آنکه بقوا











باشند هر چه در غیب گم ده باشد هر چه را بگوید دیگر اگر کسی خواهد  
که شراب بخوارد و نوبه کند که دیگر نام شراب را بنام شراب و در دهن سرگرمی  
چشمه باشد از مال شیر و میده کند و در شراب گم ده بخورد شراب  
خواره دهد دیگر شراب را بخورد و عنام شراب را اندر دهن اگر جوغان  
بر در را شب بخیساند و صبح شیر کشیده و در دهن سر و دهن سرخ  
کند و آن شیر جوغان را با آن رفته و شیر بپزی و در شیر کاند و سکه صبح نا  
شنا بخورد که بجهت حل مجرب دار موده است و بخورد همی حلوار  
جهت کشادن حیض نافع است باب جهت سنده و ماع کند شوخ بوق  
سفید نرم ساینده و با بر میخ مالیده در پی می کند چندان که خوا  
هد عطسه کند جهت حرکت البول و قطع چرک آن جر زردی و متقل  
طو طبای مغسول مردار سندن سفید اب قلعی مغسول از هر یک  
مقال کلنا کل امر می موی سوخته کروی سوخته کند و آن هر یک  
یک مقال اینون بنم مقال اخر از نرم ساینده از حریم کند ساینده با  
کبر اسرشته و فیتلهای با بر لب ساختن در سوخته قضیه کفارد با  
شناخت جهت قولی مرغی بغایت نافع است بر لب سداب نا نخواره بفره آمی

باب سوی

با استوی با غسل سرشته شناخت سازند باب جهت اخراج گرام مفعول کرد  
الخلی نامند تخم حنظل افستین مویز منقش نرم کوبیده با روغن زیتون  
و قطر آن شناخت سازند شناخت دیگر زهر کد سده با او بنام شناخت فیتلهای  
کندر زعفران با آب کشین سرشته و شناختهای طاریک سازند و در میان  
او بر لبیمان بگذرانند که بر لبیمان بیرون مفعول باشد مجرب است باب  
شناخت که در قطع خون مفعول مجرب است یا بواسیر یا اسهال یا خون صرف  
مرصاف آقا قیام بر مرابین صمغ عربی برنج بر آب هم بوداده با آب صندل سرشته  
شناخت سازنده جهت قطع خون بواسیر فلیا لیتیم کوبیده فیتلهای ساخته سده  
روغن سرکه بگذارد پس در فالتیال نرم ساینده بر آن فیتلهای  
عمل کنند باب در قطع بواسیر کلاه با دهنان مراد بر آن با دهنان با نرم  
کوبیده طله نمالین با سکه بخور و قوه چشم کل سرخ صمغ عربی و صمغ الوان  
حیض اندامی نقره با سکه شناخت شناخت سندن و فیتلهای مغسول  
از روغن آقا قیام لب سرشته شناخت سازند باب جهت حرارت دهن  
و سندن جمع و سید و دعه حاره نافع است سفید اب حاره سندن  
صمغ عربی کبر است سندن سندن آقا قیام با آب سرشته شناخت سازند







از هر یک دو مثقال آهک آب نموده و دو مثقال صابون سه مثقال باری  
 عنبر و بنیتون و صندل استعمال نمایند هر چه که در هر یک از اینها و سوسن  
 آتش و جبر و غلبه جرب است باید چهار مثقال موهر را در آن بپزند  
 و روغن کل که اختلا با سفید اب قلعی ده مثقال کاغذ فیصوری یک  
 مثقال در خم و مارند و بکاه برند باب حجر الکلب سنگی است که چون  
 بطرف سبک بیند از نزد سبک بداند آن کبر و در دهنش آنگذارد و در دهن  
 لبیا من موثر است و جهت تفریق هم خوب است دفع سوزند که تقطیر  
 البول باشد سرد و هر قدر یک مثقال تخم مل را با آب گرم سو  
 سند ایضا مخمر حصه یک سبک مثقال بنفشه مثقال با شکر  
 دختر آن لبسایند و قدری کل نه در داخل غنچه بفتیلها مانده در  
 راه بول گذارند باب سریش نه در شک مار و در اجیمچه و در  
 دروی جرب است جهت خورده و کله اول میگوشتند و بکنند و در  
 حبه کل صورت را بپاارد کل صورت آن کلاست که در دهن رود  
 خاند می باشد او را خشک نموده بر آب باشد تا سبک و در لبها و در  
 شسته باشد لبها و سبک سبک یعنی استخوان او را بپزند و سوخته

بارق

با عرف بعد سبک و خشک نماید تا سبک و در لبها و در لبها  
 داغ عدسی نیکو سبک و بپاشند و کوفت بر فید جرب و فید و در  
 در دفع بسیاری رفتن شکم اول ابراجوستان تا نصف شود و در  
 آب بخور و بعد از آن پوست خنثی از چهار مثقال کفای فارسی  
 مثقال تر باب بنفشه مثقال مصطکی یک مثقال قهوه بغدادی و در  
 شکر خام شش مثقال حب ساخته بقدر ما شکر هر روز صبح و شب  
 و شام سرد و اندک نموده تا دفع است باب مرهم این برانی سوسن  
 در خم بقر و قنفک کوکمر در آن لبسایند و در بالای کبر یا بنفشه  
 فرش کنند بر بالای کاسه حلی نهاده و از بایسن کاسه آن کبر  
 سر را حکم بر بند و بر بالای آن کوکمر در و طبق کاغذ بگذارند و در  
 بالا کاغذ سبکی را بر آتش کنند و بر سر کاغذ گذارند و آهسته  
 با برند تا روغن آنرا داخل کاسه شود بعد بکثقال آنرا در  
 کوکمر و با چهار مثقال موم سفید و چهار مثقال بپزند و در  
 داخل کنند و در آتش بجوشانند تا صاف شود بکار بر جرب است  
 باب حب اسهال صبر نرود یک مثقال مقل از هر دو مثقال











جهت غبار چشم بپارد در بخار فرنگی قوتیای کبود بوبت تخم مرغ نعفران  
بنات مصری و اوها را بوزنی که مذکور شد با هم صلایه کند در چشم ریزد  
اگر کسی سفیدی بر روی سیاهی چشم پیدا شود بکینند استخوان قلم پای  
سد با نجاست زن و کف دریا و نجیل و استخوان سگ را با نجاست با هم بپزد  
و خاکستر در و را باین دار و بسایند چون سر هر پنج و شام در چشم کشند از  
شیویدنی و ترشی پوهین کنند اگر سفیدی ده ساله باشد بر طرف شود  
جهت چشمی که آب میدهد و سرخ میشود دفع کند چشم فلفل دراز مایه اند  
یا مصلح نبات سفید اند و نوت ذاج سفید چهل دراج شایند در چشم چکاند و  
نوع دیگر ذاج سفید با تریاک مازندانی قدری در آب انداخته بخوشا شد  
و از پنبه در چشم چکاند که نافع است و این را چکید کوبند از برای کمی  
اشتها عسل با کنند با آب سرد سه روز بخورد از برای بواسیر انجلیو تر  
و خشک بخورد دندانهای که کرم خورده باشد فلفل نیم ترکی طوفال هنی  
داخل کند قوی پنبه بکند از و پای دندان بکند از از برای پستی حنا با نوره  
داخل کند و بمالد از برای بواسیر سیر قوی و نوس بی و نجیل سرخ کنند  
و قوی نبات بغلطاند و شاف کند بجهت زحای <sup>اویشان شیر اند</sup> بادیان <sup>در آن</sup> کربوبیا  
پوست تارخ <sup>زیتان</sup> نبات موافق مصرف کند بجهت کک چشم کو کرد را با لوقا  
مس طوی اب غوره پرورش بدهند از آنجا بعد طوی شای الاغ پرورش

بدهند

بدهند روی لکه چشم بریند جهت باد بوسر که شش <sup>سند</sup> چهار و شقال  
موم <sup>در شقال</sup> در دچوبه نیم شقال باب علف بارهنگ مرهم سازند و روی زخم بکند  
از برای تخم کرم که ده باشد کل سر شور را نیم بکوبند و طوی ماست  
کا و کنند و بپزند به تخم از برای فعل کی دن شکم شای کا و کنند یکبارک  
ترنجبین شیه بکیند و قوی شای بریزد و حصه بکند و هر حصه  
یک شقال کل سرخ روی او بریزد حصه اول را بخورد و بعد از نیم ساعت  
حصه دوم را بخورد <sup>دوای سوزنک</sup> مهر چاروا باشد و خانی بسابد روزی  
پنج انگشت بخورد و فتیله از کتان بسازد و آلوده با و بکند و قوی نفس بکند  
در قطع خون بواسیر که مریض ضعیف شده باشد کل سرخ صغ عربی کهر با کمی  
جهت بار حمل سه شقال اسپند با انکباین بدستور کند و شاف کند بفرج بما  
ابستن جهت بار حمل نایف خرگوش با میه خرگوش خشن کند و بخورد با سر جمع خود  
بار کیو جهت بار حمل تخم خرگوش با سر جمع شود بار کیو دهره خرگوش بار و غن  
بادام در میان چشم بره سیاه نههد بر خود بردارد تا سه روز اول سه روز فرج  
خود را باب مرار سنگ بشوید بعد با سر جمع شود حیضی کشاده کرد مرار سنگ  
سم باشکر و فلفل و اسفند بار <sup>در آن</sup> خر و س و روغن بادام در میان چشم بره سیاه  
نههد بر خود بردارد تا سه روز مایه بره نبات برهم امیخته بقدر یک فندق  
شب چهار بخورد بر دارد بار کبود بکیند و پوست اسب فریده را و شره کند و هفت







و غذا بینمک باشد و هرگاه زخم بافی بماند یا دهی زخم شود و در  
 با شنبلیله بخورد دهد و دهی با تباشیری بشوید بپاشد چرب کات  
 تلخ کبوییت زرد زنجار کات شیری پن پنج بوند تبه که مینا ساز  
 کار میکند و شال بان میشویند هم وزن هم را سلا یه نماید باد  
 دینه بر روی آتش می هم سازد و از ترشی و سفیدی و سبزی یس  
 نماید و این را استعمال نماید بعون الله خوب پنج برنگ کات کبود  
 کو کرد سفید کو کرد در دسنگ را سخت مرد ار سنگ سرخ کوهان  
 شتر کل دیواس مرغ و تخم دنگ دینه مصطکی هر یک دو مثقال شاه  
 تر سه مثقال حنا کل از منی هر یک چهار مثقال هر یک کوبیده و قرا  
 پانی نموده دینه کد اخته و بعد کوهان شتر بمیان دینه انداخته  
 نازوب شوند و نیم کمر را اجزا را داخل نمایند بجای زخمها بمانند  
 مکرر مرهم در چوب کش و سر بریوند قرص مکرر خوش کنند  
 نوس مقل از رقی مرد ار سنگ صمغ عربی هلیله سیاه هلیله زتر  
 کات هندی موم میانی موم سفید مازوی سبزی مازوی سفید  
 هر یک دو مثقال روغن کاه و یکپنجاه اجزا را سلا یه نماید در میا  
 روغن بریزد بجوشاند تا اجزا همه سوخته سوخته شود صافی نماید  
 بکار برد

در بیان دینه کد اخته و بعد کوهان شتر بمیان دینه انداخته

جهت فاسد شدن گوشت دندان پای خروسی را سوخته و گوشت پشت مازو  
 کو سفید و این در تنور برشته نموده و فوفل را بپوداده بادانه زرشک  
 و طباشیر در ها و ن صلا یه کرده شب در پای دندان گذارد و صبح دهی با آبله  
 و سماق شکی بشویند <sup>قلیان اشک</sup> <sup>کاکش</sup> <sup>گلک</sup> <sup>کلبی</sup> <sup>شنبلیله</sup> <sup>کوی کبر</sup>  
 سوخته هر سه در ها باب تر نمود بمثل شاهی در دست نموده سر قلیان گذارند  
 صبح یکی ظهر یکی شام یکی بکشد در وقت کشیدن چیزی برش نکند که بخار  
 به پچد تمام دهنی غبار چشم و تاریکی چشم <sup>توتیان</sup> <sup>منند</sup> <sup>دشاد</sup> <sup>روح سوخته</sup>  
<sup>نیم مثقال</sup> <sup>یک مثقال</sup> <sup>نیم مثقال</sup>  
 مایه آن کف در <sup>روز اول</sup> <sup>تایب</sup> <sup>یک میل</sup> <sup>در چشم</sup> <sup>بکش</sup> <sup>و بجهه دیدن جنیان گفته اند</sup>  
 نم شغل نیم مثقال <sup>پس</sup> <sup>روزی یک بار</sup> <sup>نم شغل</sup>  
 که قدری تخم مودچه قاز بازی آمیخته صلا یه کند و اکحال نماید اینها نه کر به  
 با خون خروسی سیاه را در سایه کند و در چشم کشد جهت پیدا کردن و فینه بکشد  
 زبان و دل کلان سیاه آنها را در سایه خشک کند و باب خالص بساید و  
 انرا داخل کره کاه و سیاه یک دنگ و از اسر مه ساخته در چشم کشد آنچه در  
 مد فو باشد بیاید خواص سماکی و اگر بامو بی سرخ پیدا و هلیله زتر و هلیله  
 همه اجزا مساوی بعمل آورند و هر روز شتابقدر سه در هم بخورند و در شوا  
 نیز همین مقدار بخورند و فرایند می بخشد بهر این دوا است <sup>بوی سبزی</sup> <sup>شاید</sup>  
<sup>حقوق</sup> <sup>اصناف</sup> <sup>سوس</sup> <sup>و اینها</sup> <sup>از برای</sup> <sup>دوی</sup> <sup>دهی</sup> <sup>در</sup> <sup>کات</sup> <sup>شاید</sup>



تباشیو شادانج کلاری ای از برای دهن شستن کلنار کاهلیه سیاه هلیه زرد سرگرد شده تو  
نشادر جیوه برک صفا هر کس در شب بول می کند موی شتر را با خود دارد هر ادبی  
که کس باشد ماست کو کرد کره اب که تخم را در میان اب بچوشاند زرده ایشان  
در دل رند برینند تو ماست و کو کره دل بگویند برینند تو ماست برینند تو  
ظرف مس تاسه روز در افتاب بگذارند بعد استعمال نمایند و خود را کرم بدا  
طریقه دارد و بیوشی مشد زعفران انیسون بزررا پنج سج نقاد مینر خود  
قدای دیشم چهار صهار را در مخلوط نموده در کوزه اب ننداید در کوزه را محکم نموده  
در زیر سر کین اب دفن کرده تا اگر عرت چهل یوم بعد بای و ن او زده در شیشه  
کرده در سایه قدر روغن بنفشه با دام بر دماغ چکاند دوا ی چشم نفاسته  
پنج درم نبات دو رم صغ عربی یک دم چنانچه اسم است ترتیب دهند طریق  
دیگر اندر دوت نفاسته نبات اجزا مساوی طریق دیگر از برای درد چشم  
اند دوت شایو خرچین و زرده دم صبر شفا صرر شامامیلتا از هر یک دو درم  
بدستود رساند طریق دیگر کف دریا یک دم نیم درم است نماید شاف طوره  
فرنج سب خ کند رسفید مرکلی س اجزا مساوی شاف سازند سنوی که  
پنج دند انرا سخته کند و خون باز دارد هلیه زرد کل سرخ از هر یک ده درم کلنا  
یک درم کوفته و پنجه بریشه دند انفشانید سنوی که دند انرا محکم کند و خون  
رفتن باز دارد و بوبر دهان خوش هلیه سیاه امله کل سرخ کلنار انا قیا

رَبِّهِمَا نِی

شب یمانی قرط طباشیر عاقر قرط از هر یک یکدم شب یمانی گندار فارسی  
و سماق از هر یک دو درم کوفته و پخته سنون سازد <sup>سلسه بول</sup> <sup>در غنفل</sup> <sup>در غنفل</sup> <sup>در غنفل</sup>  
معز هل <sup>۱۱۰</sup> استیچکان <sup>۱۱۰</sup> تخم ردک <sup>۱۱۰</sup> میخک <sup>۱۱۰</sup> سان العصار <sup>۱۱۰</sup> بهمن سفید <sup>۱۱۰</sup> مغز نارچیل <sup>۱۱۰</sup>  
عدس <sup>۱۱۰</sup> مشک <sup>۱۱۰</sup> نعتران <sup>۱۱۰</sup> جوز بیا <sup>۱۱۰</sup> چوب چین <sup>۱۱۰</sup> دیوند <sup>۱۱۰</sup> عاقر بوا <sup>۱۱۰</sup> توره رخ <sup>۱۱۰</sup>  
اجزاهار نرم کوبیده با عسل سه مقابل گرفته اجزاهار داخل نموده چهل روز  
میل نماید روزی دو مثقال و قضا شود کاف و ضرا و شب بخواب شیش  
من بانان و ترشی و ماست نباید خورد دندان سک ۲ مثقال سوخته مامیزه  
۲ مثقال نبات مصری شش مثقال از برای لکه چشم نافع است اکله و هن  
سر که سماق شکی کلاب بچو شاند و خاکستر چوب مو و خاکستر لبوت بیاض  
برک عذاب برای کرمک دماغ اکله باب و جم جهت کشیدن جرمک و حفرین کوشش فاسد  
و او را نکوشند صالح مردار سنگ سفید اب قلع هوه جیوه نر چوب بکات هنری  
این مروت رنگ این مثقال موم کافورهای مروغن کین با نر ده مثقال موم بر آرد مروغن آب  
کند و بعد هوه جیوه را در میان آن اندازند بعد دهاهای مذکوره را داخل کند بپزد که رنگ  
شود بکار برد مایه آن را ی جرجیم بیاورد لا سس رخ را صاب فرج ده نوبت فیلتر  
نمایند بعد در جوف شلغم کند بالا آن خمیر کرد کند یکبار بعد در زیر استر  
دهد بعد از دو سه او را بگوید و آن کند صاف نموده در جیم کشند دیگر آن را



چشم که عینا سر یکی و لب با چپ لا سرخ را در روغن زیت ده من بنفشه  
 کند بغیر ما میران چنین و یک قطره آب عرق کوه در داخل او کند و در چشم کشد و ب  
 حیت در چشم راج مکسر هشت متقال انیسون سه متقال راس هندوی یک  
 متقال صبر زرد یک متقال پوست هلیله زرد نیم متقال نمر هندوی هشت  
 لمبوئی عمادی چهار عدد تر و نیمه را بجوشانند بعد صاف کنند و آب را بر سر اجزا احاطا  
 مکن و در بخند بجوشانند بعد صاف کنند و آب را بر سر اجزا اهای مذکور بخند  
 بجوشانند تا بقوام آید و شاف سازد و در چشم کشد و راسی چشم سر ب ده متقال  
 روح هفت متقال قلع پنج متقال سفیر چهل متقال بایه ساج اهنی بار کند و انش را  
 در غیری او روشن کند و آخر از سر روی ساج مر بنی در کم کیم سفیر بلجر اهای مذکور  
 برونند و با دست ساهنی بلبلانده کشته و خاکستر کبودی شود بعد باونی بسایند  
 تا نرم شود و از تافته برون کرده در چشم کشد و سرخی و خارش بشواید و آب رفتن را باز کند  
 جهت عینا چشم یک متقال ما میران را و یک اندر زهره کو سفید بیاور و دران ما میران را  
 دران زهره کرده و سر زهره را به پیوند و سر روی بکفارد تا خشک شود و دران ما  
 را بر روی ده گویند و چنین را در میان آتش انداخته تا سرخ شود و در میان آب انداخته تا  
 هفت مکسر شود از این چنین مکسر یک متقال و ما میران بر روی ده بل متقال و سراب  
 سوخته پنج متقال هارون طوطیا یک متقال کف دریا پنج متقال دلمی فلفل پنج متقال نبات  
 سفید و متقال تمام را سائیده کرده از سه مر بنی از تافته بلبلانده در چشم  
 کشد

کشد جهت عینا چشم و در چشم و نای یکی سنبله سرخ یک متقال طوطیا یکی  
 مایه و متقال طوطیا و متقال ما میران و متقال سرخ و سنبله دو متقال  
 و امر فلفل یک متقال مر عیش ربع متقال حنای برک یک متقال در هم ناریون  
 و بامیل پنج کشند اما از نر شوی و سفیدی بر همین کند بایه از نر ای ناخوشی  
 اکله نقیای بر و متقال نقیای کبود و متقال کلان ناریونی سه متقال  
 کات قرمز و متقال کل صوب برک چهار متقال دم الاخوین و متقال شاف  
 سوخته و متقال یال خر سوخته و متقال صبر زرد و چهار متقال نیل سفید  
 و متقال نباتی بل متقال کل خطمی سفید یک متقال غار بقوی و متقال  
 اینها را سائیده و بپاشد جهت در چشم و عینا که تخم لقلق و بست تخم شتر  
 مرغ رنگار شاه دایم عیسی ما میران سفید اب قلع بر مکسر از هر یک یک متقال  
 سر مدد اصفهانی و مار زدی سوخته و نر پنج سوخته و شکر یک متقال فلفل  
 یک ربع متقال خرچنگ کوفته سوخته و نر یال مغز بادام سوخته از هر یک  
 متقال انبهای نر و دو متقال چهل رانم سائیده بایه صوب شاف سوخته  
 با شری دختران سائیده و در چشم چکانند جهت ناخوشی سوزن یک شجر  
 ربع متقال سوسه و دو متقال نیم شیر گاود و در رانم شجر نیم متقال



شش در سه شقال بشر کاه پچون باب تار یکی چشم و سر و غبار نافع  
 سنگ سرخ یک شقال نق تیای کرمانی یک شقال نق تیای روح و شقال  
 نیم مایسرای و شقال نیم سوس مره سنگ و شقال نیم دله نقل یک  
 شقال حنا بر یک شقال داری سفید یک شقال کچند یک  
 شقال چشمه رخ و شقال صبر رخ و شقال رنده رخ و شقال  
 نبات و شقال نیم داری و ساختن بکار بریزد داری و جهت جلوه چشم  
 حنا بر یک و شقال داری نقل یک شقال کوفته و بچند بکار بریزد باب دیگر  
 جهت بواسیر کل شقایق یک شقال نق تیای هند و شقال شش شقال برنج  
 شقال هند با چهار شقال حب سبز طای یک شقال اینها را بیک و شقال  
 سازد در وقت حاجت بکار بریزد جهت بواسیر شاف کرده و روزی  
 داند بریزد تا ستر روز مقل یک شقال شکر سرخ یک شقال بوی  
 ارمی یک شقال با نروده تخم مرغ شاف کرده بکار بریزد شاف جهت  
 بواسیر که گوشت مرده را بخورد و گوشت تازه بر ویانز صفت آن  
 شاف ما میثما مقل ارمی و ارمی و شقال شاف قندل هر یک سه شقال  
 اینها را با شراب ریحانی حل نموده با قدری عسل با نروده دیگر  
 شاف سازد وقت حاجت بکار بریزد باب ساقط نمودن دانه

بواسیر

بواسیر و خواه اند رودنی و خواه پیر و نی بیاید یک شقال مشک و یک شقال  
 سنگ کبود مکس با هم صند بکرده چند دفعه بر دگر بواسیر نفا که خوا  
 هر قدر رای روغن کنجد داخل کند تا مرهم شود بر سر بگذارد کفاشته  
 بر روی داند بواسیر کناشته که ساقط گردد باب جهت خروجه مقعد  
 سفیداب قلع کلناس فارسی مایه و زاج سفید سه شقال مناجز اهارا با  
 بل مساو می هم صند بکرده با روغن کل سرخ مقعد را بر بکرده  
 و دوا را بپاشد نوع دیگر جهت خروجه مقعد بیاض و سفید شقال  
 نرم کرده در هشت شقال کره کاف داخل کرده بعد شاف است  
 باب دفع سند متاندر کسور گوید البشما بنهار بمالد با  
 نوع دیگر بید الخیر را با پوست بریان کرده و کرم نرم بسایند و بر  
 بپزند بکند بپزند و غریب سوخته بر روی آن بپاشند و از زهرها  
 ناقص طالع نماید باب جهت روشنائی چشم و از جهت ضعف  
 بصر و شب کوری شادانج مغسول مس سوخته از هر یک یک  
 درهم نقل دله نقل تخم حنظل و زعفران از هر یک پنج درهم زعفران  
 و بوی ارمی صبر سقوفی از هر یک یک درهم آبلیم و سرکه را



صلابه بر کرده در چرخ کشند نما و خنای سر کین سکت مجرب است  
 و دندان بپشت او جهت خرخر کردن در خواب و عرف کردن در خواب  
 جهت سوزنک بپایان دود و سیر خود سیاه و شب و اوجینانند  
 صبح بکماله این آب او با قدری شکر بر روی آن بپاشند و بخورند  
 با جهت سوزنک کافور و گل ایمنی با آب کشین در پشت زهای طلایه  
 به شود جهت بویاسی کنند با روغن و بند جو شاییده در حرم سنا  
 بر موضع بندد علاج باد خوره تر عرقان بماند چنانکه خوراک  
 بد چند روز چنین کند که به شود جهت در دندان اگر زرد  
 خوب در دندان گیرد به شود جهت لک چرخ منجی ابله  
 با نبات مصری بگوید در چرخ کند جهت خنای بر موصاف را  
 و خضض ملک را با آب کشین نما کند دفع ابله و زهره و  
 جو شمش اعصاب است و در دیندها است باید که هر روز  
 ماه یکبار و ضد کند طعام سوخت بخورد و در صحت  
 افزا ط کند و در سیماب را بید حال باس قسم که شمش  
 شقال سیماب را در شمش و در ظرف آهنی کرده بد  
 و بشن این دود دادن کردن و کربان را با کربان محکم بدیند

کرد و دان

که دود آن بیا صره خمری تر ساند ایضا جهت دفع حرب گوگرد چهار  
 نراج سفید بکشتال مانده و پنج سوخته یک عدد نخل و شقال قمری  
 بر سنگ یک شقال سفید اب قلعه یک شقال با روغن تار و غلغله  
 نما د نمایند ایضا ماست کاهرا بر روی آتش اندیده و بخند و اندک  
 گوگرد را داخل نماید و نما د کند ایضا دفع حرب که تا صور شده  
 باشد زرد و جوید بسیار خنای و سر که اینها را با هم صلابه بر کرده در حرم  
 ساخته بماند آب شاه تره بخورند جهت دفع در چرخ نقره خا  
 لیس را در القاب اسفرزه انداخته بر هم زنند تا کف کند و در چرخ کشند  
 و اگر از زهر و آب شبانه در روز و شب را لاغ کند و در سبب  
 خشک کرده داخل کند بسیار مفید است ایضا بشیر خشت و شیر  
 دهن و تخم مرو و بزر قطونا مرجم نموده بدیند و مایه آن و غلغله  
 در بوند چینی اکتمال نماید ایضا جهت دوا چرخ مروج بپست  
 سرب بپست شقال مس بپست شقال بشیر بپست شقال گوگرد  
 بپست شقال شوره بپست شقال مایه آن پنج شقال دانه نخل  
 شقال کثیر آسمان چهار شقال مروارید شمش خود اینها را اسحق

در نخل شوره  
 بپست شقال گوگرد  
 در نخل شوره  
 دهن و تخم مرو  
 عود و نخل گو







بدو را نیز دو مثقال زعفران و دو مثقال زردی و یک مثقال تخم تا طویل  
 دو مثقال بنفشه و یک مثقال کوفته و بخته تا مدت سه روز در بول بپزد  
 کفاره و بعد از آن در آفرود و خشک کند و بپزد و بپزد و بپزد  
 شش روزه دیگر از آن چهار غده بکشد و بپزد و بپزد و بپزد **باب**  
 در بیان فتنه مؤمنین عمل بسیار عزیز است که کسی نمی تواند از او انقباض  
 نماید و دانسته باشد یا آنکه طفل را خواهد کرد و ریشش را ببرد آن  
 بعقل راست بنیاد چون این روغن را با مالیدن در عرض سه روز و بنفشه  
 روغن خیار مروری بر وی کند و بعقل راست بنیاد چون این روغن را بنفشه  
 شش روزه بسیار انقباض بنویسی و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 از آن موضع چنان بود بر وی کند که از آن موضع روان خوانند و این آن  
 عجایب است باید که در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
 حفظ نماید و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 بعد از آن از آن چهار غده بکشد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 مؤمن را در این جهت بکارد و خنجر که نیاید و خنجر که نیاید  
 باشد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد

فقد چهار مثقال

بقدر چهار مثقال فم با پی کبوتری چنانچه چهار مثقال فم با پی مرغ سیاه را  
 چهار مثقال اینها را باید بسوزاند که خاکستر سفید شود و بعد از آن خاک  
 کستر را از آن سبزه با خون کبوتر چنانچه فم با پی کرده و خون مرغ سیاه  
 در کاسه چینی ناسه چهار مر بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 و در هر وقت حاجت نماید از آن بخورد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 که در هر روز تا بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 طویلهای روغن یک مثقال و سایر این سرمد سندل یک مثقال و بپزد  
 لا سرخ را در میان قلبه کوی سفید و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد  
 از آن کوی بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 فلفل سه مثقال نشاء سه مثقال و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 مثقال بنات سفید سه مثقال مرمر بنات سه مثقال و بپزد و بپزد  
 مثقال سرب مکتوس بپست مثقال باید سرب را با کوی و سفید  
 کشته و ناشن و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد  
 فم و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد و سرمد



اگر با کوهی دگشتند آن دعاها را گویند با کلابی و کوهی کرده و در غل  
فی برنج خالص تا سدره در صله دیده کند آنکه آنگاه خشک کنی از آن سا  
نیده با میل نقره با سرپ و در چرخ گشتن عملی غفران بسیار کل معطر  
بد سریش در غفران خالص دانی سیر و کلاب یا باب بسیار آید  
درین کل معطر هفت مرتبه آب بدهند و هر بار که آب بدهند خشک  
کنند در سایه و دانی سیر و غفران دیگر با آن کنند و بدست قوی  
بماند هر روز غفران اصلی کرد که هر چه آفریده فرقا نتواند کرد  
بوی و رنگ غیر و درختان در ملک چون غفران خالص باشد باب  
جهت بوی سیر باری و فرقی عددی خشک کند بعد بنام و شجره و شغال  
اگر نرکی و شغال از هر یک سه شغال همرا بگوید و چندان غسل  
نماید داخل کند می تواند تا بقیام آید شاف سازد سه شب در وقت  
خواب بر دارد

باب بجهت حمل بیافرد اسفندیارک متقال و خورده سالیته با انگلی  
بیامیزد و شاف کند سه روز و نوزاد مجود بر دارد بعد شوه را  
او جاع کند حل کرد از برای دفع زهر باب و بلغم و صفرا و سودا  
دوازده دانند بید الخیر را شیر او را بکشد و بخورد مجرب است  
باید دوزخ شوره و آنجور غدا جلو کباب با ما است چکیده باب  
هرگاه کسی بول بنفاده باشد یا شنفذکی او را در وقت سیاه نیم کر بکند  
از کشته شود مجرب و آن موده است باب این برای غلبه  
بگیرد شبیه را و سی او را در کل گیرد و در زیر آتش گذارد تا نجف  
شود و بوی و بوی او را و مغز سیر او را بسیار در چرخ کند غلبه  
بگیرد آن موده است جبهه خورده به بیامیزد چهارم ده متقال حصه  
هفتی را و هفت متقال نبات با هم صلا بد کند سه روز تا شفا  
بخورد نافع است حمل زمان بکشد خا به خور و خا به بر و باه را  
خشک کند بعد بسیار با شیم خرگوش مجود بر گیرد حامله کرد  
هر که خا به خا به را با نفل و عسل مسافه کرد در سری که  
نفا شده باشد بمالند البته موی بر آید باب بخوبی که مع  
را قوت دهد و آب بپشت را بپزند و در ناله اسرین کند و بوی



و دهون را برود و دهون را خوشبو کند و دهون را حلیم کند و باد  
 مخالف و قوی را از این ایل کند و دفع بواسیر کند و نور بصر را بفراید  
 و قوت باه را از باد کند و تخم کرم فسد و تخم شود و تخم زرد است و تخم  
 تخم بر چنان تخم خردل هندوی تخم بیان تخم خربزه تخم بر این از این هم  
 باب پنجم متقال سیاه دانه چهل پنج متقال عسل بود متقال اجرام  
 هر سه سائیده در عسل معجون نماید و خوراک سده متقال ناشتا  
 بخورد باب معجون قوه باه از برای هر ناخوشی صفراف  
 و خرداب و بواسیر و از برای ذهن در که وادراک نافع است  
 هر روز از برای روان و متقال بنام شتا بخورد بشرط آنکه در اول  
 قوس بنای خورده و کند تا نیست و رونی فردی از این از این ها دفع  
 کند و قوت کرم را دهون مجرب است مغز با دام هفت سیر پنج قند  
 پنج سیر فاقه کباب چهارده متقال زریه که مایه چهارده متقال و  
 پنج چهار متقال شکر سفید چهل سیر مغز گیسو پنج سیر از تخم  
 باز ده متقال جوی بوا هفت متقال عسل چهل سیر دار چینی و دانه  
 متقال سه حبه ده متقال شیش خشت دوازده متقال کند و سرخ شود

نفتی

بنفتی اینها را در یک کوزه چو شامند و باد ستال صاف گردید بعد  
 از آن داخل عسل نموده و مقداری یکون کلاب داخل نموده بکند از این شی  
 اید بعد از آن مغز بادام و باد مغز لیستر داخل نماید و بر هر یک بعد از آن  
 دواها را سائیده در آن کنند بکند از این چو شد بعد از آن شکر را داخل کنند  
 بکفک بر هر یک بکند از این تا بقوام آید بر دانه در میان ظرف چینی ریخته  
 سه روز بکند از این تا سیر شود بعد از آن بر دانه هر روز بر هر یک متقال  
 ده روز بعد از اول قوس از برای که مقرر شد بخورد و غدا تر چلو با گوشت  
 خرد و سیر و در شام پنج و ماش قدر قلیل داخل نماید با گوشت خشک  
 میل نماید هرگاه نان مغزی یا حریه بخورد عیب ندارد باب جهت شخصی که  
 از رجوایت افتاده باشد و او را بستر باشند بپای فریاد از این و انشا  
 فریاد از این است که سوزن در بستر او این چو خوردن این و این  
 او این دکی مالتی از یکی با این کند از این و در ظرف خواهد نمود  
 مجرب است جهت که چرخ بپای و تقیای کبود هندوی سوخته و متقال  
 و نشاد و لاهوری یک متقال هر دو را از این گوید و از این فاقه در که  
 بقدر خستگی اش بر روی لکه افتاند بعد از آن ساعتی با آب سرخ کرد



بشوید باب از جهت باد بهی پیاز در بان سدا و مغز قلم الارغ و مشک  
 ماهی کو قند است که در ده بر می نهد و در کوزه تاجه شود. اینها برای کاس  
 کردن شکم چهل غنچه کل سرخ با شش شقال شکر سرخ و پسته شقال  
 العجای العجود باب پیاده در قره بول بر می کشد او را با  
 حبه سفید کند بعد آن بول را بقلع بکشد و با بول که آن  
 قلع را بمنزل کاغذ نازک کفد و آن را که چای دهند بخورند  
 عاف بکند و در گهنگر بسیار می دهد و در زهره انوش کفد  
 حبه کهنه تمام سوخته او را بپزند و آنرا باید اول فرغش عاف  
 که چای با شقیق و فرغش عاف دفع اسپند و عاف بیع بر کفد  
 که تمام است و بعد بنم خورد آنرا این خاک مسی و در شقال  
 شکر و یک شقال بهمن و یک سفید بخورد و جهت واسطه خنکی چغ  
 لاسی کو سالد را با تخم دهند و آنرا بگوید در هم کفد در جای  
 که ده تا گرم شود بالای چغ بکند و در جهت کک چغ بول  
 سیاه چهار شقال گوگرد بقدر کفاف اول بول را تر کند و در  
 گوگرد بسیار در انوش کفد تا خوب سرخ شود و در او در و شکا  
 نه با نمن که ده گوگرد بسیار و در انوش کفد و باین طریق تا بول

تمام شود آن سوخته های بول در فنجانی کرده آب غوره بالا  
 آن برین د بکند و در خشک شود بعد صند و بکند بشیر الای  
 بالای آن برین د بکند و در خشک شود بعد بسیار بکند  
 زان بر ای لکه چغ بر حرا پیاز و در میان کفد که پخته شود  
 و در میان جای باب حنای بر ک صند و بکند و بعد بچ شش  
 و در قفل سفید و بکند و در قفل باد مسند مسی او را سالد  
 کفد بچ کفد باب خواص عرق دندان اگر لکه در انوش باشد  
 و در کفد و سوراخ نباشد آنرا این آب مبارک بد بپزند و با  
 او و مسواک کند هم می فرماید شود اگر کسی بوی دهان داشته  
 باشد هر روز یکبار هم آنرا این آب ناشتا بخورد و مرغ کرد و اگر کسی را در دهان  
 لکه باشد بعد از آن که از حمام بیرون آید با پنبه بپوشد مال در طرف شود اگر کاس  
 را گوش در کفد و وقت که این با شتر قطره کلاب مخلوط کرده در گوش بکند  
 و در طرف شود اگر کسی را در دهان کلو باشد یا مکه ده در کفد که شقال آن  
 این و قناری آب گرم در هم کفد بشیر که بسیار ترش باشد بپزند و بچ بپزند  
 و دفع کرد اگر کسی بپوشد یا شتر باشد اول مسهل خورده تا از دهان پاک  
 شود بعد از آن در دهان بگوید آنرا این آب با قند با عسل یا آب گرم شربت کرد و تا



دو هفته بخورد بعد از آن حمام رویت و کبسه حکم مالد به حق بر طرف شود  
اگر کسی زحمت افتاد باشد او را فصل کف و حجامت تا بد نش از دم ناسد  
باشد شود و سهول استعمال کند و از ده تا شش از این آب مالد بر طرف  
و به جز از این آب مالد بر آب مخلوط کرده بر خیم مالد هر از سنگ و زرد  
با حمام سرد باز مالد تا چند روز چینی کند و دفع کرد اگر کسی زحمت  
استسقا داشته باشد که از این بر سر کسی سیر و از فساد جگر حاصل میشود  
اول پنج کا سخی با شربت و نیاس بخورد و از آن طعام غلیظ بر هین کند  
تا که تخم و حجام بر مالد سر و مالد محافظت کند و بجای آب هر روز  
یکمقال از این آب تنافل کند با آب کرم اما انقدر آب داخل کند که از تنافل  
بعد از آن روز بر آن سر و تنافل باید بود که دفع داشته باشد بر سر بند  
که در سر بر شاند و تا که در سر سر کسی اسب نشیند جگر را بخیر کند  
بر طرف شود اگر کسی زحمت جگر داشته باشد اول از آب کحل خون  
بگیرد بعد از آن سر و زرد از سر با جیل خون بگیرد اگر کسی بغاضه کرد  
داشته باشد حجامت کند و به نش را با فاجله از خون فاسد پاک کند  
و مع و شام که شند یکمقال از این آب با کلاب مخلوط کرده بخورد  
و در هفت روز و تمام اعضا مالد از نشینا و طعام شور و پیوه که  
باعث حرارت باشد بر هینه کند بعد از آن حمام رویت و کبسه حکم  
بکشد رفع شود اگر کسی در بدن خشکی یا خواص شو بد کرده اقل خون از  
خون فاسد پاک سازد حمام رویت و کبسه حکم کشید و خوش بشوید هر روز  
از این آب مالد با کلاب بخورد تا شش و به نش مالد بر طرف شود

اگر کسی از سر خش باشد که دایم حجامت بیاورد و به نش مالد از این آب هر روز  
بخورد به جز از این آب و در جز مالد خالص یا پخته بر خیم مالد نیک شود اگر کسی  
طاعون بر سر او آمده باشد و در هاله اند که پیدا شده معان حجامت سهول  
بگیرد یکمقال کاغذ و در مالد از این آب با هم بگوید و با کلاب مخلوط  
هفت مرتبه بخورد در میان آب کلاب تا خوب نش شود بعد از آن بر پا  
لا طاعون بدیند و هفت لا بر آب کلاب است باشد تا طاعون از این  
شود از این آب با آن طریق که مذکور شد یکمقال بخورد اگر در مالد سیاه  
هم پیدا شود یکمقال بالای آن بچکاند هر بار که آن کهنه خشک شود با آن  
نر کند بالای آن بگذارد که از آن سر و و بدون تا نر کند دفع کرد اگر  
کسی تب داشته باشد با جی عراق داشته باشد هر روز از این آب با کلاب  
مخلوط شود تا شش با هم بخورد بر طرف تب بشود اگر کسی ضعیف و کمر  
و بی قوه باشد خواهد که فرید شود هر ماه از غره تا یا نر دهد از این آب  
نیم درم با شربت قند بنا شش بخورد فرید شود اگر کسی در بدن شکم یا نفخ  
داشته باشد از این آب یکمقال با آب کرم مخلوط نموده تا شش بخورد  
شود اگر کسی کرم معده باشد یا با وجود داشته باشد یکمقال از این  
با آب کرم با شربت کرم بخورد که دفع شود اگر کسی بواسیر داشته  
باشد تا هفت یکمقال از این آب کرم مخلوط کرده نظره بکشد معان مالد  
بد شود اگر کسی زحمت متان داشته باشد هر روز یکمقال از این آب با کلاب  
در هم کند بخورد دفع شود اگر کسی زحمت نفرین داشته باشد اول سهول



الجوز و حقه بکند که اندر دلفن تنقیه یا بیا در حجب و راست و از کجای با سلیق  
 خون بکشد و دلی نفرس را ذل و محسبانه بعد از آن حجامت کرده دم قاسد از اند  
 دلفن دفع شود تا بهیست هر روز از این آب با آب گرم شربت کند بخورد و بنیاشا  
 بهیچ و از این و در جوار و کلاب بر عمل نفرس بمالد و آن تر سفید و طعام غلبه  
 برهین کند که بر طرف شود تا خوشی اگر کسی سرش کج باشد بجای بر پشت سر  
 بگذارد و با صابون عرقی بشوید بعد از آن از این آب قدری او بشوید اگر  
 کلاب مخلوط نموده بپزد از آن تر کند بالای سر خفا بمالد چون جینی کند به  
 شود اگر کسی را از بدن موی بپزد و یا بدین قدری از این آب و در آن آب  
 ناله انگیز در هم کرده بجام رود و آن موضع را بشوید و کلبه حکم بکشد چند  
 مرتبه بکشد موی بر آید اگر کسی مالاخوایا داشته باشد و بر او غلبه شود اکثر آن  
 کثرت خون میشود بخا بر آید که عقل در آن کف کند و هر چه از آب باقی بماند  
 اول تنقیه نماید و تنقیه اندر دلفن بکند بعد از آن از این آب هر روز یک مثقال  
 یا آب گرم ناشتا بخورد و در طعام نمکین و طعام خشکی و دلفن حذر کند شفا یابد  
 اگر کسی این بیان غایب بوده باشد یا از کثرت باغم یا از کثرت کفاه صاف میگرد  
 حضرت رسول فرموده است افام داخل الفسیان اگر از بلغم یا بشوید بسیار  
 بخورد تا تنقیه اندر دلفن شود بعد هر روز یک مثقال از این آب بمالد و آن  
 گرم هر روز یک بخورد چند روزی باین طریق عمل نماید بر گردد اگر کسی این  
 امان عسلان است سوره فاتحه الکتاب را با یک سکه سبزی که در دست جان  
 نموده باشد بنویسد این آب و کلاب بشوید بخورد و جناب امیر انوع  
 منجمین میفرماید که اگر کسی قبل از آن که در مرض در و جوار و حادث شود و آن  
 بن آب بمالد بحکمت استعمال کند هرگز مرضی ندیدند تا کل کلبه و کثیرین آن

فرموده که هر که باین کلمه عمل نماید و هر سال از این بخورد او را هرگز مرضی  
 نکند و اگر کسی را در بدن خلط دم قاسد زیادتی بکند و عصبانیت او را بر طرف  
 نقصان حکم گوید البدن بخمس مایه آراس ما الغرض و مایه المعده باقی و باقی اسفل  
 المعده بالمسحوق و مایه الخلد بالعرق با اخراج الدم بستر طمخیم و با الکل بالتشیع  
 اگر کسی باین قول عمل نماید و از این مایه آب باین طریق که مذکور نماید و خواهر  
 مرضی را در دوا و دوایم سالم باشد باید دانست که این آب کیمیای انسان است  
 و موی که مذکور شد عمل نماید مس وجودش را از رطوبت میکرد و هر کس که این  
 آب شریف را سید با کبیر اصل در سید بر آید در انسان این اجسام را نفیس  
 و از رواج در دنیا که هفتاد و هشتاد این قابل و جاری میگرداند و این قابل حل  
 حل میکند و آن جوهری که در بدن قابل اصل است میکند کبریت اگر که میگوید  
 این است و در باطن این آب منع الهی بسیار است اگر خواهی خیر بدی که بر تو  
 نیاید که در دنیا داشته باشد بنویسد قماش کند که غیر از آن که کفای غیر مکرر ظاهر میشود  
 اگر بر سفید بنویسد بدستوی بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 نزد بنویسد مثل هذا عرض آن است که هرگاه بر نیاید نوشته باشد بداند و آن  
 کونان که ظاهر کرد و در شری این آب بسیار است مریضی را از این هر چه خوب است  
 هو حیوه سکه مثقال کات هندی مردار سینه از هر بلده مثقال سرخ جبهه زرد  
 جبهه سیاه طوطیای کبود از هر بلده مثقال حوت سیاه و قند شش مثقال موم زرد  
 موم سفید به خط و از هر یک پنج مثقال روغن کرچک چهل مثقال این اجزاء  
 کوفه و بچینه از باری جد و در کرده اول موم را ریخته کرد و روغن شود بعد و او را ریخته  
 بکبار بر آید بر هم ریخته مخلوط شود و روغن کرچک را در آن کند بکبار بر آید  
 بیاورد و گوشت قرمز و در بر بر بپزد بکشد و آن را اندک کند شود و کفای خونی را بخورد







نشود اگر انگشت بر دهن راء نکرند خون لطیف دفع شود و چون کسیف در بدن  
 مباد و قاصده آن است که بقدری که خون بر آید بلسقه آب بنوشند و سعی بر این  
 راء کرند بر آب لیست تا آن آب در عروق بود و نگاه نشند و دست بر راء تا آن  
 خونهای کسیف غلیظ را آب شست بر آید و دم راء با سلیق جادو مکان او  
 در میان پیوند باز دست بطرف اندرون برابر کعبه است بطرف باینکه خاصیت  
 کشودن برای انعامهای اندرون نیز چشم و سر و بدن و شش و جگر و سینه  
 کرده و باها و زانوهای بکشتا ایند و این بکشتا ده باید زد که دفع اخلاط تواند  
 کرد و سیم راء الحل است که راء نفرا البون می نامند و هفت انداز این کویند  
 و جای مکان او در میان پیوندهای بازوی هر دو دست است میان قبضه  
 و بیا سلیق فاصله هر یک انگشت باشد و خاصیت کشودن او برای تمام بدن  
 دفع و از جوشها و خارشها و درنگها و غلبه خون در بدن هرگاه ظاهر شود  
 همین راء را باید زد که دفع اخلاطهای غلیظ و کسیف تواند کرد بدست  
 قبضه از زمان زمان دهان راء را بر کعبه قبضه از تمام کف جادو راء چنانچه  
 و تراست و جهاد مکان آن هم در پیوند با فرد دست بر این شفقت لیست  
 انگشت فاصله در پیوند بطرف دست بود و این راء را دفع کشتا بند کردی  
 بر اطوبی بود و راء او بطنی نیاید و در وقت خواب نشود اما بوقت  
 لیست آن را بکشد و در دهن او بند کرد جراحت نکند پیچ  
 راء نشاءل است که اسلیم نیز کویند جادو مکان او در پشت کمر و در  
 در میان

در میان بند انگشتان کوچک است و این دست راست برای در جگر کشتا بند  
 و این دست برای از این سینه و قاعده کشتا بند انگشت کرد و دست راست را در میان  
 آب گرم بخیل و این راء را بکشتا بند و بوقت لیست بر عین و شکم بر دهن آن کشتا  
 ده بدیند و ششم شتا و جادو مکان شتا اند و این راء را ساقین نیز کویند و در  
 با طرف اندرون برابر شفت است و خاصیت کشودن آن است که خون سوخته  
 و امراض را از این پای بدین می آورد کسی را قضا در پا اند و کوب شود و باغ اخیل  
 و امراض کوب و جگر و امراض رحم زنان و لیست شدن حیض کشتا و قاعده کشود  
 آن است که این راء کمر را با شتا انگشت بر شتا انگشت بر شتا انگشت و شکی  
 با پیوند و سیم آن سنبه لیست بکشتا بند اما نه بسیار با ریه و نه بسیار کشتا  
 و بوقت رفتن خون بر پا نشسته با لیست و در وقت لیست بر عین و شکم بر دهن آن  
 لیست هفتم عرق الشا جادو مکان آن در پس شتا اند بود از طرف بدین چنانچه  
 انگشت این را شتا فاصله بود اما بوقت رفتن بگوید این راء را شتا انگشت  
 حکم بدیند و این راء را شتا بفرمی آید هفتم راء ما یض است جادو  
 مکان او در سینه از این دست از برای در شتا انگشت نهم راء لیست  
 جادو مکان او در عین سجده کاست و این راء را برای سر و چشم کشتا بند  
 و این راء کوب خون نفع بسیار میدیدند و هم راء صلح است جادو مکان او  
 در دماغه چشم است برای سوزش گوش است و لیست از چشم را بسیار  
 نیز در طبعی آب و امراض و بر شتا انگشت الفوس داغ کشتا تا معقن آن لیست

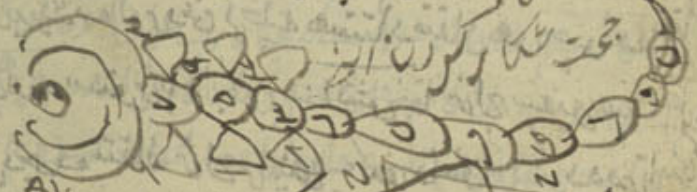






یکر فعد در شیشه برین دود در شیشه را با معی یکر که باو با و خور  
 کفار می کفار تا سدر فخر هر وقت که خواهد دست او بر روی  
 برین دود با و دهن او بگیرد باب اگر دشمنی داشته باشد  
 و خطای که چاره او را کنی این شکل را در دست خدای  
 او نوشته در وقتی که قدر در عقب باشد و در منزل انکس  
 کن این ترکیب را در عقب عقیقه شده و سوره الم نشره  
 را بر وقت قطع بنویسد بر وقت عقیقه همان کار آتوانی  
 این کار را کن و اگر خواهی که تحقیق کنی این ترکیب را بطرف

ماست عقیقه بنویسد بحراب و آن موله است



کبریا و دشمن بیافه ظالم  
 بر استوار و ای حال چهارراه  
 و خال آن را بر قلم انکس و هفتاد و یک مرتبه صبح آید و اقیان  
 بنام اعدا و اعداء و الغضائهم تا آخر این بخواند در صلوات عقیقه  
 و در آن مکان بپاشد که آن کس او را کرده بحراب است

اگر آن کس چربی بخواند و دهن با آن کس بگو که فلان مبلغ را می گیر  
 بین بداه الا تو را هلاک کنم بعد از آن هر وقت که می آید در ظرفی کند  
 و ششتر مرتبه سوره یسین را و پنج مرتبه سوره فاتحه را بخواند  
 با آن آب بد ملد با همان آب غسل کند بعد از غسل صد مرتبه  
 بگوید خفیا یا ستیفا امشب بخواب فلان کس رفت بصورت اثر  
 دهانی و بگوید ۲۲۲ میگوید این قدر بداه الا تو را هلاک کنم  
 محبت این را بر یک نام دارد چینی بنویسد در طهارت کند بعد از آن  
 مطیع شود و در شش حفظ رخ

محبت یکر حیف ۵۵ ۸۸ ارم ۸۸ از و مان  
 ۸۸ هر یک را جدا جدا نگاه دارد در فصل بها  
 در هر یک جمع شوند باشند و از اینها باشند بر دست بر بخواند  
 بگوید و دستها بر انکس که خواهد بنماید و بر کند تا آنکه  
 بنماید عجیب را حد مشاهده کند عاشق شود بنحوی که  
 شغلان انکس نیست شود اگر خواهی برانی از مرد و زن  
 کدام اولاد می شود نام اینها را حساب کند صد مرتبه  
 گفت هرگاه جفت باشد از مرد است حالا از آن است







فصل در بیان احوال و صفات اهل بیت علیهم السلام

ع ع ف ل ن ه م  
م ا م ك م م م م



فصل الاثنا عشر

[illegible][illegible]

ابت ث ج ز و ک ر ن ش ی ص ض ط ظ ع غ ف  
ح ط ب پ ت ث د ذ ر م ل ن ه و ا

قتل من و حلا  
 المحرم من بعد / روح  
 قتل من و حلا  
 المحرم من بعد / روح

س ۴ ف ص ق ر ث ت ث خ ز ح ن ی غ  
م ۴ ر س م ک ر م م ل ل ل ل ر ا ب ص م ع

ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ  
ن ف ق ك م ن ه و ز ح ط ي ا ب ج د ه و ز ح ط ي

[illegible]

ز ۸ ط ی ک ل م ن س و ف ص ق ی س ن ت خ  
۴ ۱۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱

در ضوط غلام صینی بن ترکیب الجید  
اب جرد و جرد و جرد  
م فروردین ۱۱۱۱

ی ل ل م ن س ع ف ص ق ر ش ث خ ز  
ع ۴ ص ۴ ل ۴ ع ۴ ط ع ۴ ه ۴ م ۴ ه ۴ ع ۴ م ۴

من طغ ۴۵ اپ پت ۳۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶

اب ت ث ج د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع ف ق ك ل م ن ه و ا ح ط م ا ا ه

طالع خ ف ل م ن و ه لای  
م ا و ک ی ک ر ط ص ع و ع

کے محو و شغف سے مرعہ کے سر پہ  
 چڑھ کر ادا کیا ہے یہ سب کچھ

ف ل م ن د ه و ا ب ج ح ط ي ك غ خ ص ز س ش ق ر ع ت ث

22 در زیر زین شش من فرج فلان ع فقی (هـ)

ن و د لا می فکر لطیفی بر نیک جریه آ آ ک ی ۲۲ ۱۱ ۶۷

١٢٤٥ هـ / ١٢٤٥ م / ١٢٤٥

فان كتابها لا يطيعون والسيئات التي تتبعها

ملک کتاب تصعید زان بنیاد و عرسه بنی قلوب و روافد البقی







